

چهل حدیث

درباره مهدیون و فرزندان قائم (عج)

تألیف

شیخ ناظم عقیلی

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (عج)

نام کتاب	چهل حديث درباره مهديون و فرزندان قائم عليه السلام
نام کتاب اصلی	الأربعون حديثاً في المهديين و ذرية القائم عليه السلام
نویسنده	شيخ ناظم عقيلى
مترجم	گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدى عليه السلام
نوبت انتشار	اول
تاريخ انتشار	۱۴۰۴
تاريخ انتشار کتاب اصلی	۱۴۳۲ق/ ۲۰۱۱م
کد کتاب	۱۲۴
ويرايش ترجمه	اول

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک سيد احمد الحسن عليه السلام

به تارنماهای زیر مراجعه نماييد.

www.almahdyoon.co

www.almahdyoon.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

۷.....	مقدمه.....
۱۹.....	حدیث اول.....
۲۲.....	حدیث دوم.....
۲۶.....	حدیث سوم.....
۲۷.....	حدیث چهارم.....
۴۲.....	حدیث پنجم.....
۴۶.....	حدیث ششم.....
۵۳.....	حدیث هفتم.....
۵۵.....	حدیث هشتم.....
۵۷.....	حدیث نهم.....
۵۷.....	حدیث دهم.....
۶۰.....	حدیث یازدهم.....
۶۵.....	حدیث دوازدهم.....
۶۶.....	حدیث سیزدهم.....
۶۸.....	حدیث چهاردهم.....
۶۹.....	حدیث پانزدهم.....
۷۰.....	حدیث شانزدهم.....
۷۱.....	حدیث هفدهم.....
۷۲.....	حدیث هجدهم.....
۷۴.....	حدیث نوزدهم.....
۷۹.....	حدیث بیستم.....
۸۳.....	حدیث بیست و یکم.....
۸۸.....	حدیث بیست و دوم.....
۹۰.....	حدیث بیست و سوم.....
۹۲.....	حدیث بیست و چهارم.....
۹۳.....	حدیث بیست و پنجم.....
۹۵.....	حدیث بیست و ششم.....

۹۸.....	حدیث بیست و هفتم
۹۹.....	حدیث بیست و هشتم
۱۰۱.....	حدیث بیست و نهم
۱۰۳.....	حدیث سی ام
۱۱۰.....	حدیث سی و یکم
۱۱۲.....	حدیث سی و دوم
۱۱۴.....	حدیث سی و سوم
۱۱۸.....	حدیث سی و چهارم
۱۲۱.....	حدیث سی و پنجم
۱۲۴.....	حدیث سی و ششم
۱۲۶.....	حدیث سی و هفتم
۱۲۷.....	حدیث سی و هشتم
۱۲۸.....	حدیث سی و نهم
۱۳۰.....	حدیث چهلیم
۱۴۱.....	پیوست

مقدمه

الحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم
تسليماً

از رسول خدا ﷺ نقل شده است: «هرکس از امت من چهل حدیث از آنچه به امور دینشان
نیاز دارند حفظ کند، خداوند او را روز قیامت فقیه و عالم مبعوث می‌کند.»^۱

از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «هرکس چهل حدیث از احادیث ما را حفظ کند، خداوند
او را روز قیامت، عالم و فقیه مبعوث خواهد کرد.»^۲

از ابن عباس، از پیامبر ﷺ نقل شده است: «هرکس از امت من چهل حدیث از سنت حفظ
کند، من در روز قیامت شفیع او خواهم بود.»^۳

از حسین بن علی علیه السلام روایت شده است: «رسول خدا ﷺ به امیرالمؤمنین
علی بن ابی طالب علیه السلام وصیت کرد، و از جمله وصیت‌هایی که به او فرمود این بود: ای علی،
هرکس از امت من چهل حدیث حفظ کند و با این کار رضای خداوند عزوجل و سرای آخرت
را طلب کند، خداوند او را روز قیامت با انبیا و صدیقین و شهدا و صالحین محشور خواهد کرد؛
و آنها چه نیکو همراهانی هستند....»^۴

۱. الخصال، شیخ صدوق: ص ۵۴۱.

۲. کافی: ج ۱، ص ۴۹.

۳. الخصال، شیخ صدوق: ص ۵۴۱ و ۵۴۲.

۴. الخصال، شیخ صدوق: ص ۵۴۳.

۸ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) - چهل حدیث درباره مهدیون و فرزندان قائم (علیه السلام)

با پیروی از این احادیث شریف و طلب رضای خداوند متعال در جمع‌آوری و حفظ احادیث عترت طاهر به‌ویژه تعداد چهل حدیث، به‌دلیل سرّ عظیمی که این عدد در خود دارد بر آن شدم تا چهل حدیث را بنویسم، با امید به خداوند عزوجل که این کار را خالصانه برای رضای خودش و ذخیره‌ای برای نویسنده حقیر در روزی قرار دهد که نه مال و نه فرزندان سودی نمی‌بخشند، مگر کسی که با قلبی سلیم نزد خدا آمده باشد.

بنده موضوع «مهدیون و ذریه امام مهدی (علیه السلام)» را انتخاب کردم، به‌دلیل اهمیت فراوان این موضوع و این‌که به مسئله امامت و خلافت الهی بر زمین تعلق دارد؛ و این همان خلافت و امامتی است که رضایت و خشم خداوند و بهشت و جهنم را به‌دنبال خواهد داشت. امام صادق (علیه السلام) فرموده است: «منکر آخرین ما مانند منکر اولین ماست.»^۱

اهمیت و عظمت این موضوع هنگامی بیشتر می‌شود که می‌شنویم بسیاری از فقهای آخرالزمان و بسیاری از پیروانشان و کسانی که به شیوه آنها عمل می‌کنند، در انکار امامت پس از امام مهدی حجت‌بن حسن (علیه السلام) یا حصر امامت فقط در دوازده امام (علیه السلام) مبالغه می‌کنند؛ درحالی‌که از متون شرعی متواتری که به وجود امامان و حجت‌های اوصیا پس از وفات امام محمدبن حسن عسکری (علیه السلام) دلالت دارند چشم‌پوشی می‌کنند و وانمود می‌کنند این متون را نشنیده‌اند؛ و گویی احادیثی که هرکسی را که امامت امام منصوب از جانب خداوند متعال را انکار کند، به‌شدت نکوهش می‌کنند هرگز به گوششان نخورده است. در اینجا یکی از این احادیث را ذکر می‌کنم:

شیخ کلینی با سند خود از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است که فرمود: «سه گروه هستند که خداوند در روز قیامت با آنها سخن نمی‌گوید و آنها را پاک نمی‌سازد و برایشان عذابی دردناک است: کسی که ادعای امامت از جانب خدا کند درحالی‌که به او تعلق ندارد، کسی که امامی منصوب از طرف خدا را انکار کند، و کسی که گمان کند آن دو [گروه اول و دوم]

سهمی در اسلام دارند.»^۱

بنابر این دست‌کم این افراد باید راه احتیاط و پرهیزکاری را در پیش بگیرند و امامت مهدیون را انکار نکنند، حتی اگر به‌طور قطعی به آنها اعتقاد نداشته باشند، همان‌طور که برخی از علمای قدیم و جدید عمل می‌کرده‌اند. عدم اعتقاد، ضرورتاً به معنای انکار نیست؛ ممکن است فردی به چیزی اعتقاد نداشته باشد اما آن را انکار نکند، بلکه وقوع و وجود آن را محتمل بداند و به خداوند متعال ارجاع دهد.

می‌بینیم آنها در دفع ضرر احتمالی مربوط به دنیای خود احتیاط می‌کنند، اما در اموری که به آخرت و عاقبتشان بازمی‌گردد بی‌پروایی می‌کنند؛ و این به‌دلیل کمبود ورع و ترس از خدا در دل‌هایشان است؛ مثل واقفی‌ها که آخرت خود را به بهای ناچیزی از دنیای فانی فروختند، و اکنون نیز این فقها و پیروانشان می‌خواهند با انکار امامت عترت صاحب العصر و الزمان (علیه السلام) و اوصیایش واقفی‌ها را در آخرالزمان دوباره به صحنه بازگردانند، و به‌خاطر جاه و مقام و پیروان و اموال، مردم را گمراه کنند و آنها را به سخره بگیرند.

هیچ‌گونه دلیل شرعی وجود ندارد که امامت را به «دوازده امام» منحصر کند، بلکه دلایل شرعی متواتر به استمرار امامت پس از امام مهدی (علیه السلام) در فرزندان او یعنی دوازده مهدی دلالت دارند. بله، روایات بسیاری وجود دارند که تصریح می‌کنند امام مهدی خاتم ائمه یا خاتم اوصیاست، اما این به معنای خاتمه امامت به‌طور کامل نیست، بلکه به معنای خاتمه امامت در مقامی خاص یعنی مقام امامت دوازده امام (علیه السلام) از علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) تا محمد بن حسن عسکری (علیه السلام) است؛ درست به همان صورت که علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) به‌عنوان «خاتم الوصیین» توصیف شده است، درحالی‌که ما یقین داریم فرزندان آن حضرت (علیه السلام) نیز حجت و وصی هستند، و از این رو می‌دانیم ایشان (علیه السلام) خاتم اوصیا در مقامی خاص یا به لحاظی خاصی است، نه به‌طور مطلق.

به علاوه متون صریحی که به امامت فرزندان امام مهدی (علیه السلام) اشاره دارند حاکم بر دیگر روایات هستند نه محکوم؛ یعنی این متون، تفسیرکننده و توضیح دهنده سایر روایاتی هستند که شاید توهم حصر امامت به دوازده امام (علیه السلام) از آنها ایجاد می شود؛ زیرا این متون صریح هستند و به صراحت به مطلوب دلالت می کنند، درحالی که متونی که در مقابل آنها قرار می گیرند صراحتاً به مطلوب دلالت نمی کنند؛ و دست کم قابل تأویل و جمع با روایات مهدیون هستند.

هیچ کس تصور نکند بنده می خواهم مسئله امامت دوازده امام (علیه السلام) را نفی کنم، هرگز؛ به «این تعداد» در روایات متواتر تأکید شده، و رسول خدا محمد (صلی الله علیه و آله) حتی در وصیتش هنگام وفات به آن اشاره کرده، و این از مسلمات برای هر پیرو اهل بیت (علیه السلام) است؛ اما اشکال در حصر امامت فقط به این دوازده امام، و انکار وجود امام پس از صاحب الزمان (علیه السلام) است؛ و چنین سخنی، اجتهادی و حتی لجاجت و دشمنی در برابر نص صریح شرعی شمرده می شود.

به همین دلیل است که می بینیم بسیاری از علما، قائل به جواز یا ثبوت استمرار امامت پس از امام مهدی حجت بن حسن (علیه السلام) هستند؛ و اگر مسئله حصر امامت به دوازده امام (علیه السلام) بدیهی و از ضروریات مذهب بود چنین علمایی با آن مخالفت نمی کردند.

از جمله افرادی که به جواز یا ثبوت امامت پس از صاحب الزمان (علیه السلام) قائل هستند:

۱. شیخ صدوق در کتاب کمال الدین و تمام النعمة: صفحه ۷۷، گفته است:

«تعداد امامان (علیه السلام) دوازده نفر است و دوازدهمین آنها کسی است که زمین را پر از عدل و داد می کند و سپس بعد از او (علیه السلام)، یا امام دیگری خواهد بود یا برپایی قیامت؛ و ما در این خصوص موظف نیستیم جز به اقرار به دوازده امام، و اعتقاد به آنچه دوازدهمین (علیه السلام) پس از خودش ذکر می کند.»

این گفته شیخ صدوق (رحمته الله) به صراحت بیان می کند او به انحصار امامت به دوازده امام (علیه السلام) اعتقاد ندارد، به دلیل این گفته اش: «سپس پس از او (علیه السلام)، یا امام دیگری خواهد بود یا برپایی

قیامت»، و این یعنی موضوع برای شیخ صدوق پس از صاحب الزمان علیه السلام میان نصب امامی دیگر یا برپایی قیامت در تردید است، و در نتیجه او جواز عبور امامت از عدد دوازده را می‌پذیرد و به انحصار امامت به دوازده امام علیهم السلام یقین ندارد؛ و مادام که یقین نباشد اعتقادی به این انحصار وجود نخواهد داشت.

۲. شیخ مفید در کتاب الإرشاد: جلد ۲، صفحه ۳۸۷ گفته است:

«و بعد از دولت قائم علیه السلام هیچ دولتی نیست مگر آنچه از قیام فرزندش - ان شاء الله تعالی - روایت شده است، و روایت با قطع و یقین و به صورت ثابت شده برای آن وارد نشده است، و بیشتر روایات بیان می‌کنند مهدی این امت از دنیا نخواهد رفت مگر چهل روز پیش از قیامت که در آن آشوب و فتنه، علامت خروج اموات، و برپا شدن قیامت است؛ و خدا به آنچه واقع می‌شود داناتر است، و از او بازدارندگی از گمراهی را خواستاریم، و به سوی راه هدایت، هدایت می‌طلبیم...»

روشن است شیخ مفید رحمته الله علیه در این سخنانش بیان می‌کند او یقین ندارد امامت با وفات صاحب الزمان علیه السلام پایان یابد، بلکه ممکن است - همان طور که در روایت آمده - فرزند ایشان علیه السلام پس از او این امر را عهده‌دار می‌شود، و البته او درباره این امکان نیز با قطعیت صحبت نمی‌کند. بنابراین شیخ مفید به انحصار امامت به دوازده امام علیهم السلام اعتقاد ندارد، زیرا هیچ قطعیتی به این مسئله ندارد و موضوع برای او میان دو امر - قیام فرزند امام مهدی علیه السلام پس از او، یا برپایی قیامت پس از سپری شدن چهل روز از وفات صاحب الزمان علیه السلام - در تردید است.

به علاوه این فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم: «... و دولت او پایان نمی‌یابد مگر چهل روز پیش از قیامت»^۱ با حکومت مهدیون از نسل امام مهدی علیه السلام تعارضی ندارد؛ زیرا روایت می‌فرماید «پایان دولت او» و نمی‌فرماید پایان عمر یا زندگی او. دولت امام مهدی علیه السلام فقط به زندگی اش محدود نمی‌شود، بلکه برای مدت طولانی به رهبری فرزندانش - مهدیون - ادامه خواهد یافت،

۱۲ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) - چهل حدیث درباره مهدیون و فرزندان قائم (علیه السلام)

و حکومت مهدیون همان حکومت پدرشان امام مهدی (علیه السلام) است، همان طور که حکمرانی دوازده امام (علیهم السلام) همان حکمرانی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است؛ و همه آنها از یک چراغدان نور می گیرند. منظور این است که پس از قیام امام مهدی (علیه السلام) تا روز قیامت، هیچ کسی غیر از آل محمد (علیهم السلام) دولتی نخواهد داشت؛ و بدیهی است «مهدیون» از آل محمد (علیهم السلام) هستند، و آنها همان عترت قائم (علیه السلام) هستند. حدیث زیر به این موضوع دلالت دارد:

از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل شده است، فرمود: «... دنیا برای هیچ کسی پیش از ما باقی نمانده است و برای هیچ کسی پس از ما باقی نمی ماند. دولت ما آخرین دولت هاست؛ هر روز آن به جای دو روز، و هر سال آن به جای دو سال خواهد بود. از فرزندان من کسی خواهد آمد که زمین را پر از عدل و داد می کند، همان طور که از ظلم و جور پر شده است.»^۱

این فرمایش رسول خدا (صلی الله علیه و آله): «... دنیا برای هیچ کسی پیش از ما باقی نمانده است و برای هیچ کسی پس از ما باقی نمی ماند. دولت ما آخرین دولت هاست» یعنی همه دولت هایی که پیش از قیام قائم (علیه السلام) وجود دارند از بین خواهند رفت و به پایان خواهند رسید، و سپس بعد از دولت قائم (علیه السلام)، هیچ کسی غیر از اهل بیت (علیهم السلام) دولتی نخواهد داشت، بلکه دولت اهل بیت (علیهم السلام) - که توسط قائم (علیه السلام) بنیان نهاده می شود - آخرین دولت ها خواهد بود و تا قیامت باقی خواهد ماند.

از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «دولت ما آخرین دولت هاست و هیچ خاندانی که دولتی داشته باشد باقی نخواهد ماند مگر این که پیش از ما حکومت کرده باشد تا وقتی سیره ما را دیدند نگویند اگر ما حکومت می کردیم مانند سیره اینان عمل می کردیم؛ و این همان فرمایش خداوند عزوجل است: ﴿وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ (و فرجام نیک از آن پرهیزگاران است).»^۲

۱. کتاب سلیم بن قیس، تحقیق محمد باقر انصاری: ص ۴۲۷.

۲. غیبت، شیخ طوسی: ص ۴۷۲ و ۴۷۳.

۳. شیخ طبرسی در کتاب (اعلام الوری بأعلام الهدی: ج ۲، ص ۲۹۵) گفته است:

«و روایت صحیح آمده که بعد از دولت قائم علیه السلام هیچ دولتی نیست مگر آنچه از قیام فرزندش - ان شاء الله تعالی - روایت شده است، و روایت با قطع و یقین و به صورت ثابت شده برای آن وارد نشده است، و بیشتر روایات بیان می کنند آن حضرت علیه السلام از دنیا نخواهد رفت، مگر چهل روز پیش از قیامت، که در آن آشوب و فتنه است، و علامت خروج اموات، و برپا شدن قیامت است؛ و خدا داناتر است.»

این گفته به سخن شیخ مفید نزدیک، و نشان دهنده تردید شیخ طبرسی و عدم قطعیت او در پایان امامت با مرگ صاحب العصر و الزمان علیه السلام است.

۴. ابن ابی الفتح اربلی در کتاب کشف الغمة: ج ۳، ص ۲۶۶ گفته است:

«و بعد از حکومت قائم علیه السلام هیچ کس حکومتی نخواهد داشت، مگر آنچه از قیام فرزندش در روایت آمده است - اگر خدا چنین بخواهد - اما به صورت قطع و یقین به آن پاسخ داده نشده است؛ و در بسیاری از روایات ذکر کرده اند مهدی این امت وفات نمی کند مگر چهل روز قبل از برپایی قیامت؛ یعنی روزی که در آن هرج و مرج می شود، و علامت آن خروج مردگان و قیام ساعت حساب و جزاست؛ و خداوند داناتر است به آنچه خواهد شد، و او ولی توفیق به صواب و درستی است؛ و از او خواهان عصمت از گمراهی هستیم؛ و از او خواهان هدایت به راه رشد هستیم.»

این گفته تقریباً همان سخن شیخ مفید است، و هر آنچه درباره آن گفتیم در اینجا نیز گفته می شود.

۵. شریف مرتضی در رسائل: جلد ۳، صفحات ۱۴۵ و ۱۴۶ گفته است:

«ما مطمئن نیستیم با خروج صاحب الزمان محمد بن حسن علیه السلام تکلیف از میان برداشته شود؛ بلکه جهان می تواند تا مدتی طولانی بعد از ایشان باقی باشد، و جایز نیست زمان بعد از او علیه السلام خالی از ائمه باشد، و می تواند پس از ایشان علیه السلام امامانی باشند که به حفظ دین و مصالح اهل آن اقدام کنند، و این در راه هایی که ما از طریق ائمه علیه السلام پیموده ایم به ما آسیبی

نمی‌رساند؛ زیرا آنچه ما مکلف به آن هستیم و باید به آن ملتزم و متعبد باشیم این است که امامت این دوازده تن را بدانیم و بشناسیم و آن را با بیانی کافی و شافی توضیح دهیم؛ چراکه موضع نیاز و اختلاف، همین مسئله است؛ و این ما را از این که شیعه دوازده امامی نامیده شویم خارج نمی‌کند؛ زیرا ما مکلف هستیم امامت آنها را بشناسیم، و ما این را به صورت کامل بیان کردیم، و با این خصوصیت از دیگران متمایز شده‌ایم.»

این گفته شریف مرتضی نیاز به شرح و بسط چندانی ندارد؛ زیرا او به پایان امامت با وفات صاحب الزمان (علیه السلام) قطعیت و یقین ندارد، بلکه با توجه به سخنانش- تمایل او به ترجیح وجود امامان پس از آن حضرت (علیه السلام) روشن است.

۶. شیخ علی نمازی شاهرودی در مستدرک سفینه البحار: جلد ۱۰، صفحات ۵۱۶ و ۵۱۷ گفته است:

«اکمال الدین: از ابوبصیر نقل شده است، گفت: به صادق جعفرین محمد (علیه السلام) عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، از پدرت شنیدم می‌فرمود: بعد از قائم دوازده مهدی هستند. فرمود: «او فرموده است دوازده مهدی، و نفرموده دوازده امام؛ ولی آنها قومی از شیعیان ما هستند که مردم را به دوستی و شناخت فضل ما دعوت می‌کنند.»

می‌گوییم: این توضیح‌دهنده مراد از روایت ابوحمزه و روایت منتخب البصائر است و اشکالی در آن نیست، و همین‌طور روایات دیگری که دلالت می‌کنند به این که بعد از قائم (علیه السلام) دوازده مهدی هستند، و این که آنها مهدیون از اوصیای قائم و قائمان به امر او (علیه السلام) هستند تا زمین از حجت خالی نگردد.»

شیخ نمازی در اینجا نه تنها جواز افزایش امامت از دوازده نفر را می‌پذیرد، بلکه می‌گوید در این امر هیچ اشکالی ندارد، تا زمان از حجت خالی نباشد.

۷. میرزای نوری در النجم الثاقب: ج ۲، ص ۷۳، پس از ذکر دوازده دلیل برای وجود ذریه امام مهدی (علیه السلام) گفته است:

«... و خبری که با این روایات در تعارض باشد نرسیده است، مگر حدیثی که شیخ مورد

اعتماد و بزرگوار فضل بن شاذان نیشابوری در کتاب غیبت با سند صحیح از حسن بن علی خراز روایت می کند و می گوید: علی بن ابوحمزه به محضر علی ابوالحسن الرضا علیه السلام وارد شد و به او عرض کرد: آیا شما امام هستی؟ امام علیه السلام فرمود: «بله.» گفت: من از جدت جعفر بن محمد علیه السلام شنیدم فرمود: امامی نیست مگر آن که فرزندی دارد. حضرت فرمود: «ای شیخ! آیا فراموش کردی یا خودت را به فراموشی زدی؟! جعفر این چنین نفرمود؛ بلکه او فرمود: امامی نیست مگر آن که فرزندی داشته باشد، به جز آن امامی که حسین بن علی علیه السلام بر او رجعت می کند؛ که او فرزندی ندارد.» ابن ابوحمزه به امام عرض کرد: راست گفتی فدایت شوم؛ بنده از جد شما شنیدم این چنین می فرمود.

... و این خبر را شیخ طوسی در کتاب غیبت نقل کرده است که مقصود امام علیه السلام از این که فرموده است فرزندی ندارد این است که فرزندی که امام باشد ندارد، یعنی او علیه السلام خاتم اوصیاست و فرزندی که امام باشد ندارد، یا این که کسی که امام حسین بن علی علیه السلام بر او رجعت می کند فرزندی ندارد. پس در روایات گفته شده تعارضی وجود ندارد؛ و خداوند داناست.»

کمترین چیزی که درباره سخن میرزای نوری گفته می شود این است که او به جواز فراتر رفتن امامت از تعداد دوازده معتقد است و هرکسی از تمامی سخن او در کتاب النجم الثاقب اطلاع داشته باشد یقین می کند میرزای نوری به امامت مهدیون از نسل امام مهدی علیه السلام معتقد است، و در اینجا فقط به تردید پناه برده است؛ چرا که وی در اینجا در مقام پاسخ به استدلال با استفاده از این حدیث مبنی بر این که امام مهدی علیه السلام نسلی ندارد برآمده است و با این وجود می گوید: «... یا این که کسی که امام حسین بن علی علیه السلام بر او رجعت می کند فرزندی ندارد.» یعنی امام حسین علیه السلام بر یکی از مهدیون از نسل امام مهدی علیه السلام رجعت می کند و این مهدی فرزندی ندارد.

۸. در کتاب «جامعه فرعونى» از سید شهید محمد باقر صدر (علیه السلام) - که کتابی است مشتمل بر تقریرات سخنرانی‌های شهید صدر - نقل شده که گفته است:

«... پس مهدی (علیه السلام) همه اسباب فساد و انحراف را که در رأس آنها ظلم و ستم فرعونى است نابود خواهد کرد، و جامعه‌ای مملو از عدل و داد بنیان می‌نهد، و راه و روش‌های عادلانه خود را در تمام عرصه‌های زندگی بشری ترسیم می‌کند. سپس بعد از ایشان دوازده جانشین می‌آیند که براساس آن روش‌هایی که زیر نظر حضرت حجت (علیه السلام) وضع شده‌اند در میان مردم سیر می‌کنند؛ و در زمان ولایت این دوازده جانشین، جامعه در جهت تکامل و پیشرفت حرکت می‌کند و در این زمان انسان به چنان سطحی از علم و اخلاق می‌رسد که به نگرهبانی غیر از خدا نیاز نخواهد داشت؛ و در آن هنگام است که ارث بردن زمین توسط صالحان تحقق می‌یابد، همان گونه که حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ﴾^۱ (و در حقیقت در زبور پس از تورات نوشتیم زمین را بندگان شایسته ما به ارث می‌برند. به راستی در این [امور] برای مردم عبادت‌پیشه ابلاغی است.)»

۹. شهید سید محمد محمد صادق صدر در کتاب «تاریخ ما بعد الظهور: ج ۳، ص ۷۷۹» از «موسوعة الإمام المهدی (علیه السلام)» گفته است:

«اما درباره گفته او -منظورش طبرسی است- که بیشتر روایات بیان می‌دارند از دنیا باقی نخواهد ماند مگر چهل روز قبل از قیامت ... این روایات را خواهیم شنید، و مضمون آنها این است که حجت چهل روز قبل از قیامت برداشته می‌شود یعنی او می‌میرد؛ و ما خواهیم دید منظور از حجت، خود امام مهدی (علیه السلام) نیست، بلکه شخص دیگری است که چه بسا مدتی طولانی بعد از دوران امام مهدی (علیه السلام) وجود خواهد داشت.

... و اما از منظر کفایت روایات اولیا برای اثبات تاریخی، این امر طبق روش ما در این تاریخ واضح است؛ زیرا این روایات بسیار فراوانند و یکدیگر را پشتیبانی می‌کنند و دارای

مضامین بسیار مشابهی هستند.

... و وقتی ما می‌بینیم اخبار رجعت قابل اثبات نیست - همان‌طور که دانستیم - و می‌بینیم اخبار اولیا قابل اثبات است - همان‌طور که شنیدیم - پس طبیعتاً ما چاره‌ای جز پذیرفتن مدلول اخبار اولیا نداریم.»

۱۰. شیخ علی کورانی در معجم موضوعی، فصل «یمانی بعد از مهدی (عج) خواهد بود و قریش را نابود می‌کند» گفته است:

«اما روایات موجود در منابع شیعه دلالت می‌کنند بر این که دولت الهی وعده داده شده، قرن‌های متمادی در اختیار مهدی (عج) و سپس در اختیار مهدیونی خواهد بود که فرزندان او هستند؛ و این که خداوند متعال برنامه‌ای برای سیر تکاملی زندگی روی زمین دارد، و رجعت پیامبر (ص) و ائمه (ع) به زندگی این دنیا یا به صورت دیداری است، یا آنها مدت طولانی حکمرانی می‌کنند؛ و این که نزول عیسی (عج) در زمان مهدی (عج) خواهد بود و مدتی کوتاه باقی خواهد بود و وفات خواهد کرد؛ و دجال در زمان مهدی (عج) خروج می‌کند؛ پس مهدی (عج) با گمراهی او مقابله می‌کند و او را به قتل می‌رساند.»^۱

بنابراین ترویج این که عقیده پیروان اهل بیت (ع) بر حصر امامت در دوازده امام (ع) استوار بوده است صحیح نیست، و این سخنان علما - از متقدمین، متأخرین و معاصرین - شاهد بر این مدعاست، و این علاوه بر متون شرعی است که به ذریه امام مهدی (عج) و امامت و خلافت آنها پس از پدرشان حجت بن حسن (عج) اشاره و تصریح دارند.

خاطر نشان می‌کنم این متون بسیار بیشتر از چهل حدیث هستند، اما بنده برای تبرک جستن به این عدد - که در روایات آمده است - عنوان چهل حدیث را انتخاب کرده‌ام؛ علاوه بر این - ذیل این چهل حدیث - احادیث دیگری را نیز که به موضوع مورد بحث اشاره دارند یا به آن تصریح می‌کنند ذکر خواهیم کرد؛ و یاری و توفیق از جانب خداست.

۱. برنامه الکترونیکی، نسخه‌ای از مرکز مطالعات تخصصی درباره امام مهدی (عج).

۱۸ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) - چهل حدیث درباره مهدیون و فرزندان قائم (علیه السلام)

و سپاس و ستایش از آن خداوند پروردگار جهانیان است؛ و درود و سلام تام و تمام خداوند بر محمد و آل محمد، امامان و مهدیون باد.

ناظم عقیلی

شب جمعه، ۱۸ جمادی الاول ۱۴۳۲ ق

۲۲ آوریل ۲۰۱۱ م [۲ اردیبهشت ۱۳۹۰ ش]

حدیث اول

شیخ طوسی: ^۱ جماعتی به ما خبر دادند: از ابو عبد الله حسین بن علی بن سفیان بزوفری، از علی بن سنان موصلی عدل، از علی بن حسین، از احمد بن محمد بن خلیل، از جعفر بن احمد

۱. بنده در کتاب‌های «پشتیبانی از وصیت»، «دفاع از وصیت»، و «وصیت و وصی احمد الحسن» به تفصیل به سند وصیت پرداخته‌ام. در اینجا کافی است بگویم: میرزای نوری در کتاب النجم الثاقب: ج ۲، ص ۷۱ اعتبار سند روایت وصیت را تأیید کرده است. او هنگام استدلال برای اثبات ذریه امام مهدی (علیه السلام) گفته است: «شیخ طوسی با سند معتبر از امام صادق (علیه السلام) روایتی نقل کرده که در آن برخی از وصیت‌های رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به امیر مؤمنان (علیه السلام) در شبی که وفات پیامبر واقع شد ذکر شده است، و از جمله بندهای این وصیت: وقتی وفاتش نزدیک شد، آن را به فرزندش اولین مقربان تسلیم کند... تا انتهای روایت.»

میرزای نوری از علمای بزرگ و صاحب‌نظران برجسته است، و در علم حدیث و رجال از تخصص و تجربه‌ای عمیق برخوردار است؛ بنابراین نمی‌توان او را به صدور حکم بدون علم و آگاهی متهم کرد. چنین شهادتی از چنین عالم معتبری - که علم و تقوایش مورد توافق است - کلام را خلاصه، و در این زمینه کفایت می‌کند. ما وقتی وضعیت رجال سند یک روایت را بررسی می‌کنیم هدف این است که بدانیم آیا سند معتبر است و می‌توان در تصحیح یا توثیق یا تحسین روایت به آن اعتماد کرد یا نه؛ و وقتی از فردی خبره بشنویم سند معتبر است، بررسی وضعیت رجال سند «تحصیل حاصل» و کاری بی‌نتیجه خواهد شد؛ زیرا هدف از بررسی وضعیت رجال سند از پیش تحقق یافته، و این همان مطلوب و منظور ما بوده است.

به علاوه منهج و رویکرد علامه حلی در توثیق یا اعتماد به راویان نیز به حکم میرزای نوری اضافه می‌شود. همان‌طور که محقق خوبی در موقعیت‌های مختلف در معجم خود توضیح داده، منهج علامه حلی عبارت است از اعتماد به هر راوی شیعه‌ای که درباره‌اش مدح یا ذمی نرسیده باشد. درباره رجال سند روایت وصیت، شیخ طوسی گواهی داده همه‌شان شیعه امامیه هستند، چون او این روایات را در قسمت روایات نقل شده از طرق خاصه یعنی شیعه نقل کرده است. پس طبق روش علامه حلی، همه آنها قابل اعتمادند حتی اگر درباره‌شان مدح خاصی وجود نداشته باشد؛ زیرا هیچ ذمی نیز درباره‌شان ثبت نشده است.

همچنین نظر شیخ علی نمازی شاهرودی نیز به حکم میرزای نوری افزوده می‌شود که وصیت را به عنوان دلیلی برای حسن راویان و کمال عقیده‌شان بر شمرده است، همان‌طور که وی هنگام شرح حال برخی از رجال سند وصیت مقدس تصریح کرده است.

جزئیات همه این امور به همراه منابع، در کتاب «پشتیبانی از وصیت» مدوّن شده، و شرح حال تک تک رجال روایت وصیت نیز موجود است، و هر کس خواهان آگاهی کامل است می‌تواند به آن کتاب مراجعه کند.

۲۰..... انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) - چهل حدیث درباره مهدیون و فرزندان قائم (علیه السلام)

مصری، از عمویش حسن بن علی، از پدرش، از ابوعبدالله جعفر بن محمد، از پدرش باقر، از پدرش ذی الثغفات سید العابدین، از پدرش حسین زکی شهید، از پدرش امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل کرده است که فرمود: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در شبی که از دنیا رفت به علی (علیه السلام) فرمود: ای ابالحسن! صحیفه و دواتی آماده کن. حضرت (علیه السلام) وصیتش را به امیرالمؤمنین (علیه السلام) املا فرمود تا به اینجا رسید: ای علی، پس از من دوازده امام خواهند بود و بعد از آنها دوازده مهدی؛ و تو ای "علی" اولین نفر از دوازده امام هستی. خداوند تبارک و تعالی تو را در آسمانش، علی مرتضی و امیر مؤمنان و صدیق اکبر [تصدیق کننده بزرگ پیامبر] و فاروق اعظم [به وسیله تو، بین حق و باطل فرق گذاشته می شود] و مأمون و مهدی نامیده است و این اسامی برای احدی جز تو شایسته نیست. ای علی، تو وصی من و سرپرست اهل بیتم هستی - چه زنده و چه مرده ایشان- و نیز وصی من بر زنانم خواهی بود؛ پس هرکدام را که در عقد ازدواج من باقی گذاری فردای قیامت مرا ملاقات می کند و هرکدام را که تو طلاق دهی من از او بیزارم و در قیامت نه او مرا می بیند و نه من او را می بینم. تو پس از من جانشین و خلیفه ام بر امتم هستی. زمانی که وفات تو فرارسید وصایت و جانشینی مرا به پسر من "حسن" که نیکوکار و رسیده به حق است تسلیم کن. زمانی که وفات او فرارسید آن را به فرزند من "حسین" پاک و شهید بسپارد؛ وقتی وفات او فرارسید آن را به فرزندش سرور عبادت کنندگان و صاحب ثغفات (دارای پینه های عبادت) "علی" واگذار نماید؛ هرگاه زمان وفات او رسید آن را به فرزندش "محمد" باقر تسلیم کند؛ زمانی که وفات او رسید آن را به پسرش "جعفر" صادق بسپارد؛ آنگاه که وفات او فرارسید به فرزندش "موسی" کاظم واگذار کند؛ وقتی وفات او فرارسید به فرزندش "علی" رضا تسلیم کند؛ زمانی که وفات او رسید آن را به فرزندش "محمد" ثقه تقی بسپارد؛ زمانی که وفات او فرارسید آن را به فرزندش "علی" ناصح واگذار کند؛ زمانی که وفات او رسید آن را به پسرش "حسن" فاضل بسپارد؛ زمانی که وفات او فرارسید آن را به فرزندش "محمد" که مستحفظ از آل محمد (علیهم السلام) است بسپارد. این دوازده امام بود و بعد از آن دوازده مهدی خواهد بود. پس وقتی زمان وفات او رسید [وصایت و جانشینی مرا] به فرزندش که اولین [نفر از مهدیین و] مقربین است تسلیم کند، و او سه نام دارد؛ یک نامش مانند نام من، نام دیگرش مثل نام پدرم است و

آن عبدالله و "احمد" است و سومین نام او مهدی است؛ او اولین مؤمنان است.»^۱

در کتاب‌های «وصیت و وصی احمد الحسن (علیه السلام)»، «دفاع از وصیت»، و «پشتیبانی از وصیت»^۲ به تفصیل دربارهٔ این وصیت مقدس هم از نظر متنی و هم سندی سخن گفته‌ام؛ و هرکس خواهان احاطه به این موضوع است می‌تواند به این کتاب‌ها مراجعه کند.

در اینجا به اختصار عرض می‌کنم: این حدیث شریف به صراحت به وجود دوازده مهدی پس از خاتم ائمهٔ دوازده‌گانه محمد بن حسن عسکری (علیه السلام) دلالت دارد: «ای علی، پس از من دوازده امام (علیهم السلام) خواهد بود، و پس از آنها دوازده مهدی.» این حدیث به وجود ذریهٔ امام مهدی (علیه السلام) نیز تصریح می‌کند، و این که اولین مهدی (احمد) پسر امام مهدی حجت بن حسن (علیه السلام) است: «این دوازده امام بود و بعد از آن دوازده مهدی خواهد بود. پس وقتی زمان وفات او رسید [وصایت و جانشینی مرا] به فرزندش که اولین [نفر از مهدیین و] مقربین است تسلیم کند، و او سه نام دارد؛ یک نامش مانند نام من، نام دیگرش مثل نام پدرم است و آن عبدالله و "احمد" است و سومین نام او مهدی است؛ او اولین مؤمنان است.»

پوشیده نیست تمام دوازده مهدی و نه فقط اولین آنها. از نسل امام مهدی (علیه السلام) هستند و روایت‌هایی که به این موضوع اشاره دارند در ادامه ذکر خواهند شد، با در نظر داشتن این نکته که این موضوع از ثوابت اهل بیت (علیهم السلام) است به طوری که هیچ بحثی در آن نیست؛ زیرا امامت تا روز قیامت در ذریهٔ امام حسین (علیه السلام) ادامه خواهد داشت، و به برادر یا عمو یا دایی منتقل نمی‌شود. امامت به امام زمان و حجت بر انس و جن محمد بن حسن عسکری (علیه السلام) رسیده است، و حدیث پیش گفته (یعنی وصیت) تصریح دارد امامت پس از آن حضرت (علیه السلام) به فرزندش احمد - اولین مهدی - منتقل می‌شود؛ بنابراین مهدی دوم حتماً باید از نسل احمد مهدی باشد، و به همین ترتیب تا انتها ادامه یابد.

۱. غیبت، شیخ طوسی: ص ۱۵۰.

۲. «الوصیة والوصی أحمد (علیه السلام)»، «دفاعاً عن الوصیة» و «انتصاراً للوصیة».

۲۲ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) - چهل حدیث درباره مهدیون و فرزندان قائم (علیه السلام)

شیخ کلینی با سند خود از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است، فرمود: «پس از حسن و حسین، امامت هرگز در دو برادر باز نمی‌گردد؛ بلکه همان‌طور که خداوند تبارک و تعالی فرموده است: ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾^۱ (خویشاوندان، برخی از آنان نسبت به برخی دیگر در کتاب خدا سزاوارترند). از علی بن حسین (علیه السلام) به بعد امامت فقط در آعقاب (نسل‌ها) و آعقاب آعقاب خواهد بود.»^۲

همچنین با سند خود از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است، فرمودند: «امامت پس از حسن و حسین در دو برادر جمع نمی‌شود، بلکه در آعقاب و آعقاب آعقاب است.»^۳

ممکن است تکرار واژه «آعقاب» (نسل‌ها) در دو روایت قبلی اشاره‌ای به آعقاب امامان و آعقاب مهدیون باشد و «در آعقاب و آعقاب آعقاب» یعنی در نسل امامان و نسل مهدیون که از نسل امامان هستند.

حدیث دوم

سید بهاء الدین نجفی در کتاب خود منتخب الأنوار المضيئة^۴ گفته است: از جمله آنچه

۱. احزاب: ۶.

۲. کافی: ج ۱، ص ۲۸۵ و ۲۸۶.

۳. کافی: ج ۱، ص ۲۸۶.

۴. کتاب «منتخب الأنوار المضيئة»، گزیده و خلاصه کتاب «الأنوار المضيئة» تألیف سید بهاء الدین نجفی است. این کتاب به‌عنوان یکی از اصول معتبر شناخته می‌شود و علامه مجلسی در «بحارالانوار» و دیگر علمای بزرگ به آن اعتماد کرده‌اند، همان‌طور که از حسن بن سلیمان حلی در «مختصر بصائر الدرجات» مشخص است؛ زیرا او همین روایت را از مؤلف «الأنوار المضيئة» نقل کرده است.

سید بهاء الدین نجفی و دیگران از کتاب «احمد بن محمد ایادی» نقل کرده‌اند که کتابی درباره غیبت امام مهدی (علیه السلام) است و نام آن «الشفاء و الجلاء» است. شیخ طوسی این کتاب را «حسن» توصیف کرده و از آن در کتاب «غیبت» نقل کرده است؛ بنابراین این روایت در کتابی معتبر از کتاب‌های پیشینیان توثیق شده است. همچنین «ایادی» از تقه

«علی بن عقبه» نقل می‌کند که او نیز صاحب کتابی است، و ابن عقبه از پدرش نقل می‌کند و پدرش نیز صاحب یک کتاب است. عدم شناخت واسطه میان ایادی و ابن عقبه مشکلی ایجاد نمی‌کند، چرا که علمای بزرگ و ثقات مذهب به کتاب او اعتماد کرده و از آن نقل کرده‌اند و آن را پسندیده‌اند؛ همچنین به دلیل وجود روایات صحیح دیگر با متن یا مضمون مشابه این روایت.

روایتش برای من جایز است روایتی از احمدبن محمد ایادی^۱ است که آن را به علی بن عقبه^۲

۱. او ابوالعباس یا ابوعلی- احمدبن علی رازی خضیب ایادی است. نجاشی در ص ۹۷، شماره ۲۴۰، درباره او نوشته است: «احمدبن علی، ابوالعباس رازی، خُضیب ایادی، اصحاب ما گفته‌اند: چندان قابل اعتماد نبود؛ و گفته شده در او غلو و ترفع (بزرگ‌نمایی) وجود داشت. او دارای کتاب‌هایی است با عناوین: «الشفاء و الجلاء فی الغیبة»، «الفرائض» و کتاب «الآداب». کتاب‌های او را محمدبن محمد، از محمدبن احمدبن داوود، از او برای ما نقل کرده است.»

شیخ طوسی نیز در الفهرست: ص ۷۶، شماره ۹۱ نوشته است: «احمدبن علی رازی خضیب ایادی، که به ابوالعباس و گاهی ابوعلی رازی نیز معروف است، به عنوان ثقه در حدیث شناخته نمی‌شود و متهم به غلو است. او کتاب «الشفاء و الجلاء فی الغیبة» را دارد که حسن است، و کتاب «الفرائض» و کتاب «الآداب» را نوشته است. حسین بن عبیدالله از محمدبن احمدبن داوود و هارون بن موسی تلکبری هر دو درباره این دو کتاب به ما خبر داده‌اند.»

می‌گویم: پوشیده نیست نجاشی درباره ضعف و غلو او یقین ندارد، بلکه با عبارت «گفته شده» درباره او صحبت کرده است، که به عدم قطعیتش به آنچه به او نسبت داده‌اند دلالت دارد.

نمی‌تواند به اتهام غلو از سوی قمی‌ها و دیگران اعتماد کرد، و بنده در تحقیق روایت «و قائمان بعد از او» درباره آن توضیح داده‌ام؛ بلکه غالباً این اتهام می‌تواند مدحی برای شخص متهم‌شده تلقی شود؛ زیرا قمی‌ها و دیگران راویان را به مجرد نقل فضایل و کرامات اهل بیت (علیهم‌السلام) که به نظرشان غلو به شمار می‌رفت، ضعیف و غالی برمی‌شمردند، و تعدادی از علمای بزرگ از جمله وحید بهبهانی- به تفصیل در این خصوص توضیح داده‌اند.

به همین دلیل نمی‌توان به تضعیف آنها اعتماد کرد، مگر این که علت اتهام به غلو و ضعف مشخص و با روش معتبر ثابت شود.

سید بهاء الدین نجفی در منتخب الأنوار المضيئة: ص ۲۵۰ او را «ثقه» توصیف کرده، و در یکی از سندهای روایاتش نوشته است: «... از ثقه احمدبن محمد ایادی (علیه السلام)، که آن را به محمدبن صالح همدانی یکی از وکلای ذکرشده است- می‌رساند، و گفته است: به صاحب الزمان (علیه السلام) نوشتیم...»

محقق «منتخب الأنوار المضيئة» در حاشیه شماره ۱ صفحه ۳۰ نقل کرده که مؤلف «الأنوار المضيئة» او را به عنوان «شیخ فقیه» توصیف کرده و کتاب «الشفاء و الجلاء» را به او نسبت داده است. متن سخن او: «... احمدبن محمد ایادی که در این کتاب در جاهای متعدد از او روایت شده است، در «الأنوار المضيئة» (نسخه خطی) بیاب امامت، فصل ۲، ضمن بند ۸ به عنوان شیخ فقیه احمدبن محمد ایادی، نویسنده کتاب «الشفاء و الجلاء» معرفی شده است.» بنابراین نباید در وثاقت او شک کرد، دست کم در این گونه روایات که به حسن عقیده و موالات او دلالت دارند.

۲. نجاشی او را در ص ۲۷۱ شماره ۷۱۰ توثیق کرده و نوشته است: «علی بن عقبه بن خالد اسدی، ابوالحسن، مولا، کوفی، ثقه (بسیار قابل اعتماد)، از ابا عبدالله (علیه السلام) روایت کرده است. او کتابی دارد که جماعت آن را نقل می‌کنند. احمدبن محمدبن جراح به ما خبر داد، گفت: محمدبن همام به ما گفت: حمیدبن زیاد به ما گفت: محمدبن تسنیم به

می‌رساند، و او از پدرش^۱ و او از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است: «از ما پس از قائم (علیه السلام) دوازده

ما گفت: عبدالله بن محمد حجال به ما گفت: از علی بن عقبه، از کتابش. پدرش عقبه نیز کتابی دارد که سعد آن را ذکر کرده است.»

۱. نجاشی در ص ۲۹۹، شماره ۸۱۴، او را ذکر کرده و گفته است: «عقبه بن خالد اسدی کوفی، از ابوعبدالله (علیه السلام) روایت کرده است. او کتابی دارد. حسین به ما خبر داد: محمد بن علی بن تمام به ما گفت: ابوجعفر احمد بن محمد بن لاجق به ما گفت: از احمد بن حسن بن علی بن فضال، از پدرش، از علی بن عقبه، از پدرش عقبه بن خالد، از کتاب.»

شیخ علی نمازی شاهرودی او را در مستدرکات علم رجال الحديث: ج ۵، ص ۲۴۷ و ۲۴۸، شماره ۹۴۳۲، ذکر کرده و نوشته است: «عقبه بن خالد: از اصحاب صادق (علیه السلام). در تفسیر عیاشی، سورۃ یونس، ص ۱۲۵، از او و ابوعبدالله (علیه السلام) روایت شده است که مدح و جلالت او را می‌رساند، و جد: ج ۶، ص ۱۸۶ و ۱۸۵، و کمبا: ج ۳، ص ۱۴۲ و ۱۳۲، و همچنین در شی: ج ۲، ص ۲۰۶، سورۃ رعد. او کتابی دارد که حسن بن علی بن فضال آن را نقل کرده است، از پدرش، از فرزندش علی بن عقبه، از پدرش آن روایت کرده است. صادق (علیه السلام) بر او رحمت فرستاده است، کمبا: ج ۷، ص ۳۷۹ و ج ۲۷، ص ۱۰۳. در السفینه مطلبی نوشته شده که خوبی و کمال او را می‌رساند. همچنین در شرح حال عثمان بن عمران، سخن امام صادق (علیه السلام) به او و عثمان و معلى آمده است، فرمود: «مرحبا! مرحبا به شما! چهره‌هایی که ما را دوست دارند و ما نیز آنها را دوست داریم. خداوند شما را در دنیا و آخرت با ما قرار دهد...» و کلینی در صحیح‌ترین روایت‌ها، سخن صادق (علیه السلام) به او را چنین نقل کرده است: ای عقبه، خداوند روز قیامت چیزی را از بندگان نخواهد پذیرفت، مگر همین امری که شما بر آن هستید.»

کشی روایتی مدح‌کننده برای او نقل کرده است که حُسن عقیده و موالات او را می‌رساند، آنجا که گفته است: «محمد بن مسعود به من گفت: عبدالله بن محمد به من گفت: از وشاء، گفت: علی بن عقبه به ما گفت: از پدرش، گفت: به ابوعبدالله (علیه السلام) گفتیم: ما خادمی داریم که نمی‌داند ما بر چه اعتقادی هستیم. وقتی گناهی کرده باشد و بخواهد قسم بخورد می‌گوید: "به حق کسی که وقتی نامش برده می‌شود شما گریه می‌کنید." ابوعبدالله (علیه السلام) فرمود: «رحمت خدا بر شما به واسطه اهل بیت.» (اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی: ج ۲، ص ۶۳۴)

شیخ کلینی روایتی نقل کرده که به مقام عالی عقبه بن خالد دلالت می‌کند: «از عقبه بن خالد نقل شده است، گفت: من و معلى و عثمان بن عمران به دیدار ابوعبدالله (علیه السلام) شرفیاب شدیم. وقتی ما را دید فرمود: «مرحبا! مرحبا به شما! چهره‌هایی که ما را دوست دارند و ما نیز آنها را دوست داریم. خداوند شما را در دنیا و آخرت با ما قرار دهد...» (کافی: ج ۴، ص ۳۴)

می‌گوییم: شهادت اهل بیت (علیهم السلام) برای اعتبار و وثاقت او کافی است. عقبه بن خالد و پسرش در سند تفسیر قمی: ج ۱، ص ۲۷، در تفسیر «بسم الله» ذکر شده‌اند.

مهدی از فرزندان حسین (علیه السلام) خواهند بود.^۱

این روایت از نظر اثبات دوازده امام (علیهم السلام) و دوازده مهدی همان معنای روایت وصیت را می‌رساند؛ زیرا تصریح می‌کند پس از قائم (علیه السلام) دوازده مهدی خواهند بود؛ یعنی پس از دوازده امام، دوازده مهدی خواهند بود؛ و این که آنها از ذریه امام حسین (علیه السلام) هستند تأکیدی بر اصل ثابتی است که بیان می‌کند امامت تا روز قیامت در نسل حسین (علیه السلام) است و از آنجا که امامت به امام مهدی حجت بن حسن (علیه السلام) رسیده، بنابراین پس از ایشان (علیه السلام) در ذریه او ادامه می‌یابد.

شاید تأکید بر این که مهدیون از ذریه حسین (علیه السلام) هستند در عوض قتل و مثله کردن و هتک حرمت‌ها و وقایعی باشد که در روز عاشورا بر امام (علیه السلام) گذشته است، و همان طور که خواهد آمد این نکته‌ای است که در دعای سوم شعبان - روز تولد امام حسین (علیه السلام) - آمده است: «... پاداش شهادتش این که امامان از نسل اویند، و شفا در تربت اوست و پیروزی با اوست در هنگام بازگشتش، و اوصیا از خاندانش پس از قائمشان و غیبت او...».

حدیث سوم

قاضی نعمان مغربی^۲ از علی بن حسین (علیه السلام) نقل کرده است، فرمود: «قائم از ما یعنی

۱. منتخب الأنوار المضيئة: ص ۳۵۳ و ۳۵۴؛ مختصر بصائر الدرجات: ص ۴۹؛ بحار الأنوار: ج ۵۳، ص ۱۴۸.
 ۲. حر عاملی در کتاب أمل الآمل: ج ۲، ص ۳۳۵ و ۳۳۶، شماره ۱۰۳۴ شرح حال او را آورده و نوشته است: «ابوحنیفه نعمان بن ابوعبدالله محمد بن منصور بن احمد بن حیوان. یکی از ائمه فاضل مورد اشاره است. امیر مختار مسیحی او را در تاریخ خود ذکر کرده و گفته است: او از [اهل علم و] فقه و دین و شریف بود، به طوری که در این زمینه‌ها چیزی کم نداشت. آثار متعددی دارد از جمله کتاب [اختلاف] اصول مذاهب و کتاب‌های دیگر؛ پایان نقل قول. او ابتدا مذهب مالکی داشت و سپس به مذهب امامیه تغییر مذهب داد، و کتاب‌هایی مانند "ابتداء دعوت عبیدیان" و کتاب "الاخبار فی الفقه" و کتاب "الاختصار فی الفقه" نیز تألیف کرده است. ابن زولاق در کتاب «اخبار [قضاة] مصر» در شرح حال ابوالحسن علی بن نعمان مذکور گفته است: پدر او، نعمان بن محمد قاضی، در نهایت فضل از اهل قرآن و علم به معانی آن، و دانشمند به وجوه فقه و علم اختلاف فقها و زبان و اشعار ممتاز و آگاهی از احوال مردم با عقل و انصاف

مهدی- قیام می‌کند؛ سپس بعد از او دوازده مهدی -یعنی از امامان از ذریهٔ او- خواهند بود.»^۱

این روایت نیز روایت وصیت مقدس را تأیید می‌کند و در کنار آن به دوازده مهدی پس از امام مهدی علیه السلام تصریح دارد؛ و به این ترتیب دوازده امام علیهم السلام و دوازده مهدی ثابت می‌شوند.

حدیث چهارم

صدوق نقل کرده است: علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق^۲ به ما گفت: محمد بن

بود. او برای اهل بیت کتاب‌هایی مشتمل بر هزاران صفحه با بهترین تألیف و زیباترین سجع نوشته، و در مناقب (فضیلت‌ها) و مثالب (عیوب و کاستی‌ها) نیز کتاب خوبی تألیف کرده است. او پاسخ‌هایی به مخالفان داشته است، از جمله پاسخ‌هایی به ابوحنیفه، مالک، شافعی و علی بن سریج؛ و کتاب «اختلاف الفقهاء» را نوشته و به دفاع از اهل بیت علیهم السلام پرداخته است. او همچنین قصیده‌ای [فقهی] دارد که «المنتخبه» لقب گرفته است. ابوحنیفه مذکور همیشه با معز [ابی] تمیم [معد] بن المنصور [که ذکرش آمد] همراه بود، و وقتی از آفریقا به سرزمین مصر رسید به همراه او بود، [عمر او کوتاه بود] و در [ابتدای ماه رجب] سال ۳۶۳ در مصر درگذشت. ابن خلکان تمام این مطالب را ذکر کرده است.»

سید بحر العلوم در کتاب فوائد الرجالیه: ج ۴، ص ۵ تا ۱۴ در شرح حال او گفته است: «نعمان بن محمد بن منصور، قاضی مصر. او در ابتدا مالکی بود و سپس به مذهب امامیه تغییر مذهب داد و به شیوهٔ شیعه کتاب‌هایی تألیف کرد، از جمله کتاب «دعائم الاسلام». او در این کتاب و دیگر آثارش پاسخ‌هایی به فقهای عامه مانند ابوحنیفه، مالک، شافعی و دیگران داده است. صاحب «تاریخ مصر» دربارهٔ قاضی نعمان نوشته است: "او از علم و فقه و دین و شرافت چنان برخوردار بود که چیزی بیش از آن نمی‌توان یافت؛ و کتاب «دعائم» کتابی خوب و عالی است، به طوری که در خور ستایش‌های گفته شده درباره‌اش است، هر چند او در این کتاب از ائمه بعد از صادق علیه السلام روایتی نقل نکرده است، به دلیل ترس از خلفای اسماعیلیه، زیرا او قاضی منصوب توسط آنها در مصر بود، اما او حقیقت مذهبش را از پشت پرده تقیه به گونه‌ای که بر هیچ خردمندی پوشیده نیست نشان داده است.»

میرزای نوری در خاتمه المستدرک: ج ۱، ص ۱۲۸ تا ۱۵۹، به تفصیل به بررسی او و کتابش «دعائم الاسلام» پرداخته، و به مدح و ثنا و اثبات امامیه بودن او پرداخته است.

۱. شرح الاخبار، قاضی نعمان مغربی: ج ۳، ص ۴۰۰.

۲. شیخ علی نمازی شاهرودی در مستدرکات علم رجال الحدیث: ج ۵، ص ۳۰۰، شماره ۹۶۷۳ گفته است: «علی بن

ابوعبدالله کوفی^۱ به ما گفت: موسی بن عمران نخعی^۲ به ما گفت: از عمویش حسین بن یزید

احمد بن محمد بن عمران دقاق ابوالقاسم؛ او از مشایخ صدوق است. صدوق از او زیاد روایت کرده و برای او رضایت خدا را خواسته و برایش رحمت فرستاده است، از محمد بن ابوعبدالله کوفی، محمد بن هارون صوفی، و دیگران. برخی از روایات او در عیون: ج ۱، ص ۱۳ و ۵۹ و ۱۱۴ و ۱۱۹ و ۱۲۶ و ۱۳۳ و ۱۳۸، آمده است، و در ص ۱۴۵، از او، از محمد بن یعقوب کلینی روایت شده است، و از دیگران در ص ۲۲۵ و ۲۵۰ و ۳۱۳، و صفحات بسیار دیگر، و در المعانی: ص ۶ و ۱۵، و در علی: ص ۲ و ۱۴ تا ۱۶ و ۲۹ و ۳۰ و ۶۴ و ۸۰ و ۹۵ و دیگر صفحات، و کتاب‌های دیگرش که به جهت اختصار آنها را رها کرده‌ایم؛ و در "اکمال الدین" باب ۲۶، ص ۳۰۳، ح ۱۳، و باب ۳۱ و باب ۳۲: علی بن احمد بن محمد بن موسی بن عمران. بنابراین او با شخص بعدی یکی است، و از او به علی بن احمد بن موسی دقاق و علی بن احمد دقاق نیز تعبیر می‌شود، و همه یکی هستند.»

خوبی در معجم رجال الحديث: ج ۱۲، ص ۲۷۷ و ۲۷۸، شماره ۷۹۱۵ او را ذکر کرده و گفته است: «علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق: ابوالقاسم، از مشایخ صدوق است، و او را با طلب رضایت خدا برایش یاد کرده است. در عیون: جلد ۱، باب ۲۸، حدیث ۸۶.»

میرزای نوری در خاتمة المستدرک: ج ۴، ص ۱۹۲ گفته است: «اما علی، او همان دقاق است که صدوق از او زیاد روایت کرده و برایش رضایت خدا را خواسته است؛ بنابراین او از مشایخ صدوق است و وضعیتش همانند سایر هم‌قطارانش از مشایخ اجازه است.»

۱. نجاشی در رجال: ص ۳۷۳، شماره ۱۰۲۰ او را توثیق کرده و گفته است: «محمد بن جعفر بن محمد بن عون اسدی، ابوالحسین کوفی، ساکن ری. به او محمد بن ابوعبدالله نیز گفته می‌شود. او ثقة و صحیح الحدیث بود، هرچند از ضعف روایت کرده است. او به جبر و تشبیه معتقد بود و پدرش نیز شخصیت برجسته‌ای بود که احمد بن محمد بن عیسی از او روایت کرده است. او کتابی به نام "الجبر والاستطاعة" دارد. ابوعباس بن نوح گفته است: حسن بن حمزه از محمد بن جعفر اسدی تمام کتاب‌های او را برای ما روایت کرده است. محمد بن جعفر ابوالحسین در شب پنج‌شنبه، دهم از جمادی الاولی سال ۳۱۲ ق درگذشت. ابن‌نوح گفته است: ابوالحسن بن داوود از احمد بن حمدان قزوینی تمامی کتاب‌های او را برای ما روایت کرد.»

ابوالهدی کلباسی در سماء المقال في علم الرجال: ج ۱، ص ۲۵۲ او را توثیق کرده و گفته است: «محمد بن جعفر بن محمد بن عون اسدی، ابوالحسین کوفی، ساکن ری، به او محمد بن ابوعبدالله نیز گفته می‌شود. او ثقة و صحیح الحدیث بود، هرچند از ضعف روایت می‌کرد. او به جبر و تشبیه معتقد بود.» ذکر اعتقاد او به جبر و تشبیه به نظر نادرست می‌رسد، و از او بزرگان به شمار می‌رود، و این برای خبر پوشیده نیست. جد ما سید علامه در کتاب استظهار گفته او از ثقات و شخصیت‌های مورد اعتماد بوده است.

۲. خوبی در معجم رجال الحديث: ج ۲۰، ص ۶۵، شماره ۱۲۸۴۷ و ۱۲۸۴۸ گفته است: «موسی بن عمران: از

حسین بن یزید روایت کرده، و موسی بن عمران نیز از او روایت کرده است. در تفسیر قمی: سوره نحل، در تفسیر آیه شریفه: «أمر ربی الا تعبدوا الا اياه» روایت کرده است. او از حسین بن یزید نوفلی نیز روایت کرده است... تا آنجا که گفته است: می‌گویم: این شخص با کسی که بعد از او آمده یکی است.

(۱۲۸۴۸) - موسی بن عمران نخعی: از حسین بن یزید روایت کرده، و محمد بن ابوعبدالله کوفی از او روایت کرده است. در کامل الزیارات، باب اشاره به قبر امیرالمؤمنین (علیه السلام)، حدیث ۷؛ و از حسین بن یزید عموی خود روایت کرده، و محمد بن ابوعبدالله اسدی از او روایت کرده است، در «مشيخة الفقيه»: در طریق او به یحیی بن عباد مکی؛ و محمد بن ابوعبدالله کوفی از او روایت کرده است، در الفقیه: جلد ۴، باب وصیت از زمان آدم (علیه السلام)...

می‌گویم: حضور یک راوی در سند تفسیر قمی، دلیل بر وثاقت اوست؛ زیرا خود علی بن ابراهیم قمی اشاره کرده به این نکته که تفسیرش را فقط از ثقات روایت کرده است، و این قرینه‌ای است که محقق خوبی برای توثیق راویانی که در کتاب‌های رجال توثیق نشده‌اند استفاده کرده است. همچنین حضور راوی در سند کتاب «کامل الزیارات» ابن قولویه نیز دلیل بر وثاقت اوست، زیرا ابن قولویه شهادت داده کتاب خود را از ثقات روایت کرده، و این نیز قرینه‌ای است که محقق خوبی در معجم خود به آن تکیه کرده است.

شیخ علی نمازی شاهرودی در مستدرکات علم رجال الحديث: ج ۸، ص ۲۰ و ۲۱، شماره ۱۵۳۴۴ گفته است: «موسی بن عبدالله نخعی: به همین صورت در التهذيب، در باب زیارات جامع: ص ۳۳، از صدوق با سندش، از محمد بن اسماعیل برمکی روایت کرده است، گفت: به علی بن محمد هادی (علیه السلام) عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، به من دعای رسا و کاملی تعلیم دهید که هنگام زیارت یکی از شما بگویم، فرمود: ... تا انتهای زیارت مشهور جامعه کبیر. همانند آن در «الفقیه» از او آمده است؛ و آن را در «العیون» با سندش، از محمد بن اسماعیل برمکی، از موسی بن عمران نخعی روایت کرده است، گفت: به علی بن محمد هادی (علیه السلام) گفتم: ... تا انتهای حدیث. موسی بن عبدالله نخعی همان ابن عمران نخعی است، و یکی از آن دو اسم جد اوست. علامه مجلسی در بحار بعد از شرح این زیارت گفته است: من فقط اندکی در شرح و بسط این زیارت مفصل گفتم، هرچند به دلیل پرهیز از اطاله کلام نتوانستم حق آن را به طور کامل ادا کنم؛ زیرا این زیارت از نظر سند معتبرترین و از نظر محتوایی جامع‌ترین و از نظر زبان فصیح‌ترین و از نظر معنا بلیغ‌ترین و از نظر شأن برترین است؛ و در کتاب «مقام قرآن و عترت» مطالبی درباره صحت این زیارت آورده‌ام.»

همچنین در مستدرکات علم رجال الحديث: ج ۸، ص ۲۵ و ۲۶، شماره ۱۵۳۶۸ آمده است: «موسی بن عمران نخعی: محمد بن ابوعبدالله اسدی کوفی از او، از عمویش حسین بن یزید نوفلی، از حسن بن علی بن ابوحمزه، حدیث نبوی صحیحی را روایت کرده است: "أئمة بعد از من دوازده نفر هستند؛ اولین آنها علی بن ابی طالب و آخرین آنها قائم (علیه السلام) است. آنها خلفای من، اوصیای من و حجت‌های خدا بر امت من بعد از من هستند. کسی که به آنها اعتقاد داشته باشد مؤمن است و کسی که آنها را انکار کند کافر است..." تا آنجا که گفته است: و برمکی نیز از او، از امام

هادی (علیه السلام) زیارت جامع را روایت کرده است، همان طور که در «العیون» آمده است؛ و پیش تر درباره موسی بن عبدالله صحبت شده است. صدوق از ابن متوکل، از محمد بن جعفر، از او، از نوفلی (یعنی عموی او)، از عتیبة بیاع القصب، از مولای ما صادق (علیه السلام)، حدیث اشتیاق بهشت به دوستان علی (علیه السلام) و شعله ور شدن آتش برای دشمنان او را روایت کرده است؛ و سایر روایات او که نشان دهنده حسن و کمال اوست در بشار: ص ۱۹۷، آمده است.»

نوفلی^۱، از علی بن ابوحزمه^۲، از ابوبصیر^۱، گفت: به امام صادق جعفر بن محمد (علیه السلام) گفتم: ای

۱. نجاشی در رجال: ص ۳۸، شماره ۷۷ او را ذکر کرده و گفته است: «حسین بن یزید بن محمد بن عبد الملک نوفلی، نوفل نخعی، مولای آنان، کوفی، ابوعبدالله. او شاعری ادیب بود و در ری سکونت داشت و در همان جا درگذشت. برخی از قمی‌ها گفته‌اند او در آخر عمرش غالی شده بود، و خدا داناست، و ما روایتی از او که به این مطلب دلالت داشته باشد ندیده‌ایم. او کتابی به نام «التقیه» دارد. ابن‌شاذان از احمد بن محمد بن یحیی نقل کرده است، گفت: عبدالله بن جعفر حمیری به ما خبر داد، گفت: ابراهیم بن هاشم از حسین بن یزید نوفلی این کتاب را برای ما روایت کرده است. و او همچنین کتابی به نام «السنة» دارد.»

شیخ طوسی در الفهرست: ص ۱۱۴، شماره ۲۳۴ او را ذکر کرده و گفته است: «حسین بن یزید نوفلی: او کتابی دارد که چند نفر از اصحاب ما از ابومفضل، از ابن‌بطه، از احمد بن ابوعبدالله از او روایت کرده‌اند.»
خوبی در معجم رجال الحديث: ج ۷، ص ۱۲۲، شماره ۳۷۱۵ او را توثیق کرده و گفته است: «حسین بن یزید: ... ابراهیم بن هاشم از او روایت کرده است، در کامل‌الزیارات: باب ۳۰، در دعای حمام و لعن قاتل حسین (علیه السلام) حدیث...»
۱. او از اسماعیل بن مسلم روایت کرده، و موسی بن عمران از او روایت کرده است. در تفسیر قمی: سوره نحل، در تفسیر آیه شریفه: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ...»

خوبی در معجم رجال الحديث: ج ۴، ص ۲۳ در مورد آخر در صحیح شمردن یکی از راه‌های شیخ طوسی گفته است: «... و هرطور که باشد، راه شیخ همانند راه صدوق به او صحیح است، هرچند در هر دو حسین بن یزید نوفلی وجود دارد، زیرا او برحسب ظاهر ثقة است؛ زیرا او در التفسیر در سند علی بن ابراهیم بن هاشم آمده است، و راه صدوق به او در اسماعیل بن مسلم خواهد آمد.»

۲. می‌گوییم: این که علی بن ابوحزمه از واقفی‌ها باشد مانع از اعتماد به آنچه روایت کرده است نمی‌شود در صورتی که او در نقل از ثقات باشد، و این در میان اهل علم مشهور است. به همین دلیل شیخ طوسی در «عدة الاصول» و همچنین علمای دیگر او را توثیق کرده‌اند:

شیخ طوسی در عدة الاصول (ط. ق): ج ۱، ص ۳۸۱ گفته است: «و به دلیل آنچه گفتیم، طایفه به اخبار فطحیه مثل عبدالله بن بکیر و دیگران- و اخبار واقفیه عمل کرده‌اند؛ افرادی مثل سماعة بن مهران، علی بن ابوحزمه، عثمان بن عیسی؛ و پس از اینها به آنچه بنی‌فضال و بنی‌سماعة و طاطریون و دیگران روایت کرده‌اند- در احادیثی که نزدشان خلافت وجود نداشته است- عمل کرده‌اند.»

محقق حلی در المعتمد: ج ۱، ص ۹۴ گفته است: «نباید گفته شود علی بن حمزه واقفی است و عمار فطحی است، پس نباید به روایات آنها عمل کرد، زیرا ما می‌گوییم: دلیل عملی که به خاطرش به روایت ثقة عمل شده، پذیرفتن اصحاب، و وجود قرینه است؛ زیرا اگر چنین نبود عقل از عمل براساس خبر ثقة جلوگیری می‌کرد، چراکه به قول او اعتماد نمی‌شد. این معنا در اینجا نیز موجود است، زیرا اصحاب به روایات این افراد عمل کرده‌اند، به همان صورتی که

پسر رسول خدا، از پدرت شنیدم می فرمود پس از قائم، دوازده مهدی خواهند بود. فرمود: «پدرم فرمود دوازده مهدی و نفرمود دوازده امام؛ بلکه آنها قومی از شیعیان ما هستند که مردم را به ولایت ما و شناخت حق ما دعوت می کنند.»^۲

شاید کسانی که حقیقت را نمی دانند گمان کنند امام صادق (علیه السلام) در اینجا امامت را از مهدیون نفی کرده است ... اما حقیقت این است که ایشان (علیه السلام) فقط تأکید کرده پدرش امام باقر (علیه السلام) فرموده است «دوازده مهدی» و نفرموده «دوازده امام» و نفی این که امام باقر (علیه السلام) فرموده باشد «دوازده امام» به معنای نفی امامت از مهدیون نیست ... سخنان ائمه (علیهم السلام) اهداف و حکمت هایی دارد که ما از آنها بی اطلاعیم ... و آنان فرموده اند بر هفتاد وجه سخن می گویند و برای هر وجهی، راه برون رفتی از آن دارند.

به روایات دیگران عمل می کرده اند. اگر گفته شود در بعضی از موارد روایات هرکدام از آنها مردود بوده است، ما می گوئیم: همان طور که روایات ثقه در بعضی موارد مردود شده، به دلیل این که خبر واحد بوده است. اگر کتاب های اصحاب را در نظر بگیرید می بینید پر از روایات علی مذکور و عمار است، و ما ندیده ایم از فقهایمان کسی این دو روایت را رد کند، بلکه اصحاب مفتی ما به مضمون این روایات عمل کرده اند.»

می گوئیم: علاوه بر قرار گرفتن علی بن ابوحزمه در سند تفسیر قمی که مؤلف آن به وثاقت تمام روایانش گواهی داده، میرزای نوری نیز با بیانی طولانی در خاتمة المستدرک: ج ۴، ص ۴۶۴ به توثیق او پرداخته است، و می توانید به آن مراجعه کنید.

۱. به اتفاق ثقه است، و او یحیی بن قاسم اسدی است. برخی اشکال می گیرند که او با افراد دیگری در کنبه «ابوبصیر» اشتراک دارد؛ در این خصوص محقق خوبی به این صورت پاسخ می دهد: «... اما ما در شرح حال یحیی بن قاسم گفتیم وقتی به طور کلی از ابوبصیر استفاده می شود منظور "یحیی بن ابوالقاسم" است؛ و حتی اگر این را نادیده بگیریم، شک و تردید در میان او و لیث بن بختری مرادی - که او نیز ثقه است - باقی می ماند، و در نتیجه این تردید تأثیری نخواهد داشت؛ اما شخص دیگری غیر از این دو نفر با این کنبه شناخته شده نیست، و هیچ شخصی نمی توان یافت که "ابوبصیر" به او اطلاق شود و منظور غیر از این دو نفر بوده باشد.» معجم رجال الحدیث: ج ۲۲، ص ۵۲.

شیخ علی نمازی شاهرودی نیز به این صورت پاسخ می دهد: «... بنابراین مشخص می شود اشاره به ابوبصیر در روایات وارد شده از امام باقر و صادق (علیهم السلام) به دومی و سومی و چهارمی بازمی گردد و همه شان ثقاتی بزرگوار هستند.» مستدرکات علم رجال الحدیث: ج ۸، ص ۳۴۱.

۲. کمال الدین و تمام النعمة: ص ۳۵۸.

امام صادق علیه السلام ممکن است به دلیل حضور عده‌ای - که از افشاگری و عدم کتمان‌شان بیم می‌رفت - تقیه کرده باشد؛ زیرا امامان علیهم السلام امر مهدیون علیهم السلام را مخفی نگه داشته و فقط در مناسبت‌ها و به کسانی که به آنان اعتماد داشتند بیان کرده‌اند ... همچنین ممکن است نفی امامت از مهدیون به معنای نفی حالت کامل امامت به آن صورتی که در دوازده امام علیهم السلام است - بوده باشد، زیرا مقام امامت دوازده امام علیهم السلام برتر از مقام امامت دوازده مهدی علیهم السلام است؛ و به این ترتیب امام صادق علیه السلام خواسته است این امر را محفوظ نگه دارد؛ زیرا هنوز زمانش نرسیده بود و شاید عقل‌های آن زمان آمادگی حمل و درک آن را نداشتند.

نص بر امامت مهدیون - همان‌طور که خواهد آمد - در اخبار و دعا‌های امامان علیهم السلام آمده است؛ و حتی اگر بپذیریم روایت بالا متشابه است و ممکن است به نفی امامت از مهدیون اشاره‌ای داشته باشد، اما همچنان فاقد نص صریح بر نفی امامت است؛ یعنی در آن نص صریحی بر نفی امامت وجود ندارد؛ بنابراین اخباری که به امامت مهدیون علیهم السلام تصریح دارند حاکم و مفسر بر آن خواهند شد، و چاره‌ای جز پذیرفتن اخباری که به امامت مهدیون تصریح دارند وجود نخواهد داشت.

از امام رضا علیه السلام روایت شده است، فرمود: «کسی که متشابه قرآن را به محکم آن ارجاع دهد به راه راست هدایت شده است.» سپس فرمود: «در اخبار ما نیز - همانند متشابهات قرآن - متشابهاتی هست، و - همانند محکومات قرآن - محکماتی هست. پس متشابه آن را به محکمش بازگردانید، و از متشابه آن بدون محکمش پیروی نکنید که گمراه خواهید شد.»^۱

از آنچه تقدیم شد معنای روایاتی که تصریح دارند امام مهدی علیه السلام خاتم یا آخرین ائمه یا خلفا یا اوصیاست برای ما روشن می‌شود؛ به این معنا که آن حضرت علیه السلام خاتم مقام امامت و خلافت و وصایت مخصوص دوازده امام علیهم السلام است، و به این معنا نیست که پس از ایشان علیهم السلام امامت و خلافت و وصایت وجود ندارد.

۳۴ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) - چهل حدیث درباره مهدیون و فرزندان قائم (علیه السلام)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در چند روایت به عنوان خاتم اوصیا توصیف شده است:

از علی بن موسی بن جعفر، از پدرش، از اجدادش (علیه السلام)، از علی بن ابی طالب (علیه السلام) نقل شده است، فرمود: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای علی، من چیزی از پروردگارم نخواستم مگر این که برای تو نیز مثلش را خواسته‌ام؛ جز این که فرموده است پس از تو نبوتی نخواهد بود؛ تو خاتم انبیا هستی و علی خاتم اوصیاست.»^۱

از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل شده است، فرمود: «من خاتم انبیا هستم و علی خاتم اوصیاست.»^۲ از ابوطیفیل نقل شده است، گفت: حسن بن علی (علیه السلام) پس از وفات علی (علیه السلام) خطبه‌ای خواند و از امیرالمؤمنین (علیه السلام) یاد کرد و فرمود: «او خاتم اوصیا، وصی خاتم انبیا، و امیر صدیقان و شهدا و صالحان است.»^۳

از حکیم بن جبیر نقل شده است، گفت: علی (علیه السلام) خطبه‌ای خواند و در میان خطبه‌اش فرمود: «من بنده خدا و برادر فرستاده‌اش هستم. هیچ کس قبل از من و بعد از من این را نمی‌گوید مگر این که دروغ گو باشد. من وارث پیامبر رحمت هستم، و با سیده زنان این امت ازدواج کردم، و من خاتم اوصیا هستم.»^۴

از ابوذر نقل شده است، گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «من خاتم انبیا هستم و تو ای علی تا روز دین- خاتم اوصیا هستی.»^۵

در روایتی آمده است که اصحاب کهف به امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفتند: «... ای جانشین رسول خدا ... ما جوانانی هستیم که به پروردگاران ایمان آوردیم و خداوند بر هدایتشان افزود، و در

۱. عیون اخبار الرضا (علیه السلام): ج ۱، ص ۷۸؛ بحار الانوار: ج ۳۹، ص ۳۶.

۲. عیون اخبار الرضا (علیه السلام): ج ۱، ص ۷۹.

۳. امالی، شیخ طوسی: ص ۲۶۹ و ۲۷۰.

۴. کتاب الأربعین، محمد طاهر قمی شیرازی: ص ۶۶.

۵. اهمیت الحدیث عند الشیعة، شیخ آقا مجتبی عراقی: ص ۲۴۹.

نتیجه ما را نسزد که به کسی سلام بدهیم مگر به نبی یا وصی نبی، و تو وصی خاتم انبیا هستی، و تو خاتم اوصیا هستی...»^۱

آیا کسی می‌تواند ادعا کند این روایات دلالت دارند بر این که پس از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) وصی دیگری وجود ندارد؟!

اگر گفته شود معنای ختم وصایت توسط امیرالمؤمنین (علیه السلام) به معنای خاتم اوصیای انبیاست، می‌گوییم: این برخلاف واقعیت ثابت شده و مورد اتفاق در میان پیروان اهل بیت (علیهم السلام) است؛ این که تمام دوازده امام (علیهم السلام) وصی پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) هستند؛ و روایات در این خصوص متواترند، و دو روایت زیر را انتخاب کرده‌ام:

شیخ کلینی: محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی، از صفوان بن یحیی، از صباح ازرق، از ابوبصیر نقل کرده است، گفت: به امام باقر (علیه السلام) عرض کردم: مردی از مختاریه (پیروان مختار) به من برخورد و ادعا کرد محمد بن حنفیه امام است. امام باقر (علیه السلام) خشمگین شد و فرمود: «چرا به او نگفتی؟» گفتم: به خدا قسم نمی‌دانستم چه بگویم. فرمود: «چرا به او نگفتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به علی و حسن و حسین وصیت کرد. هنگامی که علی (علیه السلام) درگذشت، به حسن و حسین وصیت کرد؛ و اگر می‌خواست این وصیت را از آنها دور کند قطعاً آن دو به ایشان می‌گفتند: ما نیز همچون تو وصی هستیم، و او هرگز چنین کاری نمی‌کرد. حسن (علیه السلام) به حسین (علیه السلام) وصیت کرد؛ و اگر می‌خواست این وصیت را از او دور کند او قطعاً می‌گفت: من نیز همچون تو از اوصیای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و پدرم هستم، و او هرگز چنین کاری نمی‌کرد. خداوند عزوجل فرموده است: ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ﴾^۲ (و خویشاوندان برخی از آنها نسبت به برخی دیگر در کتاب خدا سزاوارترند). این در ما و فرزندان

۱. الروضة في فضائل أمير المؤمنين، شاذان بن جبرئیل قمی: ص ۲۰۵.

۲. احزاب: ۶.

ما جاری است.»^۱

این روایت به صراحت بیان می‌کند حسن و حسین (علیه السلام) همانند پدرشان علی بن ابی طالب (علیه السلام)، اوصیای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هستند و حتی روایت تصریح دارد به این که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به حسن و حسین وصیت کرده، همان طور که به علی (علیه السلام) وصیت کرده است.

شیخ صدوق نقل کرده است: محمد بن حسن بن احمد بن ولید (علیه السلام) به ما گفت: محمد بن حسن صفار به ما گفت: از یعقوب بن یزید، از حماد بن عیسی، از عمر بن اذینه، از ابان بن ابی عیاش، از ابراهیم بن عمر یمانی، از سلیم بن قیس هلالی نقل کرده است، گفت: شنیدم سلمان فارسی (رضی الله عنه) می‌گفت: در کنار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در همان بیماری ای که در آن وفات یافت نشسته بودم. فاطمه (علیها السلام) وارد شد و هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را در آن شدت ضعف و بیماری دید بغض گلویش را فشرده و اشک‌هایش بر گونه‌هایش جاری شد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «چه چیزی تو را به گریه انداخته است، ای فاطمه؟» فرمود: «ای رسول خدا، بر خودم و فرزندانم بعد از شما بیمناکم.» چشم‌های رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پر از اشک شد و سپس فرمود: «ای فاطمه، آیا نمی‌دانی ما اهل بیتی هستیم که خداوند (عزوجل) برایمان آخرت را بر دنیا برگزیده، و او نابودی را بر تمام مخلوقاتش مقرر کرده است. خداوند تبارک و تعالی به زمین نگاهی انداخت و از میان مخلوقاتش مرا برگزید و مرا نبی قرار داد. سپس به زمین نگرست و شوهر تو را برگزید و به من وحی کرد تو را به ازدواج او درآورم، و او را ولی و وزیر و جانشین خود در اتمم قرار دهم. پدر تو بهترین انبیا و رسولان خداست، و شوهرت بهترین اوصیاست. تو اولین فرد از خانواده من هستی که به من ملحق می‌شود. سپس خداوند به زمین نگرست و تو و دو فرزندت را برگزید. تو سیده زنان اهل بهشتی، و دو پسر حسن و حسین سروران جوانان اهل بهشت هستند، و فرزندان شوهرت اوصیای من تا روز قیامت هستند؛ همه آنها هدایت‌کننده و هدایت‌شده‌اند. اولین اوصیای پس از من برادرم علی، سپس حسن، سپس حسین و سپس

نُه نفر از فرزندان حسین در مرتبهٔ من هستند، و هیچ مرتبه‌ای در بهشت از مرتبهٔ من و مرتبهٔ پدرم ابراهیم به خدا نزدیک‌تر نیست...»^۱

این روایت به صراحت بیان می‌کند امامان از ذریهٔ علی (علیه السلام) تا روز قیامت، همه اوصیای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هستند؛ پس چگونه می‌توان گفت علی (علیه السلام) خاتم اوصیای انبیاست؟!

همچنین ممکن است از روایت قبلی اختلاف مقام امامت دوازده امام (علیهم السلام) و مقام امامت دوازده مهدی مشخص شود، از این فرمایش رسول خدا (صلی الله علیه و آله): «**اولین اوصیای پس از من برادرم علی، سپس حسن، سپس حسین و سپس نُه نفر از فرزندان حسین در مرتبهٔ من هستند، و هیچ مرتبه‌ای در بهشت از مرتبهٔ من و مرتبهٔ پدرم ابراهیم به خدا نزدیک‌تر نیست.**» و این یعنی این دوازده امام (علیهم السلام) در همان مرتبهٔ رسول محمد (صلی الله علیه و آله) هستند، و دوازده مهدی از آنها پایین‌ترند.

بدان درجهٔ رسول محمد (صلی الله علیه و آله) به نام «وسیله» شناخته می‌شود و این درجه دارای هزار مرتبه است و همان‌طور که از اهل بیت (علیهم السلام) روایت شده فاصلهٔ میان هر مرتبه تا مرتبهٔ بعدی به اندازه دویست سال تاختن اسب است^۲ و این یعنی هر درجهٔ «وسیله» دارای هزار مقام است، نه یک

۱. کمال الدین و تمام النعمة: ص ۲۶۲ و ۲۶۳.

۲. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خطبهٔ «الوسیله» فرموده است: «... ای مردم، خداوند متعال به پیامبرش محمد (صلی الله علیه و آله) وسیله» را وعده داد، و وعدهٔ او حق است و خداوند هرگز خُلف وعده نمی‌کند. آگاه باشید «وسیله» بر درجات بهشت است، در بلندی جایگاه قرب و نهایت آرزوی دل‌هاست. هزار پله دارد که میان هر پله تا پلهٔ دیگر، اسب تیزرو یک‌صد سال طی مسیر می‌کند، و آنچه میان آنهاست از پله‌ای از دُر، تا پله‌ای از گوهر، تا پله‌ای از زبرجد، تا پله‌ای از لؤلؤ، تا پله‌ای از یاقوت، تا پله‌ای از زمرد، تا پله‌ای از مرجان، تا پله‌ای از کافور، تا پله‌ای از عنبر، تا پله‌ای از یلنجوج، تا پله‌ای از طلا، تا پله‌ای از ابر، تا پله‌ای از هوا، تا پله‌ای از نور امتداد دارد. این وسیله بر همهٔ بهشت‌ها برتری یافته است، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در آن روز بر آن نشسته است، درحالی‌که دو جامه به تن دارد: ردایی از رحمت خدا و ردایی از نور خدا؛ درحالی‌که بر سرش تاج نبوت و نشان رسالت است، و نور او «موقف» (عرصة محشر) را روشن کرده است. من در آن روز روی درجه‌ای رفیع که پایین‌تر از درجه اوست نشسته‌ام و دو جامه به تن دارم: ردایی از ارغوان نور و ردایی از کافور؛ درحالی‌که رسولان و انبیا بر پله‌ها ایستاده‌اند، و اعلام دوران (نشانه‌های دوران) و حجت‌های روزگاران در سمت راست ما قرار دارند درحالی‌که جامه‌هایی از نور و کرامت بر آنان پوشیده شده است. هیچ فرشتهٔ مقرب و نبی مرسل نیست که ما را ببیند و از انوار ما مبهور نشود و از فروغ و شکوه ما در شگفت نماند...» کافی: ج ۸، ص ۲۴ و ۲۵.

یا دو مقام.

به علاوه این تفاوت فقط در داشتن مقام امامت به طور کلی نیست، بلکه حتی در مقام دوازده امام (علیه السلام) نیز تفاوت وجود دارد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) برتر از حسن و حسین (علیه السلام) است؛ حسن (علیه السلام) برتر از حسین (علیه السلام) است؛ حسین (علیه السلام) برتر از نه معصوم از ذریه خودش است؛ و امام مهدی (علیه السلام) برتر از هشت پدر خود از ذریه امام حسین (علیه السلام) است.

پس همان طور که امیرالمؤمنین (علیه السلام) خاتم اوصیا در مقامی خاص است، حسین (علیه السلام) نیز می تواند در مقامی خاص خاتم اوصیا باشد، و حسن عسکری نیز این چنین است؛ و همه اینها در چهارچوب مقام امامت دوازده امام (علیه السلام) قرار می گیرند که با امیرالمؤمنین (علیه السلام) آغاز شده و با حجت بن حسن (علیه السلام) خاتمه یافته است؛ و پس از این مقام، مقام دیگری هست که با اولین مهدی (احمد) آغاز می شود و با دوازدهمین مهدی از ذریه امام مهدی (علیه السلام) خاتمه می یابد.

اگر گفته شود: خاتم اوصیا بودن امیرالمؤمنین (علیه السلام) به این معناست که او خاتم اوصیایی است که بلافاصله پس از انبیا می آیند، می گویم: روایاتی که تصریح می کنند امیرالمؤمنین (علیه السلام) خاتم اوصیاست، به طور کلی به ختم برای همه اوصیای قبل از او اشاره دارند، درحالی که در میان آنها اوصیایی مانند اوصیای پیامبر خدا عیسی (علیه السلام) نیز هستند که بلافاصله پس از انبیا نبوده اند. حال آیا امیرالمؤمنین (علیه السلام) خاتم چنین اوصیایی نیست؟! به علاوه این تخصیصی که از نبود تخصیص دهنده رنج می برد، از کجا آمده است؟!

حتی اگر این توضیح را بپذیریم، به آن معنا خواهد بود که امیرالمؤمنین (علیه السلام) از جنبه و جهتی معین و اختصاصی - که اوصیای قبل از ایشان با او در آن شریک اند و اوصیای بعد از او فاقد آن هستند - به عنوان خاتم اوصیا توصیف شده است؛ و این دقیقاً پاسخ ما در خصوص ختم امامت به حجت بن حسن (علیه السلام) است؛ یعنی آن حضرت (علیه السلام) خاتم امامان است از بُعدی معین و جنبه ای اختصاصی که امامان قبل از ایشان با او در آن شریک اند و امامان بعد از او فاقدش هستند.

همان طور که ما به طور یقینی و قطعی علت خاتم اوصیا بودن امیرالمؤمنین (علیه السلام) را نمی دانیم - اگرچه می دانیم آن حضرت (علیه السلام) خاتم وصایت در مقامی خاص است - به همین ترتیب لازم نیست به طور قطعی و یقینی علت خاتم امامان و اوصیا بودن امام مهدی (علیه السلام) را روشن کنیم. بله، ما یقین داریم این امر برای مقامی خاص است که به دوازده امام (علیه السلام) تعلق دارد، و اوصیا و امامان مهدیون از ذریه امام مهدی حجت بن حسن (علیه السلام) فاقد آن هستند.

و همان طور که قبلاً گفتیم، ممکن است تفاوت میان مقام امامت دوازده امام (علیه السلام) و مقام امامت دوازده مهدی عبارت باشد از این که امامان در همان مقام رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از درجه وسیله قرار دارند که هزار مرتبه دارد و آنان در بالاترین مرتبه آن قرار دارند و پس از آنان دوازده مهدی قرار دارند. همچنین دوازده امام (علیه السلام) به این جهت خاص هستند که در دوران ظلم - که امامان (علیه السلام) آن را به «شب» توصیف کرده اند - زندگی کرده اند، درحالی که مهدیون در دوران عدالت - که ائمه (علیه السلام) آن را «روز» توصیف کرده اند - زندگی می کنند. در دو روایت زیر به این معنا برای امامان و مهدیون اشاره شده است:

شیخ نعمانی: عبد الواحد بن عبدالله بن یونس موصلی به ما خبر داد، گفت: احمد بن محمد بن رباح زهری به ما خبر داد، گفت: احمد بن علی حمیری به ما خبر داد، گفت: حسن بن ایوب به ما خبر داد: از عبد الکریم بن عمرو خثعمی، از مفضل بن عمر نقل کرده است، گفت: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: معنای فرمایش خداوند عزوجل: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا﴾^۱ (بلکه آنان ساعت را دروغ شمردند، و برای کسی که ساعت را دروغ شمرد آتشی فروزان آماده کرده ایم)، چیست؟ فرمود: «خداوند سال را دوازده ماه آفرید، و شب را دوازده ساعت قرار داد، و روز را دوازده ساعت قرار داد، و از ما دوازده محدث هستند، و امیر المؤمنین (علیه السلام) ساعتی از آن ساعت ها بود.»^۲

۱. فرقان: ۱۱.

۲. غیبت، نعمانی: ص ۸۶ و ۸۷.

۴۰ انتشارات انصار امام مهدی (عج) - چهل حدیث درباره مهدیون و فرزندان قائم (عج)

شیخ نعمانی: عبد الواحد بن عبدالله به ما خبر داد، گفت: محمد بن جعفر قرشی به ما خبر داد، گفت: محمد بن حسین بن ابوطالب به ما خبر داد: از عمر بن ابان کلبی، از ابن سنان، از ابوسائب نقل کرده است که امام صادق جعفر بن محمد (عج) فرمود: «شب دوازده ساعت است، روز دوازده ساعت است، ماهها دوازده ماه است، امامان دوازده امام (عج) هستند، نقیبان دوازده نقیب هستند، و علی (عج) ساعتی از دوازده ساعت است، و این همان فرمایش خداوند عزوجل است: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا﴾ (بلکه آنان ساعت را دروغ شمردند، و برای کسی که ساعت را دروغ شمرد آتشی فروزان آماده کرده ایم).»^۱

علی بن ابی طالب (عج) ساعتی از دوازده ساعت است؛ یعنی ساعتی از ساعت‌های شب که به‌طور نمادین به دوازده امامی که در دولت ظلم زندگی کرده‌اند اشاره دارد؛ و ساعت‌های دوازده‌گانه روز به‌طور نمادین به نقبای دوازده‌گانه «مهدیون» اشاره دارد که در دولت روز-یعنی دولت عدل و مساوات زندگی می‌کنند.

ممکن است امام مهدی (عج) خاتم امامانی باشد که هریک از نسل مستقیم قبلی خود هستند و پس از آن حضرت (عج) نیز امامانی باشند اما از نسل مستقیم ایشان نباشند؛ و می‌تواند وجوه دیگری نیز وجود داشته باشد.

در بازگشت به روایت این مبحث می‌بینیم امام صادق (عج) می‌فرماید: «بلکه آنها قومی از شیعیان ما هستند که مردم را به ولایت ما و شناخت حق ما دعوت می‌کنند.» این به معنای آن نیست که این مهدیون امام نیستند، زیرا وصف «شیعه» توصیفی عظیم است که به پیامبر خدا ابراهیم (عج) داده شده و خداوند متعال به امامت او تصریح کرده است. حسن و حسین (عج) نیز با این وصف توصیف شده‌اند؛ بنابراین شیعه اهل بیت (عج) بودن با امام بودن منافاتی ندارد. حسن و حسین (عج) از شیعیان امیرالمؤمنین (عج) بودند و آنان امام و حجت نیز بوده‌اند.

از امام صادق جعفر بن محمد (عج) نقل شده است، فرمود: «خداوند عزوجل در قرآن

می‌فرماید: «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ»^۱ (و در حقیقت، ابراهیم از شیعیان او بود)؛ یعنی ابراهیم علیه السلام از شیعیان پیامبر صلی الله علیه و آله بود؛ پس او صلی الله علیه و آله از شیعیان علی است و هرکسی از شیعیان علی باشد از شیعیان پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ خداوند بر آن دو و ذریه پاکشان درود فرستد.»^۲

امام رضا علیه السلام به افرادی که ادعا می‌کردند از شیعیان علی علیه السلام هستند فرمود: «وای بر شما! شیعیان واقعی علی علیه السلام حسن و حسین و ابوذر و سلمان و مقداد و عمار و محمد بن ابوبکر هستند که هیچ‌گاه از دستورات او سرپیچی نکردند و هیچ‌یک از نهی‌های او را مرتکب نشدند. اما شما می‌گویید از شیعیان او هستید درحالی‌که در بیشتر اعمال خود با او مخالفت می‌کنید، در بسیاری از واجبات کوتاهی می‌کنید، حقوق بزرگ برادران خود در راه خدا را نادیده می‌گیرید، جایی که لازم نیست تقیه می‌کنید و آنجا که باید تقیه کنید رها می‌کنید. اگر می‌گفتید از دوستان و محبان او و از دوستداران دوستانش و دشمنان دشمنانش هستید من این را از گفته‌هایتان انکار نمی‌کردم؛ اما این مرتبه‌ای شریف است که شما ادعایش کرده‌اید، و اگر گفتارتان را با عملتان تصدیق نکنید هلاک می‌شوید، مگر این‌که مشمول رحمت پروردگارتان شوید.»^۳

۱. صفات: ۸۳.

۲. تأویل الآیات، شرف الدین حسینی: ج ۲، ص ۴۹۵.

۳. بحار الانوار: ج ۶۵، ص ۱۵۸.

حدیث پنجم

شیخ طوسی در کتاب التهذیب: از او (محمد بن احمد بن یحیی^(۱))، از محمد بن حسین^(۲)،

-
۱. نجاشی در کتاب رجال خود، ص ۲۲۱ و ۲۲۲ شماره ۶۲۲ درباره او نوشته است: «محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری قمی، مردی بزرگوار و دارای احادیث بسیار است...»
- شیخ علی نمازی شاهرودی نیز در مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۶، ص ۴۴۵ و ۴۴۶، شماره ۱۲۶۲۷ او را توثیق کرده و نوشته است: «محمد بن احمد بن یحیی بن عمران بن عبدالله بن سعد بن مالک اشعری قمی، ابوجعفر: به اتفاق در حدیث ثقه و بزرگوار بوده است و روایات بسیاری دارد؛ و هیچ خدشهای به او وارد نیست...»
۲. او محمد بن حسین بن ابی الخطاب است. نجاشی در کتاب رجال خود، ص ۳۳۴، شماره ۸۹۷ او را توثیق کرده، و شیخ طوسی نیز در الفهرست، ص ۲۱۵، شماره ۶۰۷ او را توثیق کرده است.

از محمد بن اسماعیل^۱، از صالح بن عقبه^۲، از عمرو بن ابومقدام^۳، از پدرش^۴، از حبه عرنی^۱

۱. او محمد بن اسماعیل بن بزغ است. نجاشی در کتاب رجال خود، ص ۳۳۰، شماره ۸۹۳ و نیز شیخ طوسی در رجال خود، ص ۳۶۴، شماره ۵۳۹۳ او را توثیق کرده است.

۲. محقق خوبی در معجم رجال الحديث، ج ۱۰، ص ۸۴ و ۸۵، شماره ۵۸۴۲ او را توثیق کرده است.

۳. نجاشی در کتاب رجال خود، ص ۲۹۰، به شماره ۷۷۷ درباره او نوشته است: «عمرو بن ابی مقدم ثابت بن هرمز حداد مولای بنی عجل، از علی بن حسین، ابوجعفر، و ابوعبدالله (علیه السلام) روایت کرده است. او کتاب لطیفی دارد، که حسین بن عبدالله از ابوالحسن بن تمام، از محمد بن قاسم بن زکریا محاربی، از عباد بن یعقوب، از عمرو بن ثابت آن را برای ما نقل کرده است.»

روایتی در حق او وجود دارد که به مقام والای او و حسن موالاتش به اهل بیت (علیهم السلام) دلالت می‌کند: کشی نقل کرده است: حمدویه بن نصیر به من گفت: از محمد بن حسین، از احمد بن حسن میثمی، از ابوعرندس کنذی، از مردی از قریش نقل کرده است، گفت: «ما در صحن کعبه بودیم و ابوعبدالله (علیه السلام) نشسته بود. به ایشان گفته شد: چقدر حاجی زیاد است! فرمود: «چقدر حاجی کم است!» عمرو بن ابی المقدام از آنجا گذشت و ایشان (علیه السلام) فرمود: «این از حجاجان است.»

علامه در جلد اول از خلاصة الأقوال، ص ۲۱۲ درباره او نوشته است: «عمرو بن ابی المقدام. کشی با سند متصل به ابوالعرندس، از مردی از قریش نقل کرده است که صادق (علیه السلام) درباره او فرموده است: «این امیر حجاج است» و این روایت از مرتحات است.»

شیخ علی نمازی شاهرودی در مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۶، ص ۲۳، شماره ۱۰۷۲۱ او را آورده و گفته است: «عمرو بن ابی المقدام: ... خلاصه این که این عمرو از اصحاب صادق (علیه السلام) است. کشی نقل کرده است به صادق (علیه السلام) گفته شد: چقدر حاجی زیاد است! و ایشان فرمود: چقدر حاجی کم است! سپس عمرو بن ابی المقدام رد شد و ایشان (علیه السلام) فرمود: «این از حجاجان است.» محدث نوری و مامقانی وثاقت او را تأیید کرده‌اند، بنا به دلایلی که ذکر کرده‌اند: از جمله روایت‌های بزرگانی که تعداد آنها را هفده نفر ذکر کرده‌اند. همچنین نقل توثیق او از ابن غضناری، و ذکر او توسط علامه در معتمدین، و نیز صدوق در مشیخه‌اش. نجاشی نیز او را از اصحاب سجاد و باقر و و صادق (علیهم السلام) ذکر کرده و گفته است او کتاب دقیقی دارد.»

علاوه بر این او در اسناد تفسیر قمی و کامل الزیارات نیز حضور دارد، و خوبی این دو کتاب را دلیلی برای وثاقت راویان دانسته است. برای جزئیات بیشتر به شرح حال عمرو بن ابی المقدام در معجم رجال الحديث، ج ۱۴، ص ۸۰ و ۸۱، به شماره ۸۸۶۳ مراجعه کنید.

۴. ثابت بن هرمز، که «ثابت حذاء» و «ثابت حداد» نیز نامیده می‌شود. روایت شده او از پیروان مذهب بتریه بود، اما روایت‌هایی نیز هست یا بیشتر روایات چنین است. که نشان‌دهنده برگشت او از این عقیده است، و برخی از علما این

نقل کرده است، گفت: امیرالمؤمنین (علیه السلام) به سوی حیره خارج شد، فرمود: «این به این متصل می شود (و با دستش به سوی کوفه و حیره اشاره فرمود) تا این که ذراع میان این دو به دینارها فروخته شود، و در حیره مسجدی بنا خواهد شد که پانصد درب دارد و در آن جانشین قائم (علیه السلام) نماز می گزارد، چراکه مسجد کوفه برای آنها تنگ می شود؛ و در آن دوازده امام عدل نماز می گزارند. گفتیم: ای امیرالمؤمنین و مسجد کوفه به وسعتی است که مردم امروز آن را ذکر می کنند؟! فرمود: برای او چهار مسجد بنا می شود که مسجد کوفه کوچک ترینشان است، و

را به عنوان دلیلی برای بازگشت او به حق ذکر کرده اند، مثل شیخ محمودی در نهج السعادة، ج ۸، ص ۸۶ و ۸۸ و وحید بهبهانی در کتاب شرحی بر منهج المقال، ص ۱۰۱ و سید محسن امین در أعيان الشيعة، ج ۴، ص ۱۹. به هر حال منتسب بودن به مذاهب فاسد به معنای عدم وثاقت در نقل نیست، همان طور که در میان جماعت مشهور و پذیرفته شده است؛ زیرا آنها به روایت های نقل شده از واقفیه و فطحیه و دیگران محادام که در نقل ثقہ بودند اعتماد داشتند.

نجاشی در کتاب رجال خود، ص ۱۱۶ و ۱۱۷، به شماره ۲۹۸ درباره او نوشته است: «ثابت بن هرمز ابومقدام حداد، نسخه ای از علی بن حسین (علیه السلام) روایت کرده، که پسرش عمرو بن ثابت آن را از او روایت کرده است. ابن نوح گفته است: علی بن حسین بن سفیان از علی بن عباس بن ولید نقل کرده، و علی بن عباس از عباد بن یعقوب اسدی، و او از عمرو بن ثابت، از پدرش، از علی بن حسین (علیه السلام) نقل کرده است.»

خوبی در معجم رجال الحديث، ج ۴، ص ۳۰۷، به شماره ۱۹۸۳ درباره او نوشته است: «ثابت حذاء، همان ثابت بن هرمز است. او از جابر بن یزید جعفی روایت کرده، و عمرو بن مقدم از او روایت کرده است؛ در تفسیر قمی، سورة بقره، آیه ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ...﴾ (و هنگامی که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید، پس همه سجده کردند...) می گویم: به نظر می رسد درباره او تحریف صورت گرفته باشد، و صحیح آن عمرو بن ابی مقدم است، همان طور که در چاپ های قدیمی آمده، نه عمرو بن مقدم.»

می دانیم محقق خوبی به وثاقت افرادی که در اسناد روایات تفسیر قمی قرار دارند حکم داده است. محمد جوهری نیز در تلخیص معجم خوبی به نام «المفيد من معجم رجال الحديث، ص ۹۷» گفته است: «(۱۹۷۶ - ۱۹۷۵ - ۱۹۸۳: ثابت حذاء در تفسیر قمی روایت کرده، پس او ثقہ است؛ و صحیح از کسانی که از او روایت کرده اند «عمرو بن ابی مقدم» است، همان طور که در چاپ های قدیمی آمده، نه عمرو بن مقدم.»

۱. او از یاران خاص امیر مؤمنان (علیه السلام) بوده است، چنان که شیخ علی نمازی شاهرودی در مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۲، ص ۲۹۰ و ۲۹۱، به شماره ۳۱۲۲ گفته است، و شیخ طوسی نیز در رجال: ص ۶۰، شماره ۵۱۸ او را در زمره اصحاب امیر مؤمنان (علیه السلام) برشمرده است.

این و دو مسجد در دو طرف کوفه، از این طرف و این طرف (و با دستش به سوی بصرین و غرین اشاره فرمود).^۱

روایت تصریح می‌کند این مسجد در آخرالزمان یعنی در زمان امام مهدی (عج) ساخته خواهد شد؛ و به این ترتیب روشن می‌شود دوازده امامی که در این مسجد نماز خواهند خواند همان دوازده مهدی هستند که رسول خدا (ص) در وصیت خود به آنها تصریح کرده است و نیز امامان (ع) در روایت‌ها و دعا‌های مبارک خود بر آنها تأکید کرده‌اند؛ و اولین آنها، جانشین قائم است و همان‌طور که وصیت رسول خدا (ص) به صراحت بیان می‌کند او اولین مهدیون «احمد» است.

حدیث ششم

اصل محمد بن مثنیٰ حضرمی^{۲۰۱} گفت: جعفر بن محمد بن شریح حضرمی^۱ به ما گفت:

۱. محمد بن مثنیٰ بن قاسم حضرمی: نجاشی او را در کتاب رجال خود، در ص ۳۷۱، به شماره ۱۰۱۲ توثیق کرده، و ذکر کرده او کتابی دارد. نجاشی در این باره گفته است: «محمد بن مثنیٰ بن قاسم کوفی، ثقة است و کتابی دارد. حسین به ما خبر داد، گفت: احمد بن جعفر به ما خبر داد، گفت: حمید به ما خبر داد، گفت: احمد، از محمد بن مثنیٰ، کتابش.» علامه حلی نیز در الخلاصة: ص ۲۶۴ او را توثیق کرده است. ابن داوود حلی نیز در رجال: ص ۱۸۲ او را توثیق کرده است. شیخ علی نمازی شاهرودی نیز در مستدرکات علم رجال الحديث: ج ۷، ص ۳۰۳، به بر شماره ۱۴۳۸۰ به وثاقت او اشاره کرده و گفته است: «محمد بن مثنیٰ بن قاسم حضرمی: کوفی و به اتفاق ثقة است، و کتابی دارد.»

۲. اصل محمد بن مثنیٰ بن قاسم حضرمی از اصول معتبر و مورد اعتماد است، و نسخه اصلی آن هنوز موجود است، همان طور که آقابزرگ طهرانی به این نکته اعتراف کرده است؛ و این نسخه نزد حر عاملی و علامه مجلسی و دیگران نیز بوده است.

ضیاءالدین محمودی، محقق کتاب «الأصول الستة عشر من الأصول الأولية» در صفحه ۲۰ نوشته است: «شیخ حر عاملی روی جلد نسخه‌ای که ما برای تحقیق خود از آن استفاده کردیم - از دارایی‌های او بود- نوشته است: "بدان من احادیث این چهارده کتاب را بررسی کردم و دیدم بیشتر احادیث آنها در کافی یا دیگر کتاب‌های معتبر هست و برای بقیه نیز تأییداتی وجود دارد و من چیزی در آنها نیافتم که منکر باشد، جز دو حدیث که احتمالاً به دلیل تقیه و دلایل دیگر بوده‌اند." و او زیر این عبارت را با این عبارات امضا کرده است: "به قلم محمد الحر".»

علامه مجلسی در بحار الانوار: ج ۱، ص ۴۴ گفته است: «و کتاب محمد بن مثنیٰ بن قاسم حضرمی، نجاشی مؤلف آن را توثیق کرده و طریق خود را به آن ذکر کرده، و در نسخه قدیمی قبلی، سند آن را به این صورت آورده است: شیخ هارون بن موسیٰ تلعبری به ما گفت: از محمد بن همام، از حمید بن زیاد، از احمد بن زید بن جعفر ازادی بزاز، از محمد بن مثنیٰ، کتابش را روایت کرده است.»

میرزای نوری در خاتمة المستدرک: ج ۱، ص ۷۷ گفته است: «اما کتاب محمد بن مثنیٰ بن قاسم حضرمی رحمته الله، سند آن در نسخه قبلی همان است که در سند کتاب جعفر آمده است؛ و نجاشی رحمته الله گفته است: محمد بن مثنیٰ بن قاسم، کوفی ثقة است و او کتابی دارد که حسین به ما خبر داد، گفت: احمد بن جعفر به ما خبر داد، گفت: حمید به ما خبر داد، گفت: احمد، از محمد بن مثنیٰ، از کتاب او.»

آقابزرگ طهرانی در الذریعة: ج ۲، ص ۱۶۶، به شماره ۶۱۲ نوشته است: «[اصل] محمد بن مثنیٰ بن قاسم حضرمی

از ذریح محارب^۲، از امام صادق علیه السلام نقل شده است: از ایشان علیه السلام درباره امامان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود: «بله، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام امام بعد از پیامبر بود (صلوات خدا بر او و اهل بیتش)، سپس علی بن حسین، سپس محمد بن علی، و سپس امام امروز. هر کس آنان را انکار کند همانند کسی است که معرفت خدا و رسولش را انکار کرده است.» عرض کردم: امروز شما هستید، فدایتان شوم؟ و این را سه بار تکرار کردم. فرمود: «این را فقط به این دلیل به تو گفتم که از شاهدان الهی در زمین باشی. خداوند تبارک و تعالی چیزی را فروگذار نکرده مگر این که آن را به پیامبرش صلی الله علیه و آله آموخته است. سپس جبرئیل را به سوی او صلی الله علیه و آله مبعوث کرد تا در زمان حیاتش به ولایت علی علیه السلام شهادت دهد و او را امیرالمؤمنین علیه السلام بنامد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله نه نفر را فراخواند و فرمود: شما را فراخواندم تا از شاهدان الهی باشید، چه آن را اعلام کنید و چه کتمان کنید. سپس فرمود: ای ابوبکر برخیز و به علی امیرالمؤمنین سلام کن. گفت: به امر خدا و رسولش او را امیرالمؤمنین بنامیم؟ فرمود: آری. پس ابوبکر به

از اصول موجود با نسخه های آن، به روایت توسط تلعبیری از ابوعلی بن همام، از حمید بن زیاد با سندی به مؤلف آن روایت شده است. بیشتر احادیث او از جعفر بن محمد بن شریح حضرمی، از ذریح محارب، از اباعبدالله علیه السلام روایت شده است؛ و در پایان کتاب، محمد بن مثنی گفته است: جعفر بن محمد بن شریح تمام آنچه را در این کتاب است، جز دو حدیث آخر برای من نقل کرده، و این دو حدیث از روایت های محمد بن جعفر بزاز قرشی است. »

۱. شیخ طوسی در کتاب الفهرست: ص ۹۳، به شماره ۱۴۸ درباره او نوشته است: «جعفر بن محمد بن شریح حضرمی. او کتابی دارد که ما آن را با اسناد اول از ابن همام، از حمید، از احمد بن زید بن جعفر ازدی بزاز، از محمد بن امیه بن قاسم حضرمی، از جعفر بن محمد بن شریح روایت کرده ایم.»

شیخ علی نمازی شاهرودی نیز در مستدرکات علم رجال الحديث: ج ۲، ص ۲۰۲، به شماره ۲۷۸۱ شرح حال او را چنین نوشته است: «جعفر بن محمد بن شریح بن سعد حضرمی: او کتابی دارد که تلعبیری آن را روایت کرده و در بحار الانوار از آن نقل شده است. این کتاب نزد من است، و از آن حسن و کمال او دانسته می شود. پدر او نیز از ثقات صادقین علیهم السلام بوده است.»

ابن داوود حلی نیز در فصل اول از کتاب رجال خود: ص ۶۵، به شماره ۳۲۸ او را ذکر کرده است.

۲. شیخ طوسی او را در الفهرست: ص ۱۲۷، به شماره ۲۸۹ توثیق کرده، و شیخ علی نمازی شاهرودی نیز در مستدرکات خود: ج ۳، ص ۳۷۷، به شماره ۵۵۲۹ او را توثیق کرده است. محقق خویی نیز در معجم خود: ج ۸، ص ۱۵۶ تا ۱۶۰، به شماره ۴۴۷۹ او را توثیق کرده است.

حضرت سلام کرد. سپس رسول خدا (ص) به عمر فرمود: ای عمر برخیز و به علی امیرالمؤمنین سلام کن؟ گفت: آیا به امر خدا و رسولش او را امیرالمؤمنین بنامیم؟ فرمود: بله. سپس به مقداد بن اسود فرمود: ای مقداد برخیز و به علی امیرالمؤمنین سلام کن؟ مقداد برخاست و به امیرالمؤمنین سلام کرد، ولی مثل آن دو چیزی نگفت. سپس به ابوذر غفاری فرمودند: ای ابوذر برخیز و به علی امیرالمؤمنین سلام کن؟ ابوذر هم برخاست و سلام کرد. سپس به حذیفه فرمود: برخیز و به علی امیرالمؤمنین سلام کن. برخاست و سلام کرد. سپس به ابن مسعود فرمود: برخیز و به علی امیرالمؤمنین سلام کن. او نیز برخاست و سلام کرد. سپس به بریده اسلمی فرمود: برخیز و به علی امیرالمؤمنین سلام کن. او نیز برخاست و سلام کرد. بریده جوان ترین فرد در میان آن گروه بود. سپس رسول خدا (ص) فرمود: شما را دعوت کردم تا گواه باشید، چه اعلام کنید و چه کتمان کنید. ابوبکر امارت مردم را به دست گرفت، و بریده در شام غایب بود. هنگامی که بریده بازگشت و به سوی ابوبکر آمد، او در مجلس نشسته بود. به او گفت: ای ابوبکر آیا فراموش کردی ما به علی (علیه السلام) با عنوان امیرالمؤمنین سلام کردیم و او را به عنوان واجبی از سوی خدا و فرستاده اش به این نام نامیدیم؟ گفت: ای بریده گویا تو فراموش کرده ای! ما شهادت دادیم، اما خداوند امری را بعد از امر ایجاد می کند، و هرگز چنین نیست که خداوند برای اهل این بیت، نبوت و حکمرانی را با هم جمع کرده باشد.»

حضرت به من فرمود: «این را گفتم تا از شاهدان الهی در زمین باشی. از ما بعد از رسول خدا (ص) هفت تن از اوصیای ائمه (علیهم السلام) هستند که اطاعتشان واجب است و هفتمین آنان - ان شاء الله - قائم است. به راستی خداوند عزیز و حکیم است؛ هرچه را بخواهد پیش می اندازد و هرچه را بخواهد به تأخیر می اندازد، و او عزیز حکیم است؛ سپس بعد از قائم (علیه السلام) یازده مهدی از فرزندان حسین (علیه السلام) هستند.» عرض کردم: فدایتان شوم، امرتان بر سر و چشمم! هفتمین امام کیست؟ و سه مرتبه این را گفتم. فرمود: «سپس بعد از من امام و قائماتان خواهد بود ان شاء الله. به راستی پدر من - چه خوب پدری بود- (خداوند او را رحمت کند) همیشه می فرمود: اگر یک گروه سه نفره می یافتیم علم را به آنان می دادم. اگر آنان اهلش بودند، تمام مسائل مربوط به حلال و حرام را تا روز قیامت به آنان یاد می دادم و آنچه را تا روز قیامت واقع

خواهد شد. به راستی حدیث ما سخت و دشوار است و کسی به آن ایمان نمی آورد مگر مؤمنی که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده باشد.»

سپس فرمود: «به خدا سوگند ما خزانه داران خدا در زمین و خزانه داران در آسمان هستیم، اما خزانه دار گنجینه های طلا و نقره نیستیم؛ و حاملان عرش در روز قیامت از ماست؛ محمد و علی و حسن و حسین، و چهار نفر دیگر که خدا بخواهد.»^۱

محل شاهد از این روایت، این فرمایش امام صادق (علیه السلام) است: «از ما بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هفت تن از اوصیای ائمه (علیهم السلام) هستند که اطاعتشان واجب است و هفتمین آنان - ان شاء الله - قائم است. به راستی خداوند عزیز و حکیم است؛ هرچه را بخواهد پیش می اندازد و هرچه را بخواهد به تأخیر می اندازد، و او عزیز حکیم است؛ سپس بعد از قائم (علیه السلام) یازده مهدی از فرزندان حسین (علیه السلام) هستند.» این روایت به وضوح دلالت می کند به این که پس از امام مهدی (علیه السلام)، مهدیون از فرزندان حسین (علیه السلام) خواهند بود، و از این جهت با روایات قبلی و آینده - که به این موضوع اشاره دارند - موافق است.

اما یک نکته که توضیح آن خالی از فایده نیست؛ این که:

این فرمایش امام صادق (علیه السلام): «از ما بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هفت تن از اوصیای ائمه (علیهم السلام) هستند که اطاعتشان واجب است و هفتمین آنان - ان شاء الله - قائم است» ممکن است به این معنا باشد که پس از امام صادق (علیه السلام) هفت امام خواهند بود که هفتمین آنها قائم (علیه السلام) است. امامانی که پس از امام صادق (علیه السلام) می آیند پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز محسوب می شوند و لزوماً به معنای بلافاصله پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودن نیست؛ زیرا روایات متواتر دلالت دارند بر این که امامان پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دوازده امام (علیهم السلام) هستند، و پس از آنها مهدیون از نسل امام مهدی (علیه السلام) می آیند، نه این که فقط هفت تا باشند؛ بنابراین از این جهت این روایت بر اساس سایر روایات متواتر توضیح داده می شود. شاید امام صادق (علیه السلام) می خواسته به امامت هفت امام پس

۵۰ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) - چهل حدیث درباره مهدیون و فرزندان قائم (علیه السلام)

از خودش تأکید کند؛ زیرا آنها در آینده خواهند آمد و امامت آنها در میان شیعیان تثبیت نشده بود، یا به جهت رد ادعای واقفیه بوده است که امامت را به امام کاظم (علیه السلام) ختم می کردند؛ اما امامت امام صادق (علیه السلام) و پدرانش (علیه السلام) در میان شیعیان تثبیت شده بود و پیش تر زندگی کرده و جزو امامان گذشته محسوب می شدند.

حتی ممکن است امام صادق (علیه السلام) از فرمایش «از ما» به خودش اشاره داشته باشد؛ یعنی از من پس از این که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هستند، همان طور که روایت بعدی تأیید می کند:

از ابوبصیر نقل شده است، گفت: امام صادق (علیه السلام) فرمود: «با آمدن هفتمین از ما، فرج فرامی رسد.»^۱

یعنی با آمدن هفتمین نفر از ذریه امام صادق (علیه السلام) گشایش حاصل خواهد شد، که همان طور که در روایات مشهور است عبارت است از قیام قائم (علیه السلام)؛ و این نکته ای است که شیخ طوسی با آن به واقفیه پاسخ داده است، وقتی آنها با این روایت احتجاج می کردند؛ آنجا که گفته است:

«این احتمال وجود دارد که منظور هفتم از خود او (امام صادق) باشد؛ زیرا ظاهر گفته "ما: از ما" اشاره به خود او را نشان می دهد، همان طور که می گوئیم هفتمین از او که قائم [به امر] است؛ و در این خبر نیامده است "هفتمین از اولین ما"؛ و اگر احتمال آنچه را گفتیم بپذیریم تعارض با این خبر از بین می رود.»^۲

اما اگر منظور از «هفتمین از امام صادق (علیه السلام)» به معنی «از نسل امام صادق (علیه السلام)» باشد در این صورت هفتمین نفر امام مهدی (علیه السلام) نخواهد بود، بلکه مهدی اول (احمد) از ذریه امام مهدی (علیه السلام) خواهد بود. همچنین در این فرمایش امام صادق (علیه السلام) «از ما بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هفت تن از اوصیای ائمه (علیهم السلام) هستند که اطاعتشان واجب است و هفتمین آنان -ان شاء الله-

۱. غیبت، شیخ طوسی: ص ۵۳.

۲. غیبت، شیخ طوسی: ص ۵۴.

قائم است»، امام مهدی حجت بن حسن علیه السلام ششمین از ذریه امام صادق علیه السلام است، و هفتمین نفر مهدی اول (احمد) است.

به همین دلیل امام صادق علیه السلام فرموده است «**سپس بعد از قائم، یازده مهدی از فرزندان حسین خواهند بود**»؛ زیرا منظور از قائم در اینجا امام مهدی محمد بن حسن عسکری علیه السلام نیست؛ و اگر ایشان علیه السلام مدّ نظر بود گفته می شد پس از او دوازده مهدی خواهند بود، همان طور که وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر روایات به آن تصریح کرده اند.

همچنین ممکن است این هفت امام به صورت پشت سر هم نباشند و تأکید بر امامت آنها به دلایلی بوده باشد که به زندگی و شرایطی که در آن قرار داشتند مربوط می شده است؛ همان طور که امام جعفر علیه السلام به «صادق» معروف شد در حالی که همه آنها صادق بودند، و موسی علیه السلام به «کاظم» معروف شد در حالی که همه آنها کاظم بودند، و به همین ترتیب سایر امامان؛ و همان طور که چهار امام به عنوان «ماه های حرام» توصیف شده اند. در روایت زیر آمده است:

از جابر جعفری نقل شده است، گفت: از ابو جعفر امام باقر علیه السلام درباره تأویل این فرموده خداوند عزوجل سؤال کردم: ﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ﴾^۱ (بدانید شماره ماه ها نزد خدا در کتاب خدا از آن روز که آسمان ها و زمین را آفرید دوازده ماه است که چهار ماه از آن حرام است. این است آیین استوار؛ پس در آنها به خود ستم نکنید). آقایم نفس عمیق و دردناکی کشید و فرمود: «ای جابر، اما "سال" منظور از آن جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، و ماه هایش دوازده ماه است؛ آنها امیر المؤمنین تا برسد به من و فرزندم جعفر، و پسرش موسی، و پسرش علی، و پسرش محمد، و پسرش علی، و تا پسرش حسن، و تا پسرش محمد هادی مهدی هستند؛ دوازده امام، حجت های خدا در خلقتش و امانت داران وحی و علم اویند. چهار

۵۲ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) - چهل حدیث درباره مهدیون و فرزندان قائم (علیه السلام)

ماه حرام - که دین استوار هستند - چهار نفر از آنان هستند که یک اسم دارند: «علی» امیرالمؤمنین، پدرم «علی» بن حسین، و «علی» بن موسی، و «علی» بن محمد. پس اقرار به اینها همان دین استوار است؛ ﴿فَلَا تَظْلُمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ﴾ (پس در آنها به خود ستم نکنید)؛ یعنی به همه آنها معتقد باشید تا هدایت شوید.^۱

در روایت زیر نیز به ذکر هفت امام اشاره شده است، اما دلیلی بر تسلسل آنها ندارد:

از سماعه نقل شده است، گفت: ابوالحسن (علیه السلام) در بیان: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمِ﴾^۲ (و به راستی به تو سبع المثنی و قرآن بزرگ عطا نمودیم)، فرمود: «به هیچ پیامبری جز محمد (صلی الله علیه و آله) داده نشده است؛ و آنها هفت امام هستند که افلاک به دورشان می‌گردند؛ و قرآن عظیم نیز محمد است.»^۳

از یونس بن عبدالرحمن، از کسی که از او نقل کرده است، گفت: از امام صادق (علیه السلام) درباره فرمایش خداوند عزوجل: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمِ﴾^۴ (و به راستی به تو سبع المثنی و قرآن بزرگ عطا نمودیم)، پرسیدم، فرمود: «ظاهر این آیه سوره حمد است، و باطن آن فرزندان فرزند است، و هفتمین از آنها قائم (علیه السلام) است.»^۵

از قاسم بن عروه نقل شده است که امام باقر (علیه السلام) در تفسیر فرمایش خداوند: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمِ﴾^۶ (و به راستی به تو سبع المثنی و قرآن بزرگ عطا نمودیم)، فرمود: «هفت امام و قائم.»^۷

۱. غیبت، شیخ طوسی، ص ۱۴۹ ح ۱۱۰.

۲. حجر: ۸۷.

۳. بحارالانوار: ج ۲۴، ص ۱۱۷.

۴. حجر: ۸۷.

۵. بحارالانوار: ج ۸۹، ص ۲۳۶.

۶. حجر: ۸۷.

۷. بحارالانوار: ج ۲۴، ص ۱۱۷.

به هر حال آنچه اکنون برای ما اهمیت دارد بیان معنای هفت امام به طور قطعی نیست و هر وجه ممکن را می توان مطرح کرد، اما مهم این است که این روایت به مهدیون علیهم السلام پس از قائم علیه السلام تصریح دارد.

حدیث هفتم

شیخ طوسی در کتاب غیبت^۱: محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری^۲، از پدرش^۳، از

۱. راه شیخ طوسی به محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری صحیح است، همان طور که محقق خوبی در معجم خود: ج ۱۷، ص ۲۴۷ تا ۲۴۹، در شرح حال حمیری به شماره ۱۱۱۰۸ به آن اعتراف کرده است. برای جزئیات بیشتر به آن مراجعه کنید.

۲. نجاشی در کتاب خود: ص ۳۵۴ و ۳۵۵، به شماره ۹۴۹ او را توثیق کرده و گفته است: «محمد بن عبدالله بن جعفر بن حسین بن جامع بن مالک حمیری، ابوجعفر قمی، ثقه و چهره ای برجسته بود. او کاتب صاحب الامر علیه السلام بود و مسائلی در باب های شریعت از ایشان علیه السلام پرسیده بود. احمد بن حسین به ما گفت: به این مسائل در اصلشان و توقیعات بین سطور دست یافتیم. او برادرهایی به نام های جعفر و حسین و احمد داشت که همه شان با او مکاتباتی داشتند. محمد نیز کتاب هایی داشت، از جمله کتاب حقوق، کتاب الأوائل، کتاب السماء، کتاب الأرض، کتاب المساحة والبلدان، کتاب إلیس و جنده، و کتاب الاحتجاج...»

۳. نجاشی در کتاب خود: ص ۲۱۹ و ۲۲۰، به شماره ۵۷۳ او را توثیق کرده و گفته است: «عبدالله بن جعفر بن حسین بن مالک بن جامع حمیری، ابوعباس قمی، شیخ قمی ها و چهره برجسته آنها بود. او در سال نود و چندم از قرن سوم به کوفه آمد و اهل کوفه از او شنیدند و روایت های بسیاری از او نقل کردند. او کتاب های بسیاری تألیف کرده است، از جمله کتاب الامامة، کتاب الدلائل، کتاب العظمة و التوحید، کتاب الغيبة و الحبرة، کتاب فضل العرب، کتاب التوحید و البداء و الإرادة و الاستطاعة و المعرفة. کتاب قرب الإسناد به الرضا علیه السلام. کتاب قرب الإسناد به ابوجعفر بن الرضا علیه السلام. کتاب ما بین هشام بن حکم و هشام بن سالم، کتاب قیاس، ارواح، الجنة و النار، الحدیث المختلفین، مسائل الرجال و مکاتبات آنها با ابوالحسن سوم علیه السلام. مسائل لأبی محمد الحسن علیه السلام از طریق محمد بن عثمان عمری. کتاب قرب الایسناد به صاحب الامر علیه السلام. مسائل أبومحمد و توقیعات، و کتاب الطب. چند نفر از اصحاب ما از احمد بن محمد بن یحیی عطار از او تمامی کتاب هایش را برای ما نقل کرده اند.»

محمدبن عبدالحمید و محمدبن عیسی^۱، از محمدبن فضیل^۲، از ابوحمره^۳، از امام صادق (علیه السلام) در حدیثی طولانی نقل کرده است، فرمود: «ای اباحمره، از ما پس از قائم یازده مهدی از

۱. این واسطه شامل دو نفر است که هر دو از ثقات و بزرگان هستند، و ذکر توثیق یکی از آنها کافی است. من فقط به محمدبن عبدالحمید اشاره می‌کنم. نجاشی او را در ص ۳۳۸ و ۳۳۹، به شماره ۹۰۶، توثیق کرده و گفته است: «محمدبن عبدالحمید بن سالم عطار، ابوجعفر، عبدالحمید از ابوالحسن موسی (علیه السلام) روایت کرده است و او از ثقات اصحاب ما در کوفه بود. او کتابی به نام «النوادر» دارد. ابوعبدالله بن شاذان به ما خبر داد، گفت: احمدبن محمدبن یحیی از عبدالله بن جعفر، از او این کتاب را روایت کرده است.»

۲. او محمدبن فضیل بن کثیر صیرفی ازدی است. شیخ طوسی درباره اش گفته او به غلو متهم شده است. من بارها بیان کرده‌ام اتهام غلو نمی‌تواند دلیلی برای تضعیف باشد، به‌ویژه از سوی متقدمانی مثل قمی‌ها و امثال آنها که روایت فضایل و کرامات اهل بیت را غلو می‌دانستند؛ زیرا این روایات با اجتهاد و فهم آنها سازگار نبود.

میرزای نوری نقل کرده است که محمدبن فضیل که از ابوحمره روایت می‌کند، همان محمدبن قاسم بن فضیل است، همان‌طور که در خاتمة المستدرک: ج ۵، ص ۴۲۳ آمده است: «... محمدبن فضیل همان محمدبن قاسم بن فضیل است، همان‌طور که فاضل اردبیلی در «الجامع» به‌طور قطعی بیان کرده است، و حکم علامه به صحت این طریق نظر او را تأیید می‌کند؛ و ابوحمره شخصیت جلیل القدری است که تمثیل لقمان زمانه اش بود. در نجاشی آمده است: از ابوعبدالله (علیه السلام) نقل شده او در زمانه اش همچون سلمان در زمان خودش بود.»

عدم اشاره نجاشی به اتهام غلو هنگام پرداختن به شرح حال محمدبن فضیل، نشان‌دهنده براءت او از این اتهام است. برای بررسی بیشتر به رجال نجاشی ص ۳۶۷ شماره ۹۹۵ مراجعه کنید.

ابن داوود او را در بخش اول رجال خود بخش معتمدین- ذکر کرده، همان‌طور که خویی در معجم خود: ج ۱۸، ص ۱۵۲ از ابن داوود نقل کرده است.

شیخ مفید نیز محمدبن فضیل را از فقها و رؤسای برشمرده که هیچ‌گونه طعنی به آنها وارد نیست، همان‌طور که محقق خویی در معجم رجال الحدیث: ج ۱۸، ص ۱۵۳ در شرح حال محمدبن فضیل، به شماره ۱۱۵۹۱، نقل کرده است: «شیخ مفید در رساله عدیده، محمدبن فضیل را از فقها و رؤسای برجسته‌ای برشمرده است که حلال و حرام و فتاوا و احکام از آنها گرفته می‌شود، و هیچ طعنی به آنها وارد نیست، و هیچ راهی برای مذمت هیچ‌یک از آنها وجود ندارد.»

شیخ علی نمازی شاهرودی نیز در مستدرکات علم رجال الحدیث: ج ۷، ص ۲۸۷ و ۲۸۸، به شماره ۱۴۲۹۹ از او دفاع کرده و گفته است: «محمدبن فضیل بن کثیر ازدی کوفی صیرفی، ابوجعفر ازرق: او را از اصحاب صادق و کاظم و رضا (علیهم السلام) برشمرده‌اند. او را تضعیف و به غلو متهم کرده‌اند، اما از مکاتبات او با ابوجعفر جواد (علیه السلام) حُسن و کمال او و دفع این اتهام دانسته می‌شود. کمبا: ج ۱۲ ص ۱۱۱؛ و جد: ج ۵۰ ص ۵۳؛ و عیون: ج ۱، ص ۵۶؛ و ج ۲، ص ۲۲۱؛ و در باب ۳۹ از محمدبن فضیل، از رضا (علیه السلام) روایت گران قدری نقل شده است.»

۳. او ثمالی، ثابت بن دینار، و ثقه‌ای جلیل القدر و مشهور بوده است.

فرزندان حسین (علیه السلام) هستند.»^۱

منظور از «قائم» در این روایت، اولین مهدی از ذریه امام مهدی (علیه السلام) است. او همان کسی است که پس از او یازده مهدی خواهد آمد، همان طور که در روایت قبلی بیان شد، اما پس از امام مهدی (علیه السلام) دوازده مهدی خواهد بود. هیچ تعارضی بین روایات وجود ندارد؛ زیرا صحیح است که هرکدام از ذریه امام مهدی (علیه السلام) را قائم بنامیم، با در نظر داشتن این فرمایش امام صادق (علیه السلام) درباره آنها در روایتی که فضیلت کوفه را بیان می کند: «و در آنجا قائم و قائمان بعد از او خواهند بود.» پس آنها قائمانی بعد از قائم بر امر امت هستند. پس هرکدام از مهدیون، قائم و مهدی و امام و حجت واجب الاطاعه است.

حدیث هشتم

ابن ابی حاتم در تفسیر خود با سند از کعب ال احبار نقل کرده است. گفت: «آنها دوازده نفر هستند و زمانی که دوره آنها به پایان برسد خداوند دوازده نفر دیگر همانند آن دوازده نفر را به جای آنان قرار می دهد. و خداوند این چنین به این امت وعده داده است. پس خواند: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾^۲ (خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند وعده داده است آنها را در زمین جانشین قرار دهد، همان گونه که کسانی را که پیش از آنها بودند جانشین قرار داد)، و با بنی اسرائیل نیز چنین کرد.»^۳

این خبر اگرچه به رسول خدا محمد (صلی الله علیه و آله) نسبت داده نشده، اما با آنچه به ایشان (صلی الله علیه و آله) و

۱. غیبت: ص ۴۷۸ و ۴۷۹.

۲. نور: ۵۵.

۳. تفسیر ابن ابی حاتم حدیث: ج ۸، ص ۲۶۲۸، شماره ۱۴۷۶۹.

اهل بیتش (علیهم السلام) نسبت داده شده است موافق است، همان طور که قبلاً گفته شد و بعداً نیز خواهد آمد. این خبر دلالت دارد بر این که پس از امامان دوازده گانه، دوازده وصی از آل محمد (علیهم السلام) خواهند بود، و این قرینه‌ای است برای این که این خبر از پیامبر خدا محمد (صلی الله علیه و آله) شنیده شده، و صحیح است و دروغ نیست. حداقل می‌توان گفت این خبر تأییدی برای موضوعی است که درباره‌اش صحبت می‌کنیم، و به دوازده وصی پس از دوازدهمین امام از آل محمد (علیهم السلام) تصریح می‌کند.

شیخ صدوق این خبر را با سندش از کعب الاحبار در کتاب «الخصال» با لفظ زیر نقل کرده است:

در کتاب‌های الخصال و العیون آمده است، و لفظ آن در الخصال چنین است: از کعب الاحبار نقل شده که درباره خلفا گفته است: «آنها دوازده نفر هستند، و وقتی دوره آنها به پایان برسد و نسل صالحی بیاید خداوند عمر آنها را طولانی می‌کند، همان طور که خداوند به این امت وعده داده است.» سپس آیه **﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾**^۱ (خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند وعده داده است آنها را در زمین جانشین قرار دهد، همان گونه که کسانی را که پیش از آنها بودند جانشین قرار داد) را قرائت کرد و گفت: «و خداوند با بنی اسرائیل این چنین رفتار کرد؛ و عجیب نیست که این امت در یک روز یا نصف روز جمع شوند: **﴿وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ﴾**^۲ (و به راستی یک روز نزد پروردگارت مانند هزار سال است از آنچه شما می‌شمارید).»^۳

۱. نور: ۵۵.

۲. حج: ۴۷.

۳. الخصال، شیخ صدوق: ص ۴۷۴ و ۴۷۵؛ عیون اخبار الرضا (علیه السلام): ج ۲، ص ۵۵ و ص ۵۶ و ۵۷.

حدیث نهم

قاضی نعمان مغربی: از روایت یحیی بن سلام، که آن را به عبدالله بن عمر می‌رساند، گفت: «به شما بشارت می‌دهم، نزدیک است روزگار جباران به پایان برسد. سپس بعد از آنها "جابر" است که امت محمد ﷺ با او تسلی می‌یابد؛ [آنگاه] مهدی؛ سپس منصور، و سپس شماری از ائمه مه‌دیون خواهد بود.»^۱

این خبر را نیز عبدالله بن عمر به رسول خدا ﷺ نسبت نداده، اما با آنچه از رسول خدا ﷺ و اهل بیت ﷺ روایت شده موافق است؛ زیرا از جمله اخبار غیبی است و درباره سرنوشت خلافت در آخرالزمان خبر می‌دهد که به‌طور معمول تنها از طریق معصوم شناخته می‌شود؛ زیرا موضوعی برای اجتهاد و نظر شخصی نیست.

و مشخص است این خبر تصریح می‌کند به این که پس از امام مهدی ﷺ، چندین امام مهدی خواهند آمد.

حدیث دهم

شیخ طوسی^۲ با اسنادش از یونس بن عبدالرحمن نقل کرده است: امام رضا ﷺ با این دعا

۱. شرح الاخبار، قاضی نعمان مغربی: ج ۳، ص ۴۰۰.

۲. سیدبن طاووس در کتاب جمال الاسبوع: ص ۳۰۷ گفته است شیخ طوسی این دعا را با چند سند از یونس بن عبدالرحمن روایت کرده است. متن کلام او: «جماعتی که در چندین موضع از این کتاب آنها را ذکر کرده‌ام، با اسناد خود به جدم ابوجعفر طوسی -که خداوند در روز حساب او را با امان و رضوان پذیرا شود- به من گفتند: ابن ابی‌الجید به

برای صاحب الامر دعا می فرمود: «خدایا! دفع کن از ولی ات و خلیفه ات و حجت خود بر آفریدگانت... خداوندا! به او عطا کن در وجودش و اهلش و فرزندش و نسلش و امتش و همه رعیتش، چیزی که چشمش را به آن روشن کنی، و وجودش را به آن شادمان نمایی، و برای او فرمانروایی همه مملکت ها را، نزدیک و دورش، و نیرومند و خوارش را مهیا بفرما... خدایا! بر متولیان عهدش، و پیشوایان پس از او درود فرست، و آنان را به آرزوهایشان برسان، و بر عمرشان بیفز، و پیروزی شان را عزیز بدار، و برای آنان کامل کن آنچه از دستورات به آنان مستند کردی، و پایه های حکومتشان را ثابت بدار و ما را از مددکاران آنان و از یاوران دینت قرار بده. به درستی که آنان اند معادن کلمات، و خزانه داران دانشت، و پایه های توحیدت، و ستون های دینت، و خالص ها از بندگان، و برگزیدگان از آفریدگانت، و اولیای و فرزندهای اولیایت، و انتخاب شده فرزندان پیامبرت، و سلام و رحمت و برکات خدا بر او و بر آنان باد.»^۱

گفته شد در وصیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در شب وفاتش به مهدیون تصریح شده است، و این که آنها از نسل امام مهدی (علیه السلام) هستند. همچنین در روایات قبلی تأکید و تصریح به آنها پس از امام مهدی حجت بن حسن (علیه السلام) تقدیم گردید؛ و همان طور که رسول خدا محمد (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) مهدیون را در احادیث خود فراموش نکرده اند، در دعاهایشان نیز آنها را از یاد

ما خبر داد: از محمد بن حسن بن سعید بن عبدالله و حمیری و علی بن ابراهیم و محمد بن حسن صفار، همه شان از ابراهیم بن هاشم، از اسماعیل بن مولد و صالح بن سندی، از یونس بن عبد الرحمن روایت کرده اند؛ و جدم ابو جعفر طوسی نیز این دعا را با چندین طریق از یونس بن عبد الرحمن روایت کرده است که به دلیل پرهیز از اطاله کلام از ذکر آنها در اینجا صرف نظر کرده ام. یونس بن عبد الرحمن روایت کرده است که امام رضا (علیه السلام) دستور می داد برای صاحب الامر (علیه السلام) چنین دعا کنند: «...»

میرزای نوری تصریح کرده این دعا با چندین سند معتبر و صحیح روایت شده است. متن کلام: «جماعت بسیاری از علما از جمله شیخ طوسی در المصباح، و سید بن طاووس در جمال الاسبوع با سندهای معتبر و صحیح و ویژگی های دیگر، از یونس بن عبد الرحمن روایت کرده اند که امام رضا (علیه السلام) به دعا برای صاحب الامر (علیه السلام) با این دعا دستور می داد...» (النجم الثاقب: ج ۲، ص ۴۵۶)

و گفته میرزای نوری ما را از طولانی کردن ذکر توثیق رجال سند بی نیاز می کند.

نبرده‌اند و به خداوند متعال متوسل شده‌اند تا بر آنها درود فرستد، آنها را حفظ کند و به آنها تمکین دهد، در ضمن دعای خود برای اهل بیت علیهم‌السلام به طور کلی همان طور که در دعای شریف بالا آمده است- و نیز در دعا‌های بعدی که خواهد آمد؛ و این نشان‌دهنده توجه بسیار ائمه علیهم‌السلام به این اوصیای پاک و بزرگداشت مقام آنهاست.

در این دعا امام رضا علیه‌السلام به طور خاص یک فرزند از میان ذریه امام مهدی علیه‌السلام را مورد عنایت قرار می‌دهد: «خداوند! به او عطا کن در وجودش و اهلش و فرزندش و نسلش و امتش و همه رعیتش.» و این به جایگاه بزرگ این فرزند مبارک دلالت می‌کند، و ما را به یاد آنچه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای نخستین وصی امام مهدی علیه‌السلام از میان سایر مهدیون علیهم‌السلام اختصاص داده است می‌اندازد.

همچنین امام رضا علیه‌السلام در دعای خود به وجود ذریه برای امام مهدی علیه‌السلام تصریح می‌کند، و سپس به امامت امامان بعد از امام مهدی حجت بن حسن علیه‌السلام (مهدیون) اشاره می‌فرماید: «خدا یا! بر متولیان عهدش، و پیشوایان پس از او درود فرست.»

سپس امام رضا علیه‌السلام در دعای خود فضیلت و مقام این اوصیا را بیان می‌فرماید: «و آنان را به آرزوهایشان برسان، و بر عمرشان بیفز، و پیروزی‌شان را عزیز بدار، و برای آنان کامل کن آنچه از دستورات به آنان مستند کردی، و پایه‌های حکومتشان را ثابت بدار و ما را از مددکاران آنان و از یاوران دینت قرار بده. به درستی که آنان اند معادن کلمات، و خزانه‌داران دانش، و پایه‌های توحیدت، و ستون‌های دینت، و خالص‌ها از بندگان، و برگزیدگان از آفریدگانت، و اولیایت و فرزندهای اولیایت، و انتخاب‌شده فرزندان پیامبرت، و سلام و رحمت و برکات خدا بر او و بر آنان باد.»

حدیث یازدهم

شیخ طوسی^۱ با سند خود از ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی، از یعقوب بن یوسف ضراب

۱. سید بن طاووس در کتاب «جمال الاسبوع»: ص ۳۰۱ «سند این دعا را به تفصیل چنین ذکر کرده است: «... گفت: حسین بن عبیدالله به من خبر داد: از محمد بن احمد بن داوود و هارون بن موسی تلکبری، گفتند: ابوالعباس احمد بن علی رازی خضیب ایادی در کتاب خود "الشفاء والجلاء" به ما خبر داد: از ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی (علیه السلام) روایت کرده است، گفت: حسین بن محمد بن عامر اشعری قمی به من خبر داد، گفت: یعقوب بن یوسف ضراب غسانی در بازگشت از اصفهان به من گفت:»

میرزای نوری درباره این دعا گفته است: «و این خبر شریف در چندین کتاب معتبر از قُدماء با سندهای متعدد روایت شده است... و در هیچ خبری وقت خاصی برای خواندن این صلوات و دعا مشخص نشده، مگر آنچه سید رضی الدین علی بن طاووس در جمال الاسبوع پس از ذکر تعقیبات مأثوره برای نماز عصر روز جمعه گفته است: "... اگر تعقیب عصر روز جمعه را به هر دلیلی ترک کردی، این دعا را هرگز ترک نکن، به دلیلی که خداوند جل جلاله بر ما آشکار کرده است؛ و این کلام شریف نشان می‌دهد او در این باب از صاحب الامر (علیه السلام) چیزی دریافت کرده است، و این امر از او بعید نیست، همان طور که خودش تصریح کرده که درب به سوی آن حضرت (علیه السلام) باز است، و این در باب قبلی نیز بیان شده است.» (النجم الثاقب: ج ۲، ص ۴۶۸ و ۴۶۹)

توثیق سند به شرح زیر است:

الف. حسین بن عبید الله: او غضائری است، و شیخ طوسی و نجاشی است، و ثقة است؛ زیرا از مشایخ نجاشی است، همان طور که محقق خویی بیان کرده و بر وثاقت او تأکید کرده است. برای اطلاعات بیشتر به معجم رجال الحدیث: ج ۷، ص ۲۲ تا ۲۴، شماره ۳۴۹۰ مراجعه کنید.

ب. محمد بن احمد بن داوود و هارون بن موسی تلکبری: این واسطه شامل دو نفر است و توثیق یکی از آنها کافی است، درحالی که هر دو ثقة و جلیل القدر هستند. من فقط وضعیت هارون بن موسی تلکبری را ذکر می‌کنم. نجاشی او را در ص ۴۳۹، شماره ۱۱۸۴، توثیق کرده و گفته است: «هارون بن موسی بن احمد بن سعید بن سعید، ابومحمد، تلکبری از بنی شیبان، او چهره‌ای برجسته در میان اصحاب ما، ثقة و معتمد بود و هیچ طعن‌ای به او وارد نیست. او کتاب‌هایی دارد، از جمله: کتاب "الجوامع فی علوم الدین". من در منزلش همراه با پسرش ابوجعفر حضور داشتم و مردم برای او [حدیث] می‌خواندند.»

ج. ابوالعباس احمد بن علی رازی خضیب ایادی: به نام احمد بن محمد ایادی نیز نامیده می‌شود. نجاشی او را در صفحه

۹۷، شماره ۲۴۰، ذکر کرده و گفته است: «احمد بن علی، ابوالعباس رازی، خُصیب ایادی، اصحاب ما گفته‌اند: چندان قابل اعتماد نبود؛ و گفته شده در او غلو و ترفع (بزرگ‌نمایی) بود. او دارای کتاب‌هایی است با عناوین: «الشفاء و الجلاء فی الغیبة»، «الفرائض» و کتاب «الآداب». کتاب‌های او را محمد بن محمد، از محمد بن احمد بن داوود، از او برای ما نقل کرده است.»

شیخ طوسی نیز در الفهرست: ص ۷۶، شماره ۹۱ نوشته است: «احمد بن علی رازی خُصیب ایادی، که به ابوالعباس و گاهی ابوعلی رازی نیز معروف است، به‌عنوان ثقه در حدیث شناخته نمی‌شود و متهم به غلو است. او کتاب «الشفاء و الجلاء فی الغیبة» را دارد که حسن است، و کتاب «الفرائض» و کتاب «الآداب» را نوشته است. حسین بن عبیدالله از محمد بن احمد بن داوود و هارون بن موسی تلعبیری هر دو دربارهٔ این دو کتاب به ما خبر داده‌اند.»

می‌گوییم: پوشیده نیست نجاشی دربارهٔ ضعف و غلو او یقین ندارد، بلکه با تعبیر «گفته شده» دربارهٔ او صحبت کرده است که به عدم قطعیتش به آنچه به او نسبت داده‌اند دلالت دارد.

نمی‌توان به اتهام غلو از سوی قمی‌ها و دیگران اعتماد کرد، و بنده در تحقیق روایت «و قائمان بعد از او» دربارهٔ آن توضیح داده‌ام؛ بلکه غالباً این اتهام می‌تواند مدحی برای شخص متهم‌شده تلقی شود؛ زیرا قمی‌ها و دیگران راویان را به مجرد نقل فضایل و کرامات اهل بیت (علیهم‌السلام) که به نظرشان غلو به شمار می‌رفت، ضعیف و غالی برمی‌شمردند، و تعدادی از علمای بزرگ از جمله وحید بهبهانی- به تفصیل در این خصوص توضیح داده‌اند. به همین دلیل نمی‌توان به تضعیف آنها اعتماد کرد، مگر این‌که علت اتهام به غلو و ضعف مشخص و با روش معتبر ثابت شود.

نکتهٔ دیگر این است که این دعا از کتاب «الشفاء و الجلاء» روایت شده و شیخ طوسی این کتاب را «حسن» توصیف کرده، و روایت‌های این کتاب نشان‌دهندهٔ حسن و ارزش آن است. بسیاری از علمای بزرگ مانند تلعبیری و دیگران- به آن اعتماد کرده‌اند، و شیخ طوسی در کتاب «غیبت» خود و دیگران از آن نقل کرده‌اند.

سید بهاء الدین نجفی در منتخب الأنوار المضية: ص ۲۵۰ او را «ثقه» توصیف کرده، و در یکی از سندهای روایاتش نوشته است: «... از ثقه احمد بن محمد ایادی (رحمته‌الله) که آن را به محمد بن صالح همدانی یکی از وکلای ذکرشده می‌رساند، و گفته است: به صاحب الزمان (علیه‌السلام) نوشته‌م...»

محقق «منتخب الأنوار المضية» در حاشیه شماره ۱، صفحه ۳۰، نقل کرده مؤلف «الأنوار المضية» را به‌عنوان «شیخ فقیه» توصیف کرده و کتاب «الشفاء و الجلاء» را به او نسبت داده است. متن سخن او: «... احمد بن محمد ایادی که در این کتاب در جاهای متعدد از او روایت شده است، در «الأنوار المضية» (نسخه خطی) باب امامت، فصل ۲، ضمن بند- به‌عنوان شیخ فقیه احمد بن محمد ایادی، نویسنده کتاب «الشفاء و الجلاء» معرفی شده است.» بنابراین نباید در وثاقت او شک کرد، دست‌کم در این‌گونه روایات که به حسن عقیده و موالات او دلالت دارند.

به‌علاوه این دعا طریق دیگری نیز دارد و در کتاب‌های قدیمی دیگری غیر از «الشفاء و الجلاء» از احمد ایادی روایت

شده است.

د. ابوالحسن محمد بن جعفر اسدی: بسیاری از علما از جمله شیخ طوسی و نجاشی- او را توثیق کرده‌اند. او از وکلا و افراد مورد اعتماد امام مهدی (علیه السلام) بوده است. به معجم رجال الحديث: ج ۱۶، ص ۱۷۶ تا ۱۸۰، شماره ۱۰۴۱۱ مراجعه کنید.

ه. حسین بن محمد بن عامر اشعری قمی: شیخ نجاشی او را در کتاب رجال خود: ص ۶۶، به شماره ۱۵۶ توثیق کرده است. محقق خویی در معجم رجال الحديث: ج ۷، ص ۸۶، شماره ۳۶۳۰ درباره او گفته است: «حسین بن محمد بن عمران بن ابوبکر = حسین اشعری = حسین بن محمد بن عامر. نجاشی گفته است: "حسین بن محمد بن عمران بن ابوبکر اشعری قمی، ابوعبدالله، ثقة است و کتابی به نام النوادر دارد. محمد بن محمد، از ابوغالب زراری، از محمد بن یعقوب از او نقل کرده است." می‌گویم: پیش‌تر گفته شد او همان حسین بن محمد بن عامر است.»

و. یعقوب بن یوسف ضراب غسانی: شیخ علی نمازی شاهرودی او را در مستدرکات علم رجال الحديث: ج ۸، ص ۲۸۰، به شماره ۱۶۴۶۶ ذکر کرده و گفته است: «یعقوب بن یوسف ضراب غسانی: او را ذکر نکرده‌اند. شیخ طوسی در کتاب غیبت، و سید بن طاووس در جمال الاسبوع از حسین بن محمد بن عامر اشعری قمی، از او حدیثی درباره حج در سال ۲۸۱ و دیدارش با مولایمان حجت منتظر (علیه السلام) و دریافت نسخه‌ای از صلوات بر ائمه (علیهم السلام) با اسم‌ها و صفات و مناقب آنها نقل کرده‌اند. برای بررسی بیشتر به منابعی چون کمبا: ج ۱۳، ص ۱۰۸؛ کتاب الدعاء: ص ۸۴ و دیگر کتاب‌ها مراجعه کنید.»

شیخ محمد تقی تستری نیز در قاموس الرجال: ج ۱۱، ص ۱۴۱، به شماره ۸۵۰۵ درباره او گفته است: «یعقوب بن یوسف ضراب اصفهانی، دیدار او با حجت (علیه السلام) در "اخبار افرادی که حجت (علیه السلام) را دیده‌اند" روایت شده است.» نمی‌توان گفت اثبات وثاقت ضراب متوقف بر اثبات این دعاست، و اثبات دعا متوقف بر وثاقت ضراب است، که این باعث دور منطقی شود؛ زیرا ما می‌گوییم: اثبات این دعا فقط به وثاقت ضراب وابسته نیست، بلکه متن و مضامین آن به وضوح نشان می‌دهد این دعا از چشمه صاف اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) سرچشمه گرفته است. علاوه بر این اعتماد علما و عموم مردم در طول صدها سال به این دعا، و تلاوت و توسل به آن نیز این ادعا را تأیید می‌کند. این دعا از سنخ دعاهایی است که از امام رضا (علیه السلام) درباره امام حجت (علیه السلام) روایت شده، و در آن نیز به خلفای امام مهدی (علیه السلام) و دعا برای آنها با کلماتی رفیع و عظیم اشاره شده است که جز در اوصیای معصوم رسول خدا محمد (صلی الله علیه و آله) یافت نمی‌شود.

تمام این امور -چه به صورت جمعی و چه به صورت انفرادی- به وضوح نشان می‌دهند این دعا از مشعل فروزان محمد و آل محمد (علیهم السلام) و از فیوضات صاحب العصر و الزمان بوده است؛ ارواح ما و ارواح جهانیان به فدای خاک پای قدمش. وثاقت ضراب نیز فقط به این دعا محدود نمی‌شود، هرچند این دعا به تنهایی کافی و حتی بیش از کافی است، اما اعتماد بزرگان و فضلاء دین در نقل این دعا از او بدون هیچ گونه تردیدی، نشان دهنده وثاقت این فرد است. همان طور که قبلاً ذکر شد ناقل این دعا از ضراب با یک واسطه -که یکی از وکلای امام مهدی (علیه السلام) و از ثقات ایشان بوده یعنی

غسانی در ذکر داستانی طولانی و دریافت دفتری که در آن دعا و صلواتی از امام مهدی (علیه السلام) دریافت کرده بود نقل کرده و در آن آمده است: «بسم الله الرحمن الرحيم، خدایا بر محمد، سرور فرستادگان، و خاتم انبیا، و حجت پروردگار جهانیان، آن برگزیده در میثاق، و انتخاب شده در سایه‌ها، پاک و مطهر از هر آفت، بری از هر عیب، آن امید برای نجات، مورد انتظار برای شفاعت، و کسی که دین خدا به او واگذار شده است، درود فرست... (تا آنجا که امام (علیه السلام) بعد از صلوات بر همه امامان دوازده‌گانه تا امام مهدی (علیه السلام) فرمود): خدایا، در خودش و ذریه‌اش و شیعیانش و رعیتش و خاصش و عامش و دشمنش و تمام اهل دنیا چیزی را به او عطا کن که چشمش را به آن روشن کنی، و وجودش را به آن مسرور فرمایی، و او را به بالاترین آرزویش در دنیا و آخرت برسان که تو بر هر چیز توانایی... (تا آنجا که فرمود): بار خدایا، صلوات فرست بر محمد مصطفی، و علی مرتضی، و فاطمه زهرا، (و) حسن رضا، و حسین مصطفی، و تمام اوصیا، آن چراغ‌های تاریکی و پرچم‌های هدایت و مناره‌های تقوا، و دستاویز استوار و ریسمان محکم و راه مستقیم؛ و صلوات فرست بر والیان عهدش و امامان از فرزندان؛ و عمر آنها را طولانی کن و اجل‌های آنان را زیاد گردان، و آنها را به دورترین آرزوهای دینی و دنیوی و

ابوالحسن محمد بن جعفر اسدی (رحمته الله) - بوده است. علما و بزرگان دین این دعا را این گونه نقل کردند و آن را پذیرفتند و بزرگ‌ترین علما آن را باور داشتند و به روایت یعقوب بن یوسف ضراب اعتماد کرده‌اند، و این به بزرگی و وثاقت او دلالت می‌کند. به این ترتیب «این دور منطقی مورد ادعا» در توثیق یعقوب بن یوسف ضراب (رحمته الله) از بین می‌رود.

میرزای نوری در مستدرک الوسائل: ج ۱۶، ص ۹۰، در توضیح حدیث شماره ۱۹۲۴۲ درباره خبر ضراب گفته است: «و من این روایت را منظور خبر ضراب بوده است. در یکی از کتاب‌های قدیمی اصحابمان دیده‌ام؛ گفت: ابوالفضل محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب به ما گفت: ابوالقاسم موسی بن محمد اشعری قمی به من گفت: یعقوب بن یوسف ابوالحسن ضراب در سال ۲۹۰ هجری به من گفت، و همانند آن را روایت کرد.»

این طریق و سند دیگری برای این دعاست که کتاب «الشفاء والجلاء» را تأیید می‌کند، و نشان‌دهنده شهرت این دعا و وجود آن در بیش از یک کتاب از کتاب‌های متقدمین است.

به این ترتیب سند دوم به این صورت می‌شود: میرزای نوری - که خودش این روایت را بدون نقل از دیگری دیده است. از یکی از کتاب‌های اصحاب قدیمان، از ابوالفضل محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب، از ابوالقاسم موسی بن محمد اشعری قمی، از یعقوب بن موسی ضراب.

اخروی‌شان برسان که تو بر هرچیز توانایی.^۱

این دعا مشابه دعای امام رضا (علیه السلام) است و با آن تقویت می‌شود، و دلیل و قرینه‌ای است برای صحت محتوای وصیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مبنی بر این که اوصیای آن حضرت (علیه السلام) دوازده امام (علیه السلام) و دوازده مهدی از ذریه امام مهدی (علیه السلام) هستند؛ به دلیل این که امام مهدی (علیه السلام) به ضراب امر کرده است که به رسول خدا و اوصیایش یا ذکر اسامی آنها و براساس نسخه‌ای که به او داده بود- صلوات بفرستد، همان‌طور که در متن روایت و داستان دریافت این دعا از طریق پیرزنی که با امام مهدی (علیه السلام) دیدار می‌کرد و واسطه میان آن حضرت (علیه السلام) و برخی از شیعیانش بوده آمده است:

«... سپس [پیرزن] گفت: ایشان یعنی امام مهدی (علیه السلام) به تو می‌فرماید: وقتی به پیامبر صلوات می‌فرستی، چگونه به او صلوات می‌فرستی؟ گفتیم: می‌گوییم: "اللهم صل علی محمد و آل محمد و بارک علی محمد و آل محمد کأفضل ما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابراهیم و آل ابراهیم إنک حمید مجید." [پیرزن] گفت: نه، وقتی صلوات می‌فرستی، به همه آنها صلوات بفرست و آنها را نام ببر. گفتیم: بله، فردای آن روز او پایین آمد درحالی که دفتر کوچکی با خود داشت و گفت: می‌فرماید: وقتی به پیامبر صلوات می‌فرستی، به او و اوصیایش طبق این نسخه صلوات بفرست...»

و نسخه‌ای که به او داد شامل دعای صلوات بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) و بر صدیقه طاهره فاطمه زهرا (علیه السلام)، و بر حسن و حسین (علیه السلام)، و همین‌طور امامی به امام دیگر تا رسیدن به امام مهدی (علیه السلام) بود؛ و بعد از دعا و صلوات بر او فرمود: «و صلوات فرست بر والیان عهدش و امامان از فرزندان؛ و عمر آنها را طولانی کن و آجل‌های آنان را زیاد گردان، و آنها را به دورترین آرزوهای دینی و دنیوی و اخروی‌شان برسان که تو به هرچیز توانایی.»

از این دانسته می‌شود ذریه امام مهدی (علیه السلام) -مهدیون- اوصیای رسول خدا محمد (صلی الله علیه و آله) هستند

و به صلوات فرستادن بر آنها بعد از امامان علیهم السلام فرمان داده شده است؛ و آنها بنا بر نص کلام امام مهدی علیه السلام در این دعا: «و امامان از فرزندان»- امام هستند.

حدیث دوازدهم

شیخ صدوق از امام جواد علیه السلام نقل کرده است، فرمود: «هنگامی که از نماز واجب فارغ شدی بگو: الله را پروردگار خود برگزیم، اسلام را دین خود، قرآن را کتاب خود، محمد صلی الله علیه و آله را پیامبر خود، علی و حسن و حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجت بن الحسن بن علی را امامان خود برگزیدم و به آنان راضی شدم. خداوند او ولی و حجت توست، پس از بالا و پایین و راست و چپ و جلو و پشت سرش حافظ و نگهبان ولی ات باش، و به او عمر طولانی عطا فرما و او را قائم به امر خود و پیروز دینت قرار بده و آنچه را دوست دارد و باعث روشنی چشمش در خودش، و در ذریه اش، و اهلش، و مالش، و در شیعیانش و در دشمنانش می شود به او بنمایان، و به دشمنانش آنچه را از آن حذر می کنند نشان بده و به او از دشمنانش آنچه را دوست دارد و مایه روشنی چشمش می شود بنمایان و دل های ما و دل های قوم مؤمنان را به وسیله او شفا بده.»^۱

و در اینجا امام جواد علیه السلام برای امام مهدی علیه السلام دعا می کند به این که خداوند چشم هایش را در خودش و در ذریه اش روشن کند... و این دعا دعاها و روایات قبلی و بعدی اثبات وجود ذریه برای امام مهدی علیه السلام را تأیید و تقویت می کند؛ و روشن است شریف ترین مصادیق ذریه امام مهدی علیه السلام عبارت اند از مهدیون، آن امامان اوصیا از ذریه آن حضرت علیه السلام، و در نتیجه این دعا ابتدا به آنها و سپس به سایر ذریه اختصاص دارد؛ و به صراحت بیان شده است این دعا

به عنوان تعقیب بعد از هر نماز واجب خوانده شود. پس این افرادی که ذریه امام مهدی (علیه السلام) - آن اوصیا- را انکار می کنند به کجا سرگردان می شوند؟ با وجود این که امامان (علیهم السلام) به دعا برای آنها بعد از هر نماز واجب و مثل هر دعای دیگر- در هر زمان دیگری تأکید کرده اند.

حدیث سیزدهم

سیدبن طاووس گفته است: و آنچه را ابن ابوقره^۱ در کتابش^۲ ذکر کرده است انتخاب

۱. نجاشی او را در کتاب خود: ص ۳۹۸، به شماره ۱۰۶۶ توثیق کرده و گفته است: «محمد بن علی بن یعقوب بن اسحاق بن ابوقره، ابوالفرج قنایی، کاتب و ثقة بود، و بسیار شنیده و بسیار نوشته است. او برای اصحاب ما نسخه برداری می کرد، و در مجالس با ما شرکت داشت. او کتابهایی دارد، از جمله: [کتاب] عمل روز جمعه، کتاب عمل الشهور، کتاب معجم رجال اُبی المفضل، کتاب التهجید. او از همه کتابهایش به من خبر داد، و به من اجازه داد.»

شیخ علی نمازی شاهرودی نیز در مستدرکات علم رجال الحدیث: ج ۶، ص ۳۹۴، به شماره ۱۲۳۸۳ او را ذکر و توثیق کرده و گفته است: «محمد بن ابوقره، ابوالفرج: او کتاب دعا دارد. سیدبن طاووس به کرات از او روایت کرده و برای او دعا و رحمت فرستاده است، و او همان محمد بن علی بن یعقوب است که در ادامه خواهد آمد.»

همچنین او را در مستدرکات علم رجال الحدیث: ج ۷، ص ۲۵۱ و ۲۵۲، به شماره ۱۴۱۱۱ توثیق کرده و گفته است: «محمد بن علی بن یعقوب بن اسحاق بن ابوقره، ابوالفرج قنایی، کاتب: به اتفاق ثقة است. او بسیار روایت کرده است. او کتابهایی دارد، از جمله: عمل روز جمعه، و کتاب عمل الشهور که در بحار الانوار به کرات از آن نقل شده است...»

۲. سیدبن طاووس (علیه السلام) تصریح کرده این دعا را خودش از کتاب ابن ابوقره گرفته است. ابن ابوقره، ابوالفرج محمد بن ابوقره، به اتفاق از مشهورترین ثقات است، و کتابهای او از اصول یا کتابهای معتبر به شمار می آیند. بنابراین نیازی به بررسی رجال سند و طریق نیست، به ویژه با توجه به این که متن و مضامین این دعا به وضوح نشان می دهد از مشعل فروزان آل محمد (علیهم السلام) سرچشمه گرفته است.

این موضوع با این واقعیت تقویت می شود که ابن ابوقره این دعا را به ثقة و امینی به نام علی بن حسن بن علی بن فضال نسبت داده، و ابن فضال نیز آن را از ثقة جلیلی به نام محمد بن عیسی بن عبید نقل کرده است.

کردیم. او با اسناد خود به علی بن حسن بن علی بن فضال^۱، از محمد بن عیسی بن عبید^۲، با اسنادش از صالحین علیهم السلام^۳ نقل کرده است، گفت: «در شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان، چه نشسته و چه ایستاده، در هر حال که هستی و در تمام آن ماه هر طور برای ممکن است و هر زمان از عمرت که توانستی بعد از تمجید و بزرگداشت خدای تعالی و درود بر محمد و آل محمد علیهم السلام می گویی: «اللهم کن لولیک القائم بامرک محمد بن الحسن المهدی علیه و علی آبائه أفضل الصلاة والسلام فی هذه الساعة و فی کل ساعة ولیاً و حافظاً و قائداً و ناصراً و دليلاً و مؤيداً حتی تسکنه ارضک طوعاً و تمتعه فیها طولاً و عرضاً و تجعله و ذریته من الائمة الوارثین...» «خدایا برای ولی ات، آن که به دستور تو قیام می کند، محمد بن حسن مهدی علیه السلام

۱. نجاشی در کتاب رجال خود او را توثیق، و از او بسیار تمجید کرده است. او در ص ۲۵۷ و ۲۵۸، به شماره ۶۷۶، نوشته است: «علی بن حسن بن علی بن فضال بن عمر بن ایمن، مولای عکرمه بن ربیع، ملقب به فیاض، ابوالحسن. او فقیه اصحاب ما در کوفه، چهره برجسته، ثقة و آشنا به حدیث بود، و قول او در این زمینه معتبر بود. از او روایات بسیاری شنیده شده و هیچ لغزش یا نکوهشی در او یافت نشده است. او به ندرت از ضعیف روایت کرده است، و فطحی مذهب بود.»

نجاشی ۳۴ کتاب برای او ذکر کرده که یکی از آنها کتاب «الدعاء» است.

۲. نجاشی در کتاب خود: ص ۳۳۳ و ۳۳۴، به شماره ۸۹۶ او را توثیق کرده و گفته است: «محمد بن عیسی بن عبید بن یقطین بن موسی، مولای اسد بن خزیمه، ابوجعفر، از بزرگان اصحاب ما، ثقة، مورد اعتماد و بسیار روایت کننده بود. او تصانیف خوبی داشت، و از ابوجعفر دوم علیه السلام به صورت مکاتبه و شفاهی روایت کرده است. ابوجعفر بن بابویه از ابن ولید نقل کرده که گفته است: "آنچه فقط محمد بن عیسی از کتابها و احادیث یونس نقل کرده است قابل اعتماد نیست." ولی من دیدم اصحاب ما این سخن را انکار می کنند و می گویند: "چه کسی همچون ابوجعفر محمد بن عیسی است." او در بغداد ساکن بود. ابوعمر و کشی نقل کرده است: نصر بن صباح نقل کرده که محمد بن عیسی بن عبید بن یقطین از نظر سنی کوچکتر از آن است که از ابن محبوب روایت کند. ابوعمر و گفته است: قتیبی گفته است: فضل بن شاذان علیه السلام عبیدی را دوست داشت و او را ستایش و تمجید می کرد و به او تمایل داشت و می گفت: "در میان همقطاران من همانند او نیست." و همین ستایش از فضل علیه السلام برای شما کافی است. محمد بن جعفر رزاز نیز نقل کرده او در سوق العطش ساکن بود.»

محقق خوبی نیز در معجم خود: ج ۱۸، ص ۱۱۹، و پس از آن به شماره ۱۱۵۳۶ در کلام طولانی او را توثیق کرده است، و برای جزئیات بیشتر می توانید به آن مراجعه کنید.

۳. «صالحان» در اینجا به ائمه معصوم علیهم السلام اشاره دارد.

٦٨ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) - چهل حدیث درباره مهدیون و فرزندان قائم (علیه السلام)

بهترین سلام و درود را بر او و بر پدرانش در این ساعت و هر ساعت قرار بده؛ او را ولی و حافظ و رهبر و ناصر و راهنما و مؤید قرار بده؛ تا این که او را با رضایت در زمینت سکونت دهی، و از طول و عرض در آن بهره‌مندش سازی، و او و فرزندانش را امان و ارث قرار دهی...»^۱

این دعای مقدس متونی را تأیید می‌کند که بر امامت مهدیون از ذریه امام مهدی (علیه السلام) تأکید می‌کنند: «و او و ذریه‌اش را از امان و ارث قرار دهی.» و نشان می‌دهد «مهدیون» از نسل امام مهدی (علیه السلام) زمین را بعد از پدرشان (علیه السلام) به ارث خواهند برد، و امان و حجت‌های خدا بر مردم خواهند بود.

حدیث چهاردهم

علامه مجلسی - در دعایی طولانی - از یک اصل قدیمی از مؤلفات قدامایمان نقل کرده است: «... خداوندا! برای ولی‌ات در خلقت، ولی و حافظ و پیشوا و یار و راهنما و یاور باش؛ تا این که زمین را به اطاعت او درآوری، و او را در طول و عرض آن بهره‌مند سازی؛ و او و نسلش را از امان و ارث در زمین قرار دهی؛ و جمعی را برایش جمع کن و امرش را برایش کامل کن، و رعیتش را اصلاح نما، و ستونش را استوار کن، و صبر را از سوی خودت [به‌طور کامل] بر او فرو ریز، تا زمانی که انتقام گیرد و دل شفا یابد، و آتش کینه‌های فروخورده در دل‌های اندوهگین، و سوز سینه‌های خشمگین، و حسرت جان‌های داغ‌دار را التیام بخشد؛ به‌خاطر خون‌های ریخته‌شده، و پیوندهای خویشاوندی که بریده شده، و [طاعتی که] نادیده گرفته شده است؛ همان کسی که تو او را به نیکوترین وجه آزمودی، و نعمت‌هایت را بر او گستراندی، و نیکویی‌هایت را بر او تمام کردی، در سایه‌سار حفاظت و نگهداری نیکو از جانب تو...»^۲

۱. اقبال الاعمال: ج ۱، ص ۱۹۱؛ بحار الانوار: ج ۹۴، ص ۳۴۹؛ مکیال المکارم اصفهانی: ج ۲، ص ۳۸.

۲. بحار الانوار: ج ۸۶، ص ۳۳۳ تا ۳۴۰.

این دعا مشابه دعای قبلی است، که به وراثت مهدیون از ذریه امام مهدی علیه السلام و این که آنها امامان و خلفای خدا در زمین هستند تصریح می کند.

حدیث پانزدهم

میرزای نوری در کتاب النجم الثاقب: ج ۲، ص ۷۰ گفته است: چهارم: در آخر کتاب «مزار» بحارالانوار از کتاب «مجموع الدعوات» هارون بن موسی تلعبری، سلام و صلواتی طولانی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و یک به یک امامان علیهم السلام نقل شده است، و بعد از ذکر سلام و صلوات بر حجت علیه السلام، سلام و صلوات بر والیان عهد حجت علیه السلام و بر امامان از ذریه او آمده و برایشان دعا کرده است:

«سلام بر والیان عهدش، و امامان از فرزندانش. خدایا بر آنان درود فرست و آنان را به آرزوهایشان برسان، عمرشان را طولانی کن، یاری شان را عزیز و پیروز گردان، آنچه از امرت را به آنان واگذار کرده ای برایشان به تمامیت برسان، ما را یاری گرانی برای آنان و یاری دهندگانی برای دینت قرار بده؛ زیرا آنان اند معادن کلمات، خزانه های علمت، ارکان توحیدت، پایه های دینت، والیان امرت، خالصان از بندگان، برگزیدگان از خلقت، اولیای و نسل های اولیای، و برگزیدگان فرزندان برگزیدگان؛ و از طرف ما تحیت و سلام به آنان برسان و سلام آنان را به ما بازگردان؛ و سلام بر آنان و رحمت خدا و برکاتش.»^۱

این دعا و دیگر دعاها در تأکید بر امامان از ذریه امام مهدی علیه السلام بسیار مبالغه می کنند و آنها را با صفات بزرگی که فقط در حجت ها و برگزیدگان از اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله یافت می شود توصیف می کنند: «و نصرتشان را عزیز گردان، و آنچه از امرت را به آنها واگذار کرده ای

برایشان به تمامیت برسان»، «زیرا آنان اند معادن کلمات»، «خزانه‌های علمت»، «ارکان توحیدت»، «پایه‌های دینت»، «والیان امرت»، «خالصان از بندگان»، «برگزیدگان از خلقت»، «اولیای و نسل‌های اولیای و برگزیدگان فرزندان برگزیدگان». آیا کسانی که این امامان پاک را انکار می‌کنند از گمراهی خود دست نمی‌کشند؟ آیا از خداوند قهار نمی‌ترسند؟ آیا از این فرمایش امام صادق (علیه السلام) پند نمی‌گیرند: «سه گروه هستند که خداوند در روز قیامت با آنها سخن نمی‌گوید و آنها را پاک نمی‌سازد و برایشان عذابی دردناک است: کسی که ادعای امامت از جانب خدا کند درحالی که به او تعلق نداشته باشد؛ کسی که امامی منصوب از طرف خدا را انکار کند؛ و کسی که گمان کند آن دو [گروه اول و دوم] سهمی در اسلام دارند.»^۱

حدیث شانزدهم

در کتاب فقه الرضا (علیه السلام)^۲ آمده است: دعا در وتر، و آنچه در آن ذکر شده است؛ و این دعایی است که ما اهل بیت (علیهم السلام) بر آن مداومت داریم^۳: «... اللهم صل علیه و علی اله من ال طه و یس، و اخصص ولیک، و وصی نبیک، و اخا رسولک، و وزیره، و ولی عهدہ، امام المتقین، و خاتم الوصیین لخاتم النبیین محمد (صلی الله علیه و آله)، و ابنته البتول، و علی سیدی شباب اهل الجنة من

۱. کافی: ج ۱، ص ۳۷۳.

۲. تعدادی از مشهورترین علما به این کتاب اعتماد کرده و آن را از اصول حدیثی معتبر به‌شمار آورده‌اند. برای آگاهی از نظرات آنان به مقدمه کتاب «فقه الرضا (علیه السلام)» نوشته جواد شهرستانی مراجعه کنید.

۳. دلیل این گفته که این سخن از خود امام رضا (علیه السلام) است روشن است. این نکته را میرزای نوری نیز یادآوری کرده و گفته است: «... در آن مطالبی هست که نمی‌تواند جز از حجت‌های الهی (علیهم السلام) صادر شود، و شواهدی هست که به صراحت بیان می‌کنند از فرمایشات امام (علیه السلام) است، و عبارت‌اند از: اول، آنچه در ابتدای کتاب آمده، که در آن گفته شده است: بنده خدا علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می‌فرماید: اما بعد... دوم، آنچه در پایان کتاب آمده است: از جمله چیزهایی که ما اهل بیت (علیهم السلام) به آن پایبند هستیم و مداومت داریم...» (خاتمة المستدرک: ج ۱، ص ۲۵۵).

الاولین و الاخرین، و علی الائمه الراشدین المهدیین السالفین الماضین، و علی النقباء
الانتقاء البررة الائمه الفاضلین الباقین، و علی بقیته فی ارضک، القائم بالحق فی الیوم
الموعود، و علی الفاضلین المهدیین الامناء الخزنة»^۱ «خدایا، بر او و اهل بیتش از آل طه و
یس درود فرست، و ولی خود و وصی پیامبرت، و برادر رسالت، و وزیرش، و ولی عهدش، آن
امام متقین و خاتم اوصیا برای خاتم پیامبران محمد ﷺ، و دخترش بتول، و دو سرور جوانان
اهل بهشت از اولین و آخرین، و بر امامان راه یافته هدایت شده پیشین در گذشته، و بر نقیبان
پرهیزگار نیکوکار، آن امامان فاضل باقی مانده، و بر باقی ماندهات در زمینت، آن قیام کننده به
حق در روز موعود، و بر مهدی های فاضل آن امانت داران خزائن درود فرست.»

این دعا به وضوح و صراحت- مهدیون از ذریه امام مهدی ﷺ را ذکر می کند؛ زیرا امام
رضا ﷺ ابتدا امامان گذشته، سپس امامان باقی مانده پس از خودش، و سپس قائم منتظر ﷺ،
و پس از آن مهدیون ﷺ را یاد کرده و آنان را «امانت داران خزائن» توصیف نموده است.

حدیث هفدهم

علامه مجلسی در یکی از زیارت های امام مهدی ﷺ گفته است: «... سپس نماز زیارت
را- که توضیحش در زیارت اول آمد- بخوان و هنگامی که آن را به جا آوردی و از آن فارغ شدی
بگو: خداوندا، بر محمد و اهل بیتش درود فرست، آن هدایتگران هدایت یافته، عالمان
راست گو، اوصیای پسندیده، آن ارکان دینت، ستون های توحیدت، تبیین کنندگان وحی ات،
حجت های بر مخلوقات و جانشینان بر زمینت. آنها همان کسانی هستند که برای خودت
برگزیدی، به شناخت خودت اختصاصشان دادی، به کرامت خودت بزرگشان داشتی، با
حکمت خود خوراکشان دادی، با رحمت خود آنها را پوشاندی، با نعمت خود آنان را زینت

۷۲ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) - چهل حدیث درباره مهدیون و فرزندان قائم (علیه السلام)

دادی، از نورت آنان را پوشاندی و در ملکوت بالایشان بردی، آنان را با ملائکهات در بر گرفتی و با پیامبرت شرافشان دادی.

خداوندا، بر محمد و آل محمد درود فرست؛ درودی بسیار، نیکو و مداوم که جز خودت به آن احاطه ندارد. درودی که جز در علم تو نیست و کسی جز تو حسابش را ندارد. خداوندا، بر ولیات که احیاگر سنت توست درود فرست؛ به آن قائم به امرت، دعوت کننده به سویت، کسی که به تو راهنمایی می کند، حجت تو بر مخلوقات، جانشینت در زمینت و گواहत بر بندگانت.

خداوندا، او را نصرتی عزتمند عطا فرما و عمرش را طولانی گردان و زمین را با طول عمرش زینت بده. خداوندا، او را از سرکشی حسودان کفایت فرما، از شر حيله گران محفوظ بدار، خواست ستمکاران را از او منع کن و او را از دست جبارها رهایی بخش. خداوندا درباره خودش، فرزندانش، شیعیانش، رعیتش، و خواصش و عوامش و همه اهل دنیا چیزی به او عطا فرما که مایه روشنی چشمش و شادی دلش شود؛ و او را به بهترین آرزوهایش در دنیا و آخرت برسان که تو بر هر چیز توانایی. سپس خداوند را به آنچه دوست داری دعا کن.^۱

این زیارت به ذریه امام مهدی (علیه السلام) و دعا برایشان تصریح می کند، همان طور که در بسیاری از دعاها تکرار شده است.

حدیث هجدهم

قاضی نعمان مغربی در شرح الاخبار: ج ۲، ص ۴۲ نوشته: از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده آن حضرت (علیه السلام) مهدی (علیه السلام) و خیرات و فتوحاتی را که خداوند به دست او جاری می کند ذکر کرد. گفته شد: ای رسول خدا، همه اینها را خدا برای او فراهم می کند؟ فرمودند: «بله، و هر کدام

در حیات و ایام او نباشد در روزگار ائمه بعد از او از ذریه‌اش خواهد بود.»

این حدیث شریف به روشنی به وجود امامانی از ذریه امام مهدی (علیه السلام) تصریح می‌کند، و در آن آمده بسیاری از اموری که روایات ذکر کرده‌اند به دست امام مهدی (علیه السلام) انجام می‌شود به دست مهدیون از ذریه آن حضرت (علیه السلام) خواهد بود؛ و این نکته‌ای است که بسیاری از تناقضات ظاهری میان روایاتی را که درباره احوال و اعمال امام مهدی (علیه السلام) سخن می‌گویند برای ما تفسیر و روشن می‌کند؛ بنابراین ضروری نیست همه این امور توسط شخص قائم یا در زمان قائم حجت بن حسن (علیه السلام) به وقوع بپیوندند؛ بلکه ممکن است توسط شخصی دیگر و در زمان مهدیون دوازده‌گانه از ذریه ایشان (علیه السلام) انجام شوند، و از باب این که اگر «ما درباره مردی از خودمان چیزی بگوییم و در فرزند یا فرزند فرزند او باشد آن را انکار نکنید»، به امام مهدی (علیه السلام) نسبت داده شده‌اند، همان طور که در روایت از اهل بیت (علیهم السلام) آمده است.

حدیث نوزدهم

ابن قولویه^۱: پدرم^۲ به من گفت: سعد بن عبدالله^۳، از ابوعبدالله محمد بن ابوعبدالله رازی

۱. او جعفر بن محمد بن موسی بن قولویه است که به اتفاق ثقه و جلیل القدر است. نجاشی در کتاب رجال خود: ص ۱۲۳ و ۱۲۴، به شماره ۳۱۸ او را توثیق کرده و گفته است: «جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه، ابوالقاسم، و پدرش ملقب به "مسلمة" از بهترین اصحاب سعد بود. ابوالقاسم نیز از ثقات و بزرگان اصحاب ما در حدیث و فقه بود. او از پدرش، و برادرش از سعد روایت کرده و گفته است: از سعد فقط چهار حدیث شنیدم. شیخ ما ابوعبدالله فقه را نزد او خوانده و از او نقل کرده است. هر آنچه از صفات نیکو، وثاقت و فقه به مردم نسبت داده می شود، او بالاتر از آن است. او کتاب های خوبی دارد، از جمله کتاب الزیارات...»

۲. خویی در معجم رجال الحدیث: ج ۱۸، ص ۱۷۴ و ۱۷۵، به شماره ۱۱۶۴۸ او را توثیق کرده و گفته است: «محمد بن قولویه: الجمال، پدر ابوالقاسم جعفر بن محمد، از سعد بن عبدالله و دیگران روایت می کند. رجال شیخ: در بخش کسانی که از ائمه (علیهم السلام) روایت نکرده اند آمده است؛ و قبلاً از نجاشی در شرح حال پسرش جعفر نقل شد او از بهترین اصحاب سعد بوده است. پسرش جعفر در کتاب کامل الزیارات بسیار از او روایت کرده، و متعهد شده است در این کتاب فقط از ثقه نقل کند. کشی نیز از او بسیار روایت کرده است...»

۳. نجاشی در کتاب رجال خود: ص ۱۷۷، شماره ۴۶۷ او را توثیق کرده و گفته است: «سعد بن عبدالله بن ابوخلف اشعری قمی، ابوالقاسم، شیخ این طایفه و فقیه و چهره برجسته آن...»

جامورانی^۱، از حسین بن سیف بن عمیره^۲، از پدرش سیف^۳، از ابوبکر حضرمی^۴، از ابوجعفر (علیه السلام)

۱. شیخ علی نمازی شاهرودی در مستدرکات علم رجال الحدیث: ج ۷، ص ۱۶۵، به شماره ۱۳۶۶۹ او را ذکر کرده و گفته است: «محمد بن عبداللہ بن احمد رازی جامورانی: او را ذکر نکرده‌اند. ثقه جلیل محمد بن حسن صفار در بصائر: جلد ۸، باب ۱۲ از او روایت کرده است؛ از اسماعیل بن موسی، از پدرش، از جدش، از عمویش عبدالصمد بن علی، حدیث شریف و مهمی را نقل کرده است. همچنین در منابع دیگر مانند کمبا: ج ۱۴، ص ۱۴۵ و ۸۱؛ و در جواهر الدین: ج ۵۷، ص ۳۲۸؛ و ج ۵۸، ص ۲۲۶؛ و در ختص: ص ۳۱۹ از او روایت شده است، و او را از مشایخ صفار دانسته‌اند. در کافی: ج ۱، باب «أن الأرض كلها للإمام»، ص ۴۰۹ از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از محمد بن عبداللہ بن احمد، از علی بن نعمان حدیث شریفی نقل شده که به حسن عقیده او دلالت دارد. همچنین در کمبا: ج ۱۴، ص ۲۹۳؛ جواهر الدین: ج ۶۰، ص ۴۶ و محمد بن احمد بن یحیی نیز از او روایت کرده است. (یب: ج ۲، باب کیفیت الصلاة، ص ۱۲۱).»

می‌گویم: قمی‌ها او را تضعیف کرده‌اند، اما به تضعیف قمی‌ها اعتماد نمی‌شود و نباید به آن توجه کرد؛ زیرا آنها هر کدام از راویان را که مقامات اهل بیت (علیهم السلام) را روایت می‌کرد و این مقامات را طبق اجتهاد خودشان غلو می‌دانستند، تضعیف و به غلو متهم می‌کردند! همچنین آنها را براساس علت‌هایی تضعیف می‌کردند که پس از بررسی‌های دقیق تضعیف محسوب نمی‌شوند. در اینجا به برخی از نظرات علما درباره عدم اعتماد به تضعیف قمی‌ها اشاره می‌کنم:

بهبهانی در التعلیقہ: ص ۲۱ و ۲۲ گفته است: «بدان، ظاهر این است که بسیاری از قدامی علما به‌ویژه قمی‌ها، از جمله غضائری- براساس اجتهاد و رأی خودشان برای امامان (علیهم السلام) مرتبه‌ای خاص از رفعت و جلالت، و درجه‌ای معین از عصمت و کمال قائل بودند. آنان فراتر از این مرتبه را جایز نمی‌دانستند و هر نوع تجاوز از آن را- طبق عقیده خودشان- نوعی «ارتفاع» (بزرگ‌نمایی نابه‌جا) و غلو برمی‌شمردند؛ تا آنجا که حتی نفی سهو (فراموشی) از امامان را غلو به‌شمار می‌آوردند، بلکه چه بسا تقویض مطلق به ایشان را یا نوعی از تقویض را که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد و درباره‌اش اختلاف نظر هست- نیز غلو می‌دانستند. همچنین مبالغه در معجزات امامان و نقل شگفتی‌هایی را که برخلاف عادت است، یا اغراق در جایگاه ایشان و بزرگداشت آنها، یا منزّه دانستن آنها از بسیاری از نواقص، یا نسبت دادن توانایی‌های بسیار به آنان، و علم آنها به رازهای آسمان و زمین را نوعی «ارتفاع» یا مایه اتهام‌زنی به غلو تلقی می‌کردند؛ به‌ویژه از آن جهت که غلات در میان شیعیان پنهان شده بودند و با آنان درآمیخته و فریب‌کاری می‌کردند.

به‌طور خلاصه، ظاهر آن است که قدما در مسائل اصولی نیز با یکدیگر اختلاف نظر داشته‌اند؛ به‌گونه‌ای که چه بسا چیزی نزد برخی از آنها باطل یا کفر یا غلو یا تقویض یا جبر یا تشبیه یا مانند آن به شمار می‌آمده، ولی نزد برخی دیگر، آن چیز واجب الاعتقاد بوده، یا لااقل نه این بوده است و نه آن. چه بسا منشأ جرح (نقد منفی) آنان درباره بعضی راویان، روایت‌هایی بوده که ظاهراً چنین معناهایی داشته‌اند، چنان‌که پیش از این اشاره کردیم، یا این‌که پیروان برخی مذاهب ادعا کرده‌اند آن راوی از آنها بوده، یا از او نقل روایت کرده‌اند، یا از او روایت‌هایی ناپسند (منکرات) صادر شده،

یا ... به عللی دیگر؛ و بر این اساس لازم است در پذیرش جرح‌هایی از این دست تأمل شود. آنچه را گفتیم می‌توان با ملاحظه شرح حال بسیاری از راویان فهمید؛ مانند ابراهیم بن هاشم، احمد بن محمد بن نوح، احمد بن محمد بن ابونصر، محمد بن جعفر بن عون، هشام بن حکم، حسین بن شاذویه، حسین بن یزید، سهل بن زیاد، داوود بن کثیر، محمد بن أورمه، نضر بن صباح، ابراهیم بن عمرو، داوود بن قاسم، محمد بن عیسی بن عبید، محمد بن سنان، محمد بن علی صیرفی، مفضل بن عمر، صالح بن عقبه، مُعلی بن خنیس، جعفر بن محمد بن مالک، اسحاق بن محمد بصری، اسحاق بن حسن، جعفر بن عیسی، یونس بن عبدالرحمن، عبدالکریم بن عمرو، و دیگران. در خصوص ابراهیم بن عمر و دیگران، ضعف و تضعیف‌هایی از سوی غضائری خواهد آمد، پس دقت داشته باش. همچنین در خصوص ابراهیم بن اسحاق و سهل بن زیاد، تضعیف احمد بن محمد بن عیسی وجود دارد، علاوه بر سایر نکات موجود در شرح حال وی، پس تأمل کن.

به علاوه بدان او [نجاشی] و غضائری گاه پس از آن که راوی را به غلو نسبت می‌دهند او را به دروغ‌گویی و جعل حدیث نیز متهم می‌کنند؛ گویی به خاطر روایت‌هایی بوده که از او صادر شده و به آن معنا دلالت داشته است؛ و روشن است این کار جای تأمل دارد، و ممکن است دیگران غیر از این دو نیز همین روش را در پیش گرفته باشند، پس دقت داشته باشید.

همچنین از جمله اتهامات، نسبت دادن تفویض به برخی راویان است، درحالی که «تفویض» معانی گوناگونی دارد: برخی از آن معانی بدون تردید از نظر شیعه باطل است، و برخی بدون تردید صحیح است، و برخی نه این است و نه آن؛ و چه آن معنا کفر باشد یا نباشد، و چه ظاهر در کفر داشته باشد یا نداشته باشد؛ و ما به صورت اجمالی به این معانی اشاره خواهیم کرد...»

وحید بهبهانی در همان، صفحه ۲۱، همچنین گفته است: «و شاید از جمله دلایل تضعیف از نظر آنها، ضعف حافظه، دقت پایین، روایت بدون اجازه، روایت از کسی که او را ملاقات نکرده‌اند، یا نقل روایت‌هایی باشد که ظاهرشان غلو یا تفویض یا جبری یا تشبیه بوده است؛ و اینها در کتاب‌های معتبر ما ذکر شده است». تا آنجا که گفته است: «و حتی چه بسا روایت به معنا را نیز از دلایل تضعیف می‌دانستند.»

سید حسن صدر نیز در نه‌ایة الدارۃ: ص ۴۳۱ تأکید کرده است: «به علاوه باید بدانید بیشتر قدما، به ویژه قمی‌ها و ابن غضائری، بر اساس دلایلی که موجب فسق نمی‌شود تضعیف می‌کردند، مانند روایت از ضعفا و مجهولین، و اعتماد به مرسل‌ها؛ و اینها را به عنوان دلایل تضعیف در نظر می‌گرفتند.»

سپس سید حسن صدر در صفحه ۴۳۳ گفته است: «... اما اهل قم، نفی سهو از ائمه (علیهم السلام) را غلو می‌دانستند و گاهی نسبت دادن مطلق تفویض به آنها، یا مبالغه در بزرگداشت آنها، یا روایت معجزات و خارق‌العادات از آنها، یا مبالغه در تنزیه آنها از نقایص، یا اظهار قدرت گسترده و احاطه علمی به مکنونات غیب در آسمان و زمین را به عنوان ارتفاع و غلو و موجب اتهام می‌پنداشتند؛ به ویژه با توجه به این که غالبان در میان آنها درآمیخته بودند و فریب‌کاری می‌کردند.

بنابراین با توجه به این مسائل باید در جرح‌های قدما تأمل داشت. هرکس به موضع‌گیری قبح آنها دربارهٔ بسیاری از مشاهیر مانند یونس بن عبدالرحمن، محمد بن سنان، مفضل بن عمر، معلى بن خنیس، سهل بن زیاد، نصر بن صباح توجه کند متوجه می‌شود آنها دربارهٔ اینها همان‌طور که اشاره کردیم سطحی‌نگرانه عمل می‌کرده‌اند.»

از فاضل حائری نیز نقل کرده که گفته است: «نسبت دادن غلو توسط قمی‌ها و اخراج آنها از قم اساساً دلالتی به ضعف ندارد؛ چراکه بزرگ‌ترین و موثق‌ترین علمای ما بر اساس ادعای آنها غالی محسوب می‌شدند و اگر آنها را در قم می‌یافتند اخراج می‌کردند.» (ایضاح الاشتباه: ص ۱۴۸، پاورقی شماره ۳)

علاوه بر این او در سند کتاب «کامل الزیارات» - که مؤلفش شهادت داده روایاتش را از راویان ثقه نقل می‌کند ذکر شده است، و برخی از علما این موضوع را دلیلی برای وثاقت تمام رجال «کامل الزیارات» دانسته‌اند، از جمله حر عاملی صاحب وسائل. محقق خویی نیز در معجم رجال الحديث این دیدگاه حر عاملی را نقل و آن را تأیید کرده، و حتی آن را گزینه‌ای برای توثیق رجالی که در کتاب‌های رجال قدیم به توثیقشان تصریح نشده دانسته است. برای اطلاعات بیشتر به معجم رجال الحديث: ج ۱، ص ۴۹ و ۵۰ مراجعه کنید.

۱. او از اصحاب کتاب‌ها و اصول بوده، همان‌طور که نجاشی در کتاب رجال خود: ص ۵۶، به شماره ۱۳۰ تصریح کرده و گفته است: «حسین بن سیف بن عمیره، ابو عبدالله نخعی، دو کتاب دارد؛ کتابی که از برادرش علی بن سیف روایت می‌کند، و دیگری که از رجال روایت می‌کند. علی بن احمد قمی به ما خبر داد و گفت: محمد بن حسن از محمد بن حسن به ما خبر داد و گفت: احمد بن محمد از علی بن حکم، از حسین بن سیف روایت کرده است.»

میرزای نوری در خاتمه المستدرک: ج ۴، ص ۳۵۶ تا ۳۵۸ او را توثیق کرده و گفته است: «... از آنچه گفتیم، حال این دو برادر - علی و حسین پسران سیف بن عمیره - روشن می‌شود؛ اما علی: به ثقه بودنش تصریح شده است؛ و اما حسین: با توجه به روایت بزرگان از او، مانند احمد بن محمد بن عیسی - که در نقل و حفظ از متهمین بسیار محتاط عمل می‌کند، چه برسد به ضعیف و علی بن حکم، حسن بن علی بن عبدالله بن مغیره، اسماعیل بن مهران، احمد بن محمد بن خالد، ابراهیم بن هاشم، محمد بن علی بن محبوب... به گفته او اعتماد می‌شود. ... تا آنجا که گفته است: همچنین جمع زیادی از بزرگان - جمعیتی بسیار - مثل حماد بن عثمان، ابن ابی عمیر، فضال بن ایوب - از اصحاب اجماع - و علی بن حکم، اسماعیل بن مهران، محمد بن عبدالحمید، محمد بن خالد طرابلسی، عباس بن عامر، موسی بن قاسم و پسرش علی، علی بن اسباط، ابن بقاح، عبدالله بن جبلة، عبدالسلام بن صالح و دیگران از او روایت کرده‌اند.»

۲. نجاشی او را در صفحه ۱۸۹، به شماره ۵۰۴، توثیق کرده و گفته است: «سیف بن عمیره نخعی، عربی، کوفی، [ثقه]. از ابو عبدالله و ابوالحسن (علیهما السلام) روایت کرده است. او کتابی دارد که جمعی از اصحاب ما آن را روایت می‌کنند.»
شیخ طوسی نیز او را در الفهرست: صفحه ۱۴۰، به شماره ۳۳۳ توثیق کرده و گفته است: «سیف بن عمیره، ثقه، کوفی، نخعی و عربی است.»

۳. محقق خویی او را در معجم رجال الحديث: ج ۱۱، ص ۳۱۷ تا ۳۱۹، به شماره ۷۱۰۳، و نیز شیخ علی نمازی شاهرودی او را در مستدرکات علم رجال الحديث: ج ۵، ص ۸۱، به شماره ۸۶۱۶ توثیق کرده است.

نقل کرده است، گفت: از حضرت پرسیدم: کدام بقعه زمین بعد از حرم خدا و رسولش (ص) برتر است؟ فرمود: «ای ابابکر، سرزمین کوفه که جایگاهی پاک و طاهر است، و در آن قبرهای پیامبران مرسل و غیرمرسل و اوصیای صادق قرار دارد، و در آن مسجد سهیل قرار دارد که خداوند پیامبری را مبعوث نکرد مگر این که در آن مسجد نماز خوانده است، و از آنجا عدل خداوند پدیدار می شود، و در آن قائمش و قائمان پس از او خواهند بود و آنجا منزلگاه انبیا و اوصیا و صالحان است.»^۱

دیدیم در روایات قبلی ذریه قائم (علیه السلام) به عنوان «مهدیون»، «ائمه» و «والیان عهد» توصیف شده اند؛ و در این روایت می بینیم آنها به عنوان «قوام» توصیف شده اند، و «قوام» جمع «قائم»^۲ و به معنای کسی است که امور دین و امامت و رهبری مردم و محافظت از آنها و اصلاح امورشان را بر عهده دارد.

همان طور که از مطالب پیشین ثابت شد اوصیای محمدبن حسن عسکری (علیه السلام) در صفت «مهدی» با ایشان (علیه السلام) مشترک هستند و آن حضرت (علیه السلام) «مهدی» و آنان «مهدیون» هستند، اکنون ثابت می شود آنان نیز در صفت «قائم» با ایشان (علیه السلام) مشترک هستند و آن حضرت (علیه السلام) «قائم» و آنان «قوام» (قائمان) هستند و هرکدام از آنان به عنوان «قائم» و «مهدی» توصیف می شود؛ و این قائمان بعد از مهدی (علیه السلام) همان ائمه دوازده گانه عادل هستند که در مسجدی نماز می خوانند که امام مهدی (علیه السلام) در کوفه پس از قیامش بنا می نهد؛ همان طور که امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده است: «در حیره مسجدی با پانصد در ساخته خواهد شد که خلیفه قائم در آن نماز خواهد خواند؛ زیرا مسجد کوفه برای آنها تنگ خواهد بود؛ و دوازده امام عدل (علیه السلام) در آن نماز خواهند خواند.» پس همان طور که ائمه (علیه السلام) قائمان خدا بر خلقش هستند، مهدیون از ذریه امام مهدی (علیه السلام) نیز قائمان بر خلق هستند؛ چنان که در روایات بعدی آمده که

۱. کامل الزیارات، جعفر بن محمد بن قولویه: ص ۷۶.

۲. کلمه «قائم» به چند صورت جمع بسته می شود که یکی از آنها «قوام» است، همان طور که علامه مجلسی می گوید: «القوام جمع قائم است، مثل کفار که جمع کافر است.» (بحارالانوار: ج ۵۶، ص ۲۳۰)

همه اوصیای پیامبر ﷺ تا روز قیامت را شامل می‌شود.

از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است، فرمود: «و فقط ائمه قائلان خدا بر خلقش، و شناساندگان او به بندگان هستند. هیچ کس وارد بهشت نمی‌شود مگر کسی که آنها را بشناسد و آنها او را بشناسند؛ و هیچ کس وارد آتش نمی‌شود مگر کسی که آنها را انکار کند و آنها او را نشناسند.»^۱

از امام صادق علیه السلام نقل شده است، فرمود: «و ما قائلان خدا بر خلقش و خزانه‌داران دینش هستیم...»^۲

از امام باقر علیه السلام نقل شده است که به قتاده فرمود: «وای بر تو ای قتاده! به راستی خداوند جل و عزّ خلاقیتی از آفریده‌هایش را آفرید و آنها را حجت بر مخلوقاتش قرار داد؛ پس آنها میخ‌های زمین او، قائلان به امر او، و برگزیدگان در علم او هستند. خداوند آنها را پیش از خلق دیگر آفریده‌ها برگزید، و آنان را سایه‌هایی در سمت راست عرش خود قرار داد.»^۳

حدیث بیستم

شیخ طوسی با سند خود از مفضل بن عمر نقل کرده است، گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم می‌فرمود: «صاحب این امر دو غیبت دارد؛ یکی از آنها طولانی می‌شود تا آنجا که برخی می‌گویند مرده است، و برخی می‌گویند کشته شده است، و برخی می‌گویند رفته است؛ تا آنجا که از یارانش هیچ کس بر امر او باقی نمی‌ماند به جز نفراتی اندک. هیچ کس از فرزندانش و

۱. نهج البلاغه: ج ۲، ص ۴۰ و ۴۱.

۲. بصائر الدرجات، صفار: ص ۵۳۸.

۳. کافی: ج ۶، ص ۲۵۶.

دیگران از مکان او آگاه نمی‌شود به‌جز آن کارگزاری که عهده‌دار امر اوست.^۱

این روایت به‌صراحت به وجود ذریه برای امام مهدی (علیه السلام) در زمان غیبت کبرا دلالت دارد، و تأکید می‌کند محل اقامت امام مهدی (علیه السلام) برای هیچ‌کدام از فرزندان و دیگران مشخص نیست، مگر برای آن «مولایی» (کارگزاری) که عهده‌دار امر اوست.

اگر گفته شود شیخ نعمانی در کتاب «غیبت» این روایت را با لفظ «هیچ‌کس از مکان او آگاه نمی‌شود، نه از نزدیکان و نه دیگران، جز آن کارگزاری که عهده‌دار امر اوست» نقل کرده است و در نتیجه این روایت برای استدلال بر وجود ذریه قائم (علیه السلام) مناسب نیست؛

می‌گوییم: در لفظی که شیخ طوسی در کتاب «غیبت» آورده است احتمال تصحیف یا تحریف وجود ندارد، برخلاف متنی که اکنون در نسخه کتاب «غیبت» شیخ نعمانی موجود است. شواهدی که به وقوع تصحیف یا تحریف در نسخه موجود کتاب «غیبت» شیخ نعمانی دلالت می‌کنند عبارت‌اند از:

۱. میرزای نوری در کتاب خود «النجم الثاقب» با استناد به این روایت، به وجود ذریه امام مهدی (علیه السلام) استدلال کرده و آن را به شیخ نعمانی و طوسی در کتاب‌های «غیبت» آنها نسبت داده، آنجا که گفته است:

«شیخ نعمانی شاگرد ثقة الاسلام کلینی در کتاب "غیبت" و شیخ طوسی در کتاب "غیبت" با دو سند معتبر از مفضل بن عمر نقل کرده‌اند، گفت: شنیدم امام صادق (علیه السلام) می‌فرمود: صاحب این امر دو غیبت دارد؛ یکی از آنها طولانی می‌شود تا آنجا که برخی می‌گویند مرده است، برخی می‌گویند کشته شده است، و برخی می‌گویند رفته است؛ تا آنجا که هیچ‌کس از یارانش بر امر او باقی نمی‌مانند به‌جز نفرات اندکی، و هیچ‌کس از فرزندان و از دیگران از مکان او آگاه نمی‌شود، به‌جز آن مولایی (کارگزاری) که عهده‌دار امر اوست.»

بعید است میرزای نوری دچار توهم یا غفلت شده باشد، به‌ویژه درباره چیزی که به

استدلال مربوط می‌شود؛ چراکه هر پژوهشگری در یک موضوع خاص، تمام توجه خود را به کل عبارتی که با موضوعش تناسب داشته باشد و آن را تأیید کند معطوف می‌کند؛ و آنچه سخن میرزای نوری را تأیید می‌کند واژه «من ولده: از فرزندان» در روایت بالاست؛ بنابراین بعید است او این عبارت را در روایت نعمانی ندیده باشد، و همین ما را وادار می‌کند در نسخه یا چاپ کنونی تردید داشته باشیم.

۲. میرزای نوری تنها کسی نیست که این روایت را از کتاب «غیبت» شیخ نعمانی با لفظ شیخ طوسی - «از فرزندان» - نقل کرده، بلکه پیش از او علامه مجلسی نیز این روایت را در کتاب «بحارالانوار» نقل کرده است. او پس از نقل روایت شیخ طوسی گفته است: «غیبت نعمانی: کلینی، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از ابن ابوعمیر، از هشام بن سالم، از ابوعبدالله علیه السلام و نیز از قاسم بن محمد بن حسین بن حازم، از عبید بن هشام، از ابن جبلة، از ابن مستنیر، از مفضل، از ایشان علیهم السلام همانند آن را نقل کرده‌اند.»^۱ یعنی مثل لفظ روایت شیخ طوسی.

و در جایی دیگر گفته است:

«و از جمله شواهدی که این احتمال را تأیید می‌کند حدیثی است که شیخ و نعمانی در کتاب‌های غیبت نقل کرده‌اند؛ از مفضل بن عمر نقل شده است، گفت: شنیدم اباعبدالله علیه السلام می‌فرمود: صاحب این امر دو غیبت دارد؛ یکی از آنها طولانی می‌شود تا آنجا که برخی می‌گویند مرده است، برخی می‌گویند کشته شده است، و برخی می‌گویند رفته است؛ تا آنجا که هیچ‌کس از یارانش بر امر او باقی نمی‌ماند به‌جز نفراتی اندک، و هیچ‌کس از فرزندان او و از دیگران از مکان او آگاه نمی‌شود، به‌جز آن مولایی که عهده‌دار امر اوست.»^۲

۳. این روایت را سید بهاء الدین نجفی با همان عبارات شیخ طوسی در «منتخب الأنوار

۱. بحارالانوار: ج ۵۲، ص ۱۵۲ و ۱۵۳.

۲. بحارالانوار: ج ۵۳، ص ۳۲۴.

المضیئة» نقل کرده، آنجا که گفته است: «از جمله روایاتی که برایم صحیح بوده روایتی است که شیخ سعادت‌مند ابوعبدالله محمد مفید (رحمه الله) آن را به مفضل بن عمر نسبت داده و گفته است: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم می‌فرمود: «به‌راستی صاحب این امر دو غیبت دارد که یکی طولانی می‌شود تا این که بعضی از آنها می‌گویند مُرد، و بعضی‌شان می‌گویند کشته شد، و بعضی‌شان می‌گویند رفت، تا این که از اصحابش کسی بر امر او باقی نمی‌ماند مگر عده‌ای اندک، و هیچ‌کسی از جای او مطلع نیست، نه از فرزندانش و نه دیگران، مگر آن مولایی (کارگزاری) که عهده‌دار امر اوست.»^۱

پس علامه مجلسی و میرزای نوری نسخه‌های خطی اصول و کتاب‌های حدیثی مثل غیبت نعمانی و امثال آن- را در اختیار داشتند، و آنها این روایت را از غیبت نعمانی با لفظ «از فرزندانش» نقل کرده‌اند؛ بنابراین احتمال دارد نسخه‌هایی که نزد آنها بوده است با این لفظ بوده باشد که با نسخه منتشر شده فعلی متفاوت است. بنابراین متن غیبت نعمانی در محل شک و تردید قرار می‌گیرد و نمی‌تواند با متن غیبت شیخ طوسی - که هیچ اختلاف و شکی درباره صحتش وجود ندارد- معارضه کند. دست‌کم می‌توان گفت متن غیبت شیخ طوسی از متن غیبت شیخ نعمانی معتبرتر است.

موافقت صاحب «منتخب الأئوار المضیئة» با متن شیخ طوسی نیز به‌عنوان یک تأیید دیگر محسوب می‌شود.

حدیث بیست و یکم

کتاب التمحیص: ^۱ از مفضل از امام صادق علیه السلام روایت شده است، فرمود: «خداوند عزوجل می‌فرماید: ده فریضه را بر بندگان واجب ساختم که اگر آن فرایض را بشناسند آنها را در ملکوت خود جای می‌دهم و بهشت خود را برایشان حلال می‌سازم:

اول: شناخت من؛

دوم: شناخت فرستاده‌ام به‌سوی خلقم، اقرار به او و تصدیق او؛

سوم: شناخت اولیایم؛ آنها حجت‌های من بر خلقم هستند. هر کس آنان را دوست بدارد دوست من است و هر کس آنان را دشمن بدارد دشمن من است. آنها علامت و پرچم بین من و آفریدگانم هستند؛ هر کس منکر آنان شود او را وارد دوزخ می‌کنم و بر عذابش می‌افزایم.

چهارم: شناخت کسانی که از نور قدسی من به پا خاسته‌اند و برپاکنندگان قسط و عدل

۱. کتاب «التمحیص» از محمد بن همام اسکافی، کتابی است معتبر که علما به آن اعتماد کرده‌اند. علامه مجلسی درباره این کتاب گفته است: «کتاب التمحیص از یکی از قدمای ماست و از قرائن آشکار برمی‌آید مؤلف آن شیخ ثقه ابوعلی بن محمد بن همام بوده است.» (بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۷)

همچنین گفته است: «جایگاه کتاب "التمحیص" به فضیلت مؤلفش دلالت می‌کند؛ و اگر همان‌طور که به نظر می‌رسد مؤلفش ابوعلی باشد، فضیلت و توثیق او مشهور است.» (بحار الانوار، ج ۱، ص ۳۴)

سید خوانساری درباره‌اش گفته است: «و کتاب التمحیص نزد ما بوده و ارزش آن تقریباً معادل هزار باب روایی است؛ و در آن احادیث مربوط به شدت بلای مؤمن را جمع‌آوری کرده، و این که این مسئله، تمحیص و پاک‌سازی از گناهان اوست؛ و در آغاز آن بنا به نگارش اصحاب قدیم در نوشتن- آن را با نام و نسب این فرد به او منسوب کرده‌اند؛ و از نظر بنده نیز این کتاب از جمله تصنیفات همین مرد است؛ یعنی محمد بن همام و نه هیچ شخص دیگر؛ پس دقت داشته باش.» (کتاب التمحیص: ص ۹)

میرزای نوری پس از تردید میان ابن همام و ابن شعبه حرانی، درباره‌اش گفته است: «با چشم‌پوشی از آن، این کتاب بین این دو عالم بزرگوار ثقه مرد است؛ پس این تردید در اعتبار و اعتماد به آن زیانی نمی‌رساند.» (خاتمة المستدرک:

من هستند؛

پنجم: شناخت کسانی که فضایل ایشان و تصدیق آنها را عهده‌دار شده‌اند؛

ششم: شناخت دشمن من، ابلیس و آگاهی از ذات او و ضمیر یارانش؛

هفتم: پذیرفتن فرمان من و تصدیق فرستادگانم؛

هشتم: کتمان سر من و سر اولیای من؛

نهم: بزرگ داشتن برگزیدگان من و پذیرفتن آنها و بازگرداندن هرآنچه شما درباره‌اش اختلاف می‌کنید به آنان تا «شرع» از آنان برگرفته شود؛

دهم: این که او با برادر دینی‌اش از نظر شرع یکسان باشند؛

اگر این چنین باشند آنان را وارد ملکوتم خواهم کرد و از آن ترس بزرگ ایمن خواهم ساخت و نزد من در علّیین (مقامات والا) خواهند بود.^۱

در این حدیث شریف قدسی، اسرار الهی عظیم و بسیاری نهفته است که تنها بر آنچه به موضوع بحث ما ارتباط دارد تأکید می‌کنیم؛ یعنی اشاره به مقام مهدیون (علیهم السلام) از ذریه امام مهدی (علیه السلام). از آنچه ارائه شد دانستیم مقام مهدیون (علیهم السلام) بعد از مقام ائمه (علیهم السلام) است و این تأیید می‌کند وقتی محمد و آل محمد (علیهم السلام) مهدیون را به همراه ائمه یاد می‌کنند اسم «مهدیون» را به آنها اختصاص می‌دهند و ما این تأکید را در بیشتر امور ذکر شده در باب اوصیای قائم، حجت بن الحسن (علیه السلام) می‌بینیم و این دلالت می‌کند به این که مقام مهدیون پایین‌تر از مقام امامان دوازده‌گانه (علیهم السلام) است، اما این امامت مهدیون (علیهم السلام) را منتفی نمی‌کند؛ به این معنا که آنها حجت‌های الهی بر خلق و معصوم و پاک و مطهر هستند که توضیح آن پیش‌تر گفته شد.

این که مهدیون (علیهم السلام) در مرتبه و مقامی پایین‌تر از مقام امامان (علیهم السلام) هستند به این معناست که

۱. کتاب التمهید، محمد بن همام اسکافی: ص ۶۹؛ بحار الانوار: ج ۶۶، ص ۱۳؛ مستدرک سفینه البحار: ج ۷، ص ۱۷۳ و ۱۷۴.

آنان مقصود و منظور در فریضه چهارم در سخن حق تعالی هستند: «چهارم: شناخت کسانی که از نور قدسی من به پا خاسته‌اند و برپاکنندگان قسط و عدل من هستند.» چراکه آنان فاضل‌ترین خلق بعد از ائمه علیهم‌السلام هستند؛ کسانی که در سخن امام باقر علیه‌السلام در خصوص شهر کوفه به «قائمان» توصیف شده‌اند: «و در این شهر قائم او و قائمان پس از او خواهند بود.»

از جمله شواهدی که بر این نکته تأکید بیشتری می‌کند آمدن قائمان به قسط و عدل خداوند در این حدیث شریف قدسی است؛ همان کسانی که مردم مکلف به شناخت آنان هستند، بدون این که گفته شود مردم مکلف به پیروی یا تصدیق شخص دیگری باشند؛ و این خصوصیت تنها از آن حجت‌های الهی و اوصیاست؛ زیرا اوصیا و حجت‌های الهی از مردم بی‌نیازند و حال آن که تمام مردم به آنها نیازمندند. این درحالی است که در این حدیث قدسی بعد از ذکر قائمان به فضیلت ائمه و مهدیون در فریضه پنجم، نسبت به آنان می‌فرماید «شناخت قائمان به فضیلت آنها و تصدیقشان» و آنان را تابع و پیرو حجت‌های قبل از خود و تصدیق‌کننده آنان قرار می‌دهد و این یعنی بر همه آنها حجت اقامه شده و خودشان حجت نیستند، و همه پیرو هستند نه پیروی‌شونده. فریضه پنجم شامل تمام ابواب ائمه و اولیایشان می‌شود؛ یعنی افرادی که حامل دین و رساننده آن به مردم هستند.

بنابراین پس از مقام الوهیت در این حدیث قدسی، مقام پیامبر خدا حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم دومین مقام، و مقام امامان دوازده‌گانه سومین مقام، و مقام مهدیون دوازده‌گانه چهارمین مقام است؛ و چه بسا وجه تسمیه آنان به «قائمان به قسط و عدل الهی» از آن رو باشد که پیاده‌سازی قسط و عدل خداوند بر بندگان و در تمامی سرزمین‌ها به دست آنها صورت خواهد پذیرفت، و در دوران ایشان وعده الهی مبنی بر پُر ساختن زمین از قسط و عدل، پس از آن که از ظلم و جور پر شده بود، در دولت عدل الهی مورد انتظار و وعده‌داده‌شده تحقق خواهد یافت.

شاید آنها همان افراد مدّ نظر از تعبیر «جیوب النور» در روایت زیر باشند: ^۱

شیخ صدوق با سند خود از حسن بن محبوب، از ابو الحسن علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نقل کرده است، گفت: به من فرمود: «گریزی نیست از فتنه سخت و شدید که در آن تمام یاران معتمد و نزدیکان سقوط خواهند کرد، و این هنگام فقدان سومین شیعه از فرزندانم است. اهل زمین و آسمان و هر مرد آزاده و هر زن آزاده و هر غم‌زده و دل‌سوخته‌ای به‌خاطر فقدان او اندوهگین می‌شود.» سپس فرمود: «پدر و مادرم به فدای هم‌نام جدم (علیه السلام)، و شبیه من و شبیه موسی بن عمران (علیه السلام)، که گریبان‌هایی (بقه‌هایی) از نور^۲ به تن دارد که از پرتو نور قدسی شعله‌ورند. اهل زمین و آسمان به‌خاطر مرگ او اندوهگین می‌شوند. چه بسیار زنان مؤمن آزرده‌دل، و چه بسیار مردان مؤمن اندوهگین و دل‌سوخته‌ای که در فراق این آب‌گوارا دچار غم و حسرت می‌شوند. گویی آنها را می‌بینم که در ناامیدی ندا داده می‌شوند، ندایی که از دور شنیده می‌شود همان‌طور که از نزدیک شنیده می‌شود؛ و این ندا رحمتی برای مؤمنان و عذابی برای کافران است.»^۳

این فرمایش امام (علیه السلام): «گریبان‌هایی از نور به تن دارد که از پرتو نور قدسی شعله‌ورند»، اشاره‌ای نمادین به مهدیون (علیهم‌السلام) است: «شناخت کسانی که از نور قدسی من به پا خاسته‌اند و برپاکندگان قسط و عدل من هستند»؛ پس «جیوب» (گریبان‌هایی) که بر امام مهدی (علیه السلام)

۱. الشيخ الصدوق بسنده عن الحسن بن محبوب، عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا (عليه السلام)، قال: قال لي: «لا بد من فتنه صماء صيلم يسقط فيها كل بطانة و وليجة، وذلك عند فقدان الشيعة الثالث من ولدي، يبكي عليه أهل السماء و أهل الأرض و كل حری و حران، و كل حزين و لهفان، ثم قال (عليه السلام): بأبي و أمي سمي جدي و شبيهي و شبیه موسی بن عمران (عليه السلام)، عليه جیوب النور (في مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی: ص ۲۱۴، جلابیب)، يتوقد [تتوقد] من شعاع ضياء القدس، يحزن لموته أهل الأرض و السماء، کم من حری مؤمنة، و کم من مؤمن متأسف حران حزين عند فقدان الماء المعين، کأنی بهم آیس ما كانوا قد نودوا نداء بسمع من بعد كما يسمع من قرب، يكون رحمة على المؤمنين و عذاباً على الکافرين.»

۲. جیوب النور. در مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی: ص ۲۱۴ آمده است: «جلابیب النور» به معنای «رداها یا جامه‌های نورانی.»

۳. کمال الدین و تمام النعمة: ص ۳۷۰ و ۳۷۱.

هستند، از نور قدس شعله‌ور می‌شوند و می‌درخشند؛ و بر پا دارندگان عدل از «نور قدس» برخاسته‌اند.

«جیوب» جمع «جیب» به معنای شکاف لباس یا پیراهن (یقه) است که معمولاً روی سینه یا نزدیک به آن قرار دارد؛ و شاید این اشاره‌ای باشد به این که علم و هدایت امام مهدی (علیه السلام) از طریق اقامه‌کنندگان عدل الهی یعنی مهدیون (علیهم السلام) منتشر می‌شود، همان‌طور که علم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از طریق ائمه دوازده‌گانه از ذریه‌اش منتشر شد.

این روایت در منبع دیگری به جای «جیوب» با لفظ «جلایب» آمده است؛ و این دو کلمه به لحاظ معنای لباس به یکدیگر نزدیک هستند. ذریه به‌مثابه لباس برای انسان است که ذوق و پاکی و پارسایی‌اش را حکایت می‌کند، به‌ویژه ذریه مؤمن که نقش آنها از جنبه دنیوی فراتر می‌رود و به آخرت نیز می‌رسد؛ و به‌خصوص ذریه اوصیای انبیا و ائمه (علیهم السلام) که وارث پدران خود هستند و در زندگی و بعد از مرگشان، تمثیل و نمایانگر آنان هستند.

این روایت در بحارالانوار توسط علامه مجلسی به چالش کشیده شده و او در معنای آن سرگردان شده، و گفته است:

«این فرمایش امام (علیه السلام): "علیه جیوب النور" شاید به این معنا باشد که "جیوب" افرادی نورانی از کامل‌ترین مؤمنان و ملائکه مقرب و ارواح پیامبران هستند که در اثر اندوه برای غیبت او و حیرانی مردم در آن شعله‌ور می‌شوند، و این به‌دلیل نور ایمان آنهاست که از خورشیدهای عوالم قدس ساطع می‌شود؛ و ممکن است مراد از جیوب النور، جیوب منسوب به نور باشد که انوار فیض و فضل الهی از آنها ساطع می‌شود. خلاصه این که ایشان (صلوات خدا بر او) لباس‌های قدسی و خلعت‌های ربانی به تن دارند که از جیوب آنها انوار فضل و هدایت الهی شعله‌ور می‌شود؛ و آنچه در روایت محمدبن حنفیه از پیامبر (صلی الله علیه و آله) با لفظ "جلایب النور" آمده است این نکته را تأیید می‌کند. همچنین احتمال دارد به‌صورت تعلیلی باشد؛ یعنی به برکت هدایت و فیض آن حضرت (علیه السلام)، انوار قدس -از علوم و معارف ربانی- از

جیوب دریافت کنندگان درخشان می شود.»^۱

شیخ کورانی اعتراف کرده این فرمایش امام (علیه السلام): «**گریبان‌هایی (یقه‌هایی) از نور به تن دارد که از پرتو نور قدسی شعله‌ورند**» از گوهرهای پنهانی است که نمی‌توان حقیقت معنای آن را شناخت، آنجا که گفته است:

«... اما توصیف امام مهدی (علیه السلام) بلیغ‌تر از آن است: «**گریبان‌هایی از نور به تن دارد که از پرتو نور قدسی شعله‌ورند**». با این حال ما نمی‌توانیم حقیقت "جلایب النور" بر نبی خدا عیسی و "جیوب النور" بر امام مهدی (علیه السلام) را بشناسیم!

احادیث اهل بیت (علیهم السلام) گوهرهایی مخفی هستند که تاکنون ما گنج‌های آنها را در شناخت خداوند متعال و شناخت واسطه‌های فیض و عطای او (علیه السلام) درک نکرده‌ایم! و دستیابی به این گنج‌ها امری دشوار است که مانند سایر علوم با تحقیق و تعمق فکری به دست نمی‌آید، بلکه عطایی است که خداوند به هرکدام از بندگان بخواند اختصاص می‌دهد.»^۲

حدیث بیست و دوم

راوندی در کتاب «قصص الانبیاء»، با سند خود از ابوبصیر، از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است، گفت: امام به من فرمود: «**ای ابامحمد، گویا نزول قائم (علیه السلام) را با اهل و عیالش در مسجد سهله می‌بینم**». گفتم: فدایتان شوم، آیا منزل ایشان آنجاست؟ فرمود: «بله، آنجا منزلگاه ادریس و خانه ابراهیم خلیل الرحمان است؛ و خداوند پیامبری را مبعوث نکرد مگر

۱. بحار الانوار: ج ۵۱، ص ۱۵۳ و ۱۵۴.

۲. الحق المبين في معرفة المعصومين (علیهم السلام): ص ۵۵۸.

این که در آن نماز گزارده است؛ و در آنجا سکونتگاه...»^{۲۰۱}

این روایت ثابت می کند امام مهدی علیه السلام در اولین استقرار خود در مسجد سهله یعنی در آغاز قیام مقدسش- اهل و عیال دارد، و پوشیده نیست این فرمایش امام علیه السلام «با اهل و عیالش» به همسر و فرزندان اشاره دارد، به خصوص اگر بدانیم امام مهدی علیه السلام در آن زمان نه پدر دارد، نه مادر، نه برادر، نه خواهر، و...؛ پس مصداق اهل و عیال، فقط همسر و فرزندان آن حضرت علیه السلام خواهد بود.

۱. علاوه بر آنچه صدوق با سند خود از ابوبصیر روایت کرده، همان طور که راوندی در قصص الانبیاء: ص ۸۴ ذکر کرده، این روایت را علامه مجلسی از یکی از کتاب ها و اصول قابل اعتماد به نام کتاب «المزار» نقل کرده است؛ زیرا او گفته است: «در کتاب "مزار" -که متعلق به یکی از قدمای اصحاب ماست- از ابوبصیر، از امام صادق علیه السلام روایت شده است، فرمود: ای ابامحمد، گویی نزول قائم علیه السلام را در مسجد سهله با اهل و عیالش می بینم...» (بحار الانوار: ج ۵۲، ص ۳۷۶)، و این تأییدی قوی است؛ بنابراین این روایت معتبر است و نمی توان به آن اشکالی وارد کرد، به ویژه با توجه به این که این روایت درباره فضیلت قائم علیه السلام و فضیلت مسجد معظم سهله است.

۲. قصص الانبیاء، راوندی: ص ۸۴؛ المزار، مشهدی: ص ۱۳۴؛ بحار الانوار: ج ۵۲، ص ۳۱۷، و ج ۵۲، ص ۳۷۶؛ مستدرک الوسائل، میرزای نوری: ج ۳، ص ۴۱۷.

حدیث بیست و سوم

شیخ طوسی: فضل بن شاذان، از عثمان بن عیسی^۱، از صالح بن ابوالاسود^۲، از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است، گفت: امام (علیه السلام) مسجد سهله را یاد کرد و فرمود: «اما آنجا منزل صاحب ما خواهد بود هنگامی که با خانواده اش بیاید»^۳.

با توجه به آنچه در روایت قبلی آمد خانواده امام مهدی (علیه السلام) در این روایت شامل همسر و فرزندان می شود. اصطلاح «اهل: خانواده» به طور معمول به همسر و فرزندان و والدین و برادران و خواهران اطلاق می شود، اما در خصوص امام مهدی حجت بن حسن (علیه السلام)، انتظار نمی رود ایشان (علیه السلام) هنگام قیام مقدسش خانواده ای جز همسر و فرزندان داشته باشد.

تأکید بر خانواده امام مهدی (علیه السلام) در روایات دیگری نیز آمده است. شیخ کفعمی در کتاب

۱. او روایاتی عامری کلایی است. شیخ علی نمازی شاهرودی در مستدرکات علم رجال الحدیث: ج ۵، ص ۲۲۱ و ۲۲۲، شماره ۹۳۱۵، گفته است: «عثمان بن عیسی روایاتی عامری کلایی: از اصحاب امام کاظم (علیه السلام) است. او واقعی بود، و حتی از ارکان واقفیه به شمار می آمد. او کتاب هایی دارد. شیخ طوسی در "العدة" ذکر کرده طایفه به روایت های او عمل می کرده اند به دلیل این که او مورد اعتماد و به دور از دروغ بوده است. در کمبا: ج ۱۱، ص ۳۰۸، و جد: ج ۴۸، ص ۲۵۳، باب رد واقفیه، روایاتی وجود دارد که نشان دهنده مذمت عثمان بن عیسی است و این که او یکی از ارکان وقف بوده است. اما در مستدرک الوسائل ثابت شده کتاب های او مورد اعتماد است، و او موثق و از اصحاب اجماع بوده است...»

محقق خویی نیز او را توثیق کرده است. برای جزئیات بیشتر به «معجم رجال الحدیث: ج ۱۲، ص ۱۲۹ تا ۱۳۶، شماره ۷۲۲۳» مراجعه کنید.

۲. شیخ طوسی او را در الفهرست: ص ۱۴۷، شماره ۳۶۱ ذکر کرده و درباره اش گفته است: «او کتابی دارد.» و او را در کتاب رجال خود در بخش اصحاب امام صادق (علیه السلام): ص ۲۲۵، شماره ۳۰۲۶، ذکر کرده و درباره اش گفته است: «صالح بن ابی الاسود حنط لیثی، مولای آنها، کوفی است، و از او روایت شده است.»

۳. غیبت طوسی: ص ۴۷۱، ح ۴۸۸؛ کافی: ج ۳، ص ۴۹۵، باب مسجد سهله، ح ۲؛ تهذیب الأحکام، طوسی: ج ۳، ص ۲۵۲، ح ۶۹۲؛ الإرشاد، مفید: ج ۲، ص ۳۸۰؛ بحار الانوار: ج ۵۲، ص ۳۳۱؛ الأنوار البهیة، شیخ عباس قمی: ص ۳۸۱.

المصباح ذکر کرده همسر امام مهدی (علیه السلام) «یکی از دختران ابوشیب است»^۱ و میرزای نوری در کتاب «النجم الثاقب» این نقل را آورده اما گفته از دختران ابولهیب است، یعنی از نسل اوست. متن کلام او:

«هفتم: شیخ کفعمی در مصباح خود نقل کرده همسر امام مهدی (علیه السلام) یکی از دختران ابولهیب است.»^۲

در اینجا تعیین نسب همسر امام مهدی (علیه السلام) برای ما اهمیت ندارد؛ بلکه فقط این نکته برای ما مهم است که آن حضرت (علیه السلام) در زمان غیبتش متأهل است، همان طور که شیخ کفعمی ذکر کرده؛ و روشن است این موضوع تابع اجتهاد و نظر شخصی نیست تا بتوان گفت شیخ کفعمی تیری در تاریکی انداخته است؛ بلکه این موضوع تنها از طریق خبر ثابت می شود و حتماً شیخ کفعمی به چیزی دست یافته که به ما نرسیده است یا ما به آن دست نیافته ایم؛ زیرا عالمی پارسا و ثقة همچون شیخ کفعمی نمی تواند بدون هیچ دلیلی به وجود همسر برای امام مهدی (علیه السلام) تصریح کند، به خصوص با توجه به این که او این مطلب را بدون اشاره به این که یک احتمال یا نظریه ای ضعیف^۳ است ذکر کرده، بلکه آن را همانند ذکر همسران سایر ائمه (علیهم السلام) گفته است.

در خصوص تعداد فرزندان امام مهدی (علیه السلام)، شیخ کفعمی گفته است: «علم آن نزد خداست»^۴ و وجود ذریه برای امام مهدی (علیه السلام) در زمان غیبتش را نفی نکرده، بلکه تعداد آنها را به علم خدا واگذار کرده است؛ و طبیعتاً تا زمانی که از خانواده آن حضرت (علیه السلام) خبر ندهد به همین صورت است.

۱. المصباح، کفعمی: ص ۶۹۲، تصحیح شیخ حسین اعلمی، مؤسسة اعلمی، چاپ دوم، ۱۴۲۴ق/ ۲۰۰۳م.

و در چاپ دارالمرتضی، بیروت، چاپ جدید، ۱۴۲۸ق/ ۲۰۰۷م: ص ۷۳۲ تا ۷۳۴.

۲. النجم الثاقب: ج ۲، ص ۷۱.

۳. قول مرجوح.

۴. المصباح، کفعمی: ص ۶۹۲، تصحیح شیخ حسین اعلمی، مؤسسة اعلمی، چاپ دوم، ۱۴۲۴ق/ ۲۰۰۳م.

حدیث بیست و چهارم

در روایتی از مفضل بن عمر از امام صادق (علیه السلام) درباره امر قائم (علیه السلام) آمده است: ... مفضل پرسید: با اهل مکه چه می کند؟ امام فرمود: «با حکمت و موعظه حسنه آنها را دعوت می کند؛ پس آنها اطاعتش می کنند و او مردی از اهل بیتش را در میان آنها جانشین قرار می دهد و به سوی مدینه حرکت می کند...»^۱

این روایت تصریح می کند امام مهدی (علیه السلام) در آغاز قیام شریفش برای اهل مکه مردی از اهل بیتش را جانشین قرار می دهد. اهل بیت امام مهدی (علیه السلام) عترتش هستند، و این نشان می دهد ذریه امام مهدی در آغاز قیام امام مهدی (علیه السلام) به عنوان مردانی صالح برای رهبری و ولایت حضور دارند که البته باید پیش از قیام مقدسش متولد شده باشند.

در روایتی طولانی از علی بن حسین (علیه السلام) درباره قائم (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «او زیر درخت سمره می نشیند. جبرئیل به شکل مردی از قبیله کلب نزد او می آید و می پرسد: ای بنده خدا، چه چیزی تو را اینجا نشانده است؟ پاسخ می دهد: ای بنده خدا، من منتظرم تا وقت عشا برسد و پس از آن به مکه بروم، و دوست ندارم در این گرما راه بیفتم. سپس جبرئیل می خندد. وقتی می خندد متوجه می شود او جبرئیل بوده است. [جبرئیل] دست او را می گیرد و با او دست می دهد و به او سلام می کند و به او می گوید برخیز. سپس اسبی به نام بُراق برای او می آورد و او سوار آن می شود و به کوه رضوی می رود؛ جایی که محمد و علی می آیند و برای او پیمان نامه ای می نویسند تا آن را برای مردم بخواند. سپس به مکه می رود و مردم در آنجا گرد می آیند. مردی از او برمی خیزد و ندا می دهد: ای مردم، این همان کسی است که در جست و جویش بودید و به سراغ شما آمده است. شما را به همان چیزی دعوت می کند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شما را به آن دعوت کرده بود. آنها برمی خیزند، و او نیز برمی خیزد و می گوید:

ای مردم، من فلانی فرزند فلانی هستم، من پسر پیامبر خدا هستم، شما را به همان چیزی دعوت می‌کنم که پیامبر خدا شما را به آن دعوت کرده بود...»^۱

این فرمایش حضرت (علیه السلام): «مردی از او برمی‌خیزد» یعنی مردی از امام مهدی (علیه السلام)؛ یعنی از نسل امام مهدی (علیه السلام)؛ و این معنا به خصوص وقتی واضح می‌شود که این روایت را با دیگر روایات مقایسه و آنچه را در تفسیر آنها نوشتیم بررسی کنیم.

حدیث بیست و پنجم

شیخ طوسی: و توقيع [دست‌نوشت] شریفی برای قاسم بن علاء همدانی وکیل حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) آمد؛ با این مضمون که مولایمان امام حسین (علیه السلام) در روز پنجشنبه سوم شعبان متولد شد، پس آن روز را روزه بگیر و این دعا را بخوان:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْمَوْلُودِ فِي هَذَا الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ بِشَهَادَتِهِ قَبْلَ اسْتِهْلَالِهِ
وَوِلَادَتِهِ بَكْتُهُ السَّمَاءُ وَمَنْ فِيهَا وَالْأَرْضُ وَمَنْ عَلَيْهَا وَلَمَّا يَطُأُ لَبَتَيْهَا قَتِيلِ الْعَبْرَةِ
وَسَيِّدِ الْأُسْرَةِ الْمَمْدُودِ بِالنُّصْرَةِ يَوْمَ الْكَرَّةِ الْمُعَوِّضِ مِنْ قَتْلِهِ أَنَّ الْأَيِّمَةَ مِنْ نَسْلِهِ وَ
الْشَّفَاءَ فِي تُرْبَتِهِ وَالْفَوْزَ مَعَهُ فِي أَوْبَتِهِ وَالْأَوْصِيَاءَ مِنْ عِتْرَتِهِ بَعْدَ قَائِمِهِمْ وَغَيْبَتِهِ،
حَتَّى يَذْرُكُوا الْأَوْتَارَ وَيَثَارُوا الثَّارَ وَيَرْضُوا الْجَبَّارَ وَيَكُونُوا خَيْرَ أَنْصَارٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ
مَعَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ... وَاجْعَلْنَا مِمَّنْ يَسْلَمُ لِأَمْرِهِ وَيَكْثُرُ الصَّلَاةُ عَلَيْهِ عِنْدَ
ذِكْرِهِ وَ عَلَى جَمِيعِ أَوْصِيَائِهِ وَأَهْلِ أَصْفِيَائِهِ الْمَمْدُودِينَ مِنْكَ بِالْعَدَدِ الْاِثْنَى عَشَرَ
الْجُومِ الزُّهْرِ وَ الْحَجَجِ عَلَى جَمِيعِ الْبَشَرِ...»^۲ «خدایا، از تو می‌خواهم به حق

۱. بحار الانوار: ج ۵۲، ص ۳۰۶.

۲. مصباح المتعبد: ص ۸۲۶؛ مختصر بصائر الدرجات: ص ۳۴ و ۳۵؛ مزار، مشهدی: ص ۳۹۷ و ۳۹۸؛

مولود در این روز که پیش از طلوع و ولادتش - وعده شهادتش داده شد، آسمان و هرکه در آن است و زمین و هرکه بر آن است بر او گریست، درحالی که هنوز قدم در جهان نگذاشته بود، کشته‌ای که برایش گریسته می‌شود، سرور خاندان، مددیافته به یاری در روز بازگشت، پاداش شهادتش این که امامان از نسل اویند، و شفا در تربت اوست و پیروزی با اوست هنگام بازگشتش، و اوصیا از خاندان او هستند پس از قائمشان و غیبت او، تا انتقام گیرند و خون‌خواهی نمایند، و جبار را خشنود سازند و بهترین یاران دین حق شوند؛ درود خدا بر ایشان همگام با رفت‌وآمد شب و روز... و ما را از کسانی قرار بده که به فرمانش تسلیم می‌شوند و هنگام بردن نامش صلوات بسیار بر او می‌فرستند و نیز بر همه جانشینان و خاندان برگزیده‌اش، آن یاری‌شدگان از سوی تو به عدد دوازده، آن ستارگان درخشان، و حجت‌های الهی بر تمام بشر...»

حمل این عبارت‌ها بر غیر از فرزندان امام مهدی (علیه السلام) ممکن نیست؛ چراکه امام عسکری (علیه السلام) می‌فرماید: «و اوصیا از خاندانش پس از قائمشان و غیبت او.» یعنی اوصیای پس از امام مهدی و غیبت او، از نسل امام حسین (علیه السلام) و نیز از نسل قائم (علیه السلام) هستند که آخرین نفر از نه نفر از فرزندان حسین (علیه السلام) است؛ پس عبارت «پس از قائمشان و غیبتش» دلیلی محکم برای این است که منظور، فرزندان امام مهدی (علیه السلام) و اوصیا - مهدیون (علیه السلام) است.^۱

اقبال الاعمال، ابن طاووس، ج ۳، ص ۳۰۳ و ۳۰۴؛ مصباح، کفعمی: ص ۵۴۳؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۹۴ و ۹۵، و ج ۹۸ ص ۳۴۷.

۱. از کتاب وصیت و وصی احمد الحسن (علیه السلام).

حدیث بیست و هشتم

شیخ علی یزدی حائری در کتاب الزام الناصب گفته است: از سید ثقه جلیل فقیه سید نعمت‌الله جزائری رحمته الله در یکی از تألیفاتش، از ابن عباس - در حدیثی طولانی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است:

«... به او فرمود: «راست گفتی؛ هرچه می‌خواهی بپرس.» گفت: ای امیرالمؤمنین، مرا از این فرمایش حق تعالی آگاه کن: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾^۱ (ما آن را در شب قدر نازل کردیم). امام علیه السلام فرمود: «بله ای "بیّهس"، از شخص دیگری غیر از من هم پرسیده‌ای؟» گفت: آنها کرامتی ندارند، و این علمی است که جز نبی یا وصی آن را نمی‌داند. امام علیه السلام فرمود: «اما فرمایش حق تعالی: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ (ما آن را در شب قدر نازل کردیم)، نور بر دنیا نازل شد.» گفت: چگونه نازل شد؟ امام علیه السلام فرمود: «هنگامی که پروردگار بر عرش مستقر شد، خواست روشنایی^۲ با نور ما روشن شود و نور ما از نور اوست؛ پس خداوند به نور فرمان داد سخن بگوید؛ پس نور در اطراف عرش سخن گفت و ملائکه به واسطه آن آگاه شدند، پس به دلیل شیرینی سخن نور ما برای او به سجده درافتادند. به همین دلیل "قدر" نامیده شد؛ زیرا از آن ما و از آن دوستداران ماست، و هیچ نصیبی برای غیر ما در آن نیست. نور ما نزد عرش بود همچون سپیده‌دمان درخشان و رو به فزونی، و فرشتگاه به ما درود می‌فرستادند. هنگامی که خداوند آدم را آفرید، سرش را بلند کرد و به نور ما نگاه کرد و گفت: خدای من و سرور من، نور آنها از چه زمانی زیر عرش تو بوده است؟ خداوند تبارک و تعالی فرمود: ای آدم، از قبل از این که تو را بیافرینم، و بیست و چهار هزار سال [قبل از این که] آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها و دریاها و بهشت و جهنم را بیافرینم، و تو در برخی از انوار آنها بودی. هنگامی که آدم علیه السلام به

۱. قدر: ۱.

۲. ضوء.

۹۶ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) - چهل حدیث درباره مهدیون و فرزندان قائم (علیه السلام)

دنیا فرود آمد دنیا تاریک بود. آدم (علیه السلام) گفت: به اذن پروردگارشان. آیا می دانی این چه اذنی بود؟» گفت: نه.

امام (علیه السلام) فرمود: «خداوند متعال به جبرئیل نازل کرد: ای پروردگار، تو را به حق محمد و علی سوگند می دهم نوری را که از آن من بود بازگردان. پس خداوند تبارک و تعالی آن را به دنیا فرود آورد، و آدم (علیه السلام) با نور ما منور شد؛ و به این دلیل [این شب] "قدر" نامیده شد. پس از آن که آدم (علیه السلام) در دنیا باقی ماند و چهارصد سال در آن زندگی کرد، خداوند تابوتی از نور بر او نازل کرد که دوازده در داشت، و هر دری وصی قائمی داشت که به سیره انبیا رفتار می کرد. آدم (علیه السلام) گفت: ای پروردگار، اینها کیستند؟ خداوند عزوجل فرمود: ای آدم، اولین انبیا تو هستی، و دومین نوح، و سومین ابراهیم، و چهارمین موسی، و پنجمین عیسی، و ششمین محمد خاتم الانبیاست؛ اما اوصیا، اولین آنها شیت پسر توس، دومین سام پسر نوح، سومین اسماعیل پسر ابراهیم، چهارمین یوشع بن نون، پنجمین شمعون صفا، و ششمین علی بن ابی طالب (علیه السلام)، و آخرین آنها قائم از فرزندان محمد است که به وسیله او دینم را بر همه ادیان غالب می گردانم، حتی اگر مشرکان را خوش نیاید. آدم (علیه السلام) آن تابوت را به شیت سپرد و آدم قبض روح شد. به همین دلیل است که خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ * وَمَا أَذْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ * لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾^۱ (ما آن را در شب قدر نازل کردیم * و تو چه می دانی شب قدر چیست؟ * شب قدر بهتر از هزار ماه است)؛ و خداوند نور ما را به دنیا نازل کرد تا مؤمنان از نور ما روشنایی بگیرند و کافران نابینا شوند.

اما این فرمایش حق تعالی: ﴿تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ﴾^۲ (فرشتگان نازل می شوند)، وقتی خداوند محمد (صلی الله علیه و آله) را مبعوث کرد همراه او تابوتی از دُر سفید فرستاد که دوازده در داشت و در آن تابوت نوشته ای سفید بود که اسامی دوازده نفر بر آن نوشته شده بود. آن را به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عرضه داشت و از جانب پروردگارش به او امر فرمود حق برای آنهاست و آنها انوار هستند.» پرسید:

۱. قدر: ۱ تا ۳.

۲. قدر: ۴.

ای امیرالمؤمنین، آنها چه کسانی هستند؟ فرمود: «من و فرزندانم حسن و حسین، و علی بن حسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی و محمد بن حسن صاحب الزمان، صلوات الله علیهم اجمعین؛ و بعد از آنها پیروان و شیعیان ما هستند که به ولایت ما اقرار دارند و ولایت دشمنان ما را انکار می کنند».

و این فرموده خداوند: «مَنْ كُلَّ أَمْرٍ سَلَامٌ»^۱ (سلام است از هر امری) به این معناست که از طرف هر که در آسمان هاست و هر که در زمین است صبح و شام تا روز قیامت به ما درود فرستاده می شود. این نور ذریه من است؛ و دنیا تا سپیده دم تا روز قیامت از نور ما روشن می شود»^۲.

این روایت اشاره می کند به استمرار تنزیل در شب قدر بر پیروان و شیعیان اهل بیت (علیهم السلام) که به ولایت اهل بیت (علیهم السلام) اقرار دارند؛ و این شیعیان، اولیا مہدیون- از ذریه امام مہدی (علیهم السلام) هستند که پس از پدرشان (علیهم السلام) رهبری امت را به عهده می گیرند؛ و روایت زیر دلیل بر این ادعاست:

از ابوبصیر نقل شده است، گفت: به امام صادق جعفر بن محمد (علیهم السلام) گفتم: ای پسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، از پدرت (علیهم السلام) شنیدم فرمود: بعد از قائم (علیهم السلام) دوازده مہدی خواهد بود. امام فرمود: «ایشان (علیهم السلام) فرمود دوازده مہدی و نفرمود دوازده امام؛ بلکه آنان گروهی از شیعیان ما هستند که مردم را به ولایت ما و شناخت حق ما دعوت می کنند...».

امام (علیهم السلام) در این روایت آنها را با همان وصفی توصیف کرده است که در روایت قبلی آمده بود: «و بعد از آنان یعنی پس از ائمه معصوم- پیروان و شیعیان ما هستند که به ما اقرار دارند و ولایت دشمنان ما را انکار می کنند».

پس اعتقاد بر این است که حکومت بعد از امام مہدی (علیهم السلام) برای مدت طولانی ادامه خواهد

۱. قدر: ۴.

۲. الزام الناصب في إثبات الحجة الغائب، شیخ علی یزدی حائری: ج ۱، ص ۱۰۰ و ۱۰۱.

داشت؛ حال در این دوره، نزول ملائکه در شب قدر بر چه کسی خواهد بود؟ بنابراین نمی‌توان معنای روایت اول را جز بر ذریه امام مهدی (علیه السلام) حمل کرد؛^۱ همان افرادی که در روایات «ائم» و «قوام» توصیف شده‌اند.

حدیث بیست و هفتم

علامه مجلسی گفته است: در دعا‌های روز عرفه از کتاب اقبال الاعمال، زیارتی جامع برای زیارت از راه دور یافتیم که از امام صادق (علیه السلام) روایت شده، و شایسته است هر روز اهل بیت (علیهم السلام) با آن زیارت شوند... (و در آن می‌فرماید): «... سلام بر تو ای مولای من، ای حجت بن حسن، صاحب الزمان؛ درود و سلام خدا بر تو و بر عترت طیب و طاهرت. ای آقایان من، در ریختن بار گناه و خطاهایم شفیعان من باشید. به خدا ایمان آوردم و به آنچه بر شما نازل شد؛ و آخرین شما را دوست دارم همان‌گونه که اولین شما را دوست می‌دارم؛ و از جبت و طاغوت و لات و عزی دوری جستم. ای آقایان من، در صلح با آن که با شما در صلح باشد و در جنگ با آن که با شما در جنگ باشد، دشمنم با آن که با شما دشمنی ورزد و دوستم با آن که با شما دوستی کند، تا روز قیامت. خداوند ستم‌کنندگان بر شما و غاصبان حق شما را لعنت کند، و شیعیان و پیروان و اهل مذهب آنان را [نیز] لعنت کند؛ من از آنان به‌سوی خدا و به‌سوی شما بیزاری می‌جویم.»^۲

در این دعا به سلام بر عترت امام مهدی (علیه السلام) تصریح شده است؛ و عترت یک مرد شامل ذریه و اهل بیت اوست. با جمع این دعا با بقیه دعاها و روایاتی که به ذریه امام مهدی (علیه السلام)

۱. از کتاب پاسخ قطعی به منکران ذریه قائم (علیه السلام).

۲. بحار الانوار: ج ۹۸، ص ۳۷۵؛ مستدرک الوسائل: ج ۱۰، ص ۳۶۹ تا ۳۷۱، ح ۱۲۲۰۰؛ جامع احادیث الشیعة: ج ۱۲، ص ۲۹۴ و ۲۹۵.

تصریح دارند مشخص می شود عترت امام مهدی حجت بن حسن علیه السلام همان مهدیون دوازده گانه از ذریه آن حضرت علیه السلام هستند.

حدیث بیست و هشتم

سید بن طاووس می گوید: روز جمعه روز صاحب الزمان علیه السلام و به اسم اوست؛ و روزی است که آن حضرت (عجل الله فرجه) در آن ظهور می کند. به آن بزرگواران علیهم السلام عرض می کنم: دوستدار شما تا آخرین لحظه حیات / و زائر شما هستم حتی اگر مرکبم از پا درآید

«سلام بر تو ای حجت خدا در زمینش، سلام بر تو ای چشم خدا در میان مخلوقاتش، سلام بر تو ای نور خدا که هدایت یافتگان با آن هدایت می شوند و کار مؤمنان با آن گشایش می یابد، سلام بر تو ای پاک سرشت ترسان، سلام بر تو ای ولی ناصح، سلام بر تو ای کشتی نجات، سلام بر تو ای چشمه حیات، سلام بر تو، خداوند بر تو و بر خانواده پاک و طاهرت سلام و درود فرستد. سلام بر تو، خداوند یاری و ظهور امرت را که وعدهات داده است تعجیل فرماید، سلام بر تو ای مولای من که من غلام شما هستم، آگاه به اولین شما و عارف به آخرین شما، به وسیله تو و به وسیله اهل بیت به سوی خداوند تقرب می جویم، و ظهور تو و ظهور حق به دستان تو را انتظار می کشم. از خدا می خواهم بر محمد و آل محمد درود فرستد و مرا از منتظران تو و پیروان و یاوران تو در مقابل دشمنانت، و از شهدای در رکابت در شمار اولیای قرار دهد. ای آقای من! سلام و صلوات خدا بر تو و بر آل بیت تو. امروز جمعه است، روزی که در آن ظهور تو و فرج مؤمنان با دستان تو و قتل کافران با شمشیر تو انتظار می رود، و من -ای مولای من- در این روز مهمان شما و پناهنده به شما هستم، و تو ای مولای من کریم هستی، و تو فرزند کریمان و مأمور به مهمان نوازی و پناه دادن هستی؛ پس مرا مهمان نوازی

کن و پناهم بده. سلام و درود خدا بر تو و بر اهل بیت پاک و طاهر تو.»^۱

میرزای نوری در استدلال خود برای وجود فرزندی برای امام مهدی (علیه السلام) در کتاب النجم الثاقب: جلد ۲، صفحه ۷۰، گفته است:

«سوم: در زیارت مخصوصی که در روز جمعه خوانده می شود و سید رضی الدین علی بن طاووس در کتاب «جمال الاسبوع» نقل کرده است: سلام و صلوات خدا بر تو و بر آل بیت پاک و طاهر تو؛ و در جایی دیگر از آن کتاب آورده است: «صلوات خداوند بر تو و بر خاندان تو در این روز جمعه؛ و در انتهای آن گفته است: «صلوات خداوند بر تو و بر اهل بیت پاک و طاهر تو.»»

«آل» و «اهل بیت» امام مهدی (علیه السلام)، فرزندان او هستند که همان طور که توضیحش داده شد- مهدیون، آن اوصیا و حجت ها هستند.

روایت زیر به وضوح قبیله ای را ذکر می کند که از ذریه امام مهدی (علیه السلام) هستند:

حسین بن حمدان خصیعی گفت: در حدیثی صحیح از رسول خدا (ص) آمده است: «حضرت (ص) در محراب خود نشسته بود درحالی که چهره اش همچون ماه شب چهارده می درخشید، و در اطرافش جمعی از انصار و مهاجرین و مؤمنان به نبوتش بودند. زید بن حارثه و سعد بن مالک گفتند: ای رسول خدا، دیروز از شما شنیدیم امروز درباره حسین بن علی و پدرش امیرالمؤمنین (علیه السلام) چیزی خواهید فرمود. حضرت (ص) فرمود: «زمانی خواهد آمد که از قبایل و نسل فرزندان حسین، امامی ظهور می کند که به او محمد بن حسن بن علی گفته می شود؛ و زمانی خواهد آمد که قبیله ای از نسل او ظهور می کند که تعدادشان قابل شمارش نیست. آنها در دست های شان شمشیرهای برنده دارند، و کلاه های جنگی داوودی بر سر، و لباس های عدنانی به تن دارند؛ و آنان برای یاری و نصرت فرزندان حسین قیام می کنند؛ گویی آنها با ما هستند، و گویی به آنها می نگریم که با شعارهایشان در خیابان های کوفه پیش می روند،

و خون خواه حسین بن علی و پدرش امیرالمؤمنین هستند.»^۱

این فرموده حضرت ﷺ «و زمانی خواهد آمد که قبیله ای از نسل او ظهور می کند»، به امام محمد بن حسن مهدی ﷺ بازمی گردد، و شاید این فرمایش: «تعدادشان قابل شمارش نیست»، اشاره ای باشد به جهل و ناآگاهی مردم از نسب آنها در غیبت امام مهدی ﷺ، به دلیل سرّی و پنهان بودن امام مهدی ﷺ و هرآنچه به ایشان ﷺ مربوط می شود، در هماهنگی با هدف از غیبت و حفظ هویت آن؛ در غیر این صورت چگونه ممکن است قبیله ای وجود داشته باشد که تعدادشان قابل شمارش نباشد، به ویژه در زمان های اخیر؟! و خدا داناست.

حدیث بیست و نهم

سیوطی در کتاب «العرف الوردی» به نقل از سالم بن ابوجعد^۲ گفته است: «مهدی بیست و یک سال یا بیست و دو سال خواهد ماند؛ سپس بعد از او شخص دیگری خواهد آمد که او صالح است و چهارده سال خواهد ماند؛ و سپس بعد از او شخصی دیگر خواهد آمد که او صالح است و نه سال خواهد ماند.»^۳

این خبر تأیید می کند پس از امام مهدی ﷺ، امامان و حجت های خواهند بود و آنها همان طور که روایات متعددی بیان کرده اند- مهدیون هستند. مستند نبودن این خبر به رسول خدا محمد ﷺ، به دلیل موافقت با روایات و این که از اخبار آخرالزمان است- که به طور معمول بر شنیده ها استوار است- ضرری به آن نمی رساند.

۱. الهدایة الكبرى، حسین بن حمدان خصبی (نسخه کامل و تحقیق شده): ص ۵۳۱، تحقیق شیخ مصطفی صبحی

خضر حمصی، اعلی للمطبوعات، بیروت، لبنان، چاپ اول، ۱۴۳۲ق / ۲۰۱۱م.

۲. از ثقات تابعین، و از رجال صحیحین. رک: میزان الاعتدال ذهبی: ج ۲، ص ۱۰۹، شماره ۳۰۴۵.

۳. العرف الوردی فی أخبار المهدی، سیوطی: حدیث شماره: ۲۵۱.

قاضی نعمان مغربی گفته است: از روایت دغشی - که به ابو حارث می‌رسد - نقل شده است، گفت: «مهدی و پس از او هفت نفر از فرزندان او خواهند بود، که همه آنها صالح‌اند و مانندشان دیده نشده است.»^۱

و این خبر نیز وجود امامان و حجت‌هایی پس از امام محمد بن حسن عسکری (علیه السلام) را تأیید می‌کند، به همان نحو که در خبر قبلی آمده است؛ با این تفاوت که این خبر تصریح می‌کند آنان از فرزندان آن حضرت (علیه السلام) هستند. ذکر عدد «هفت» در این خبر به معنای حصر نیست، بلکه ممکن است این هفت نفر ویژگی خاصی داشته باشند، همان‌طور که در خبر به این خصوصیت اشاره شده است: «مانندشان دیده نشده است.»

حدیث سیام

شیخ طوسی در کتاب غیبت: فضل بن شاذان، از اسماعیل بن عیاش^۱، از اعمش^۲، از

۱. شیخ علی نمازی شاهرودی در مستدرکات علم رجال الحدیث: ج ۱، ص ۶۵۷ و ۶۵۸ او را ذکر کرده و گفته است: «اسماعیل بن عیاش: او را ذکر نکرده‌اند. او در طریق مفید بوده است: از یحیی بن هاشم غسانی، از او، از معاذ بن رفائه حدیث شریفی درباره فضائل نقل شده است. (جد: ج ۴۰، ص ۴۱؛ و کمبا: ج ۹ ص ۴۳۶، امالی مفید: مج ۱۰ ص ۵۳). او همچنین در طریق روایت صدوق در کتاب خصال، باب الستة فی حدیثین، و در غط: ص ۲۸۹، از فضل بن شاذان، از او، از اعمش ذکر شده است. او همچنین در طریق روایت نعمانی از ابراهیم بن حسین بن ظهیر، از او، از اعمش قرار دارد، همان‌طور که در ابراهیم ذکر شد. از خطیب روایت اهل حمص، علی^{علیه السلام} را نکوهش می‌کردند تا زمانی که اسماعیل (یعنی ابن عیاش) در میان آنها ظاهر شد و فضایل او را برایشان روایت کرد؛ پس آنها از این کار دست کشیدند.»

لازم به ذکر است بزرگ‌ترین علمای مذهب مثل شیخ مفید، شیخ صدوق و شیخ طوسی (رحمهم الله) به این فرد اعتماد داشته‌اند. علاوه بر این روایات فراوان او درباره فضائل اهل بیت^{علیهم السلام} نشان‌دهنده وثاقت و اعتدال اوست، حتی اگر گفته شود او از اهل سنت بوده است. افرادی از اهل سنت هستند که شیعه به وثاقت آنها اتفاق نظر دارد و به آنها اعتماد می‌کند؛ افرادی مثل اصم‌بن حوشب، فضیل بن عیاض، و یحیی بن سعید قطان، که نجاشی آنها را توثیق کرده است، و همچنین افرادی دیگر.

چند روایت از او در فضائل اهل بیت^{علیهم السلام} را ذکر می‌کنم:

اسماعیل بن عیاش حمصی، از سدی، از ابن عباس، از پیامبر^{صلی الله علیه و آله} نقل کرده است، فرمود: «هرکس دوست دارد به آن شاخه یاقوت سرخی که خداوند برای پیامبرش در بهشت عدن غرس کرده است چنگ بزند باید به محبت علی بن ابی طالب تسک جوید.» (شرح احقاق الحق، سید مرعشی: ج ۱۷، ص ۱۷۷)

اسماعیل بن عیاش، از عبدالرحمن بن زیاد آفریقایی، از مسلم بن یسار نقل کرده است که رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} فرمود: «حسن و حسین سروران جوانان اهل بهشت هستند، و پدرشان از آنها برتر است.» (شرح احقاق الحق، سید مرعشی: ج ۲۳، ص ۸۱)؛ و روایات بسیار دیگر.

۲. او سلیمان بن مهران، معروف به «اعمش» است. آنچه این موضوع را به‌طور یقینی تأیید می‌کند روایت او از ابووائل یعنی شقیق بن سلمه است. این دو هم‌عصر بوده، و اعمش اغلب از او روایت می‌کرده است. در یکی از اخبار، «شقیق بن سلمه» «اعمش» را مخاطب قرار می‌دهد و او را به نامش «سلیمان» صدا می‌زند و می‌گوید: ای سلیمان.

اعمش روایت کرده است: شقیق بن سلمه به من گفت: «ای سلیمان، ای کاش مرا می دیدی وقتی از خالد بن ولید در روز بزاخه فرار می کردیم، که از شتر افتادم و نزدیک بود گردنم بشکند؛ و اگر در آن روز مرده بودم به جهنم می رفتم.» (المصنف، ابن ابی شیبہ کوفی: ج ۸، ص ۴۵)

همچنین گفته است: «از شقیق شنیدم می گفت: در آن روز یازده ساله بودم.» (المصنف، ابن ابی شیبہ کوفی: ج ۸، ص ۴۵).

شیخ علی نمازی نیز این لقب اعمش را به سلیمان بن مهران اختصاص داده و در فصل القاب غیر منسوب گفته است: «اعمش: او سلیمان بن مهران است.» (مستدرکات علم رجال الحدیث: ج ۸، ص ۵۲۸، شماره ۱۷۷۸۲)؛ و در نقد الرجال نوشته تفرشی نیز این چنین آمده است.

شیخ طوسی او را در کتاب رجال خود در بخش اصحاب امام صادق (علیه السلام): ص ۲۱۵ به شماره ۲۸۳۴ ذکر کرده و گفته است: «سلیمان بن مهران، ابو محمد اسدی، مولای آنها، معروف به اعمش، کوفی است.»

محقق خویی نیز او را در معجم رجال الحدیث: ج ۹، ص ۲۹۴ و ۲۹۵، شماره ۵۵۱۸ توثیق کرده است. شیخ علی نمازی شاهرودی نیز او را در مستدرکات علم رجال الحدیث: ج ۴، ص ۱۵۰ و ۱۵۱، شماره ۶۶۲۳ توثیق کرده است.

ابووائل^۱، از حذیفه بن یمان^۱ نقل کرده است، گفت: شنیدم رسول خدا ﷺ مهدی را ذکر کرد و

۱. شیخ طوسی او را در کتاب رجال خود: ص ۶۸، به شماره ۶۱۸ ذکر کرده و گفته است: «شقیق بن سلمه، کنیه اش ابووائل است.»

شیخ علی نمازی شاهرودی نیز او را در مستدرکات علم رجال الحديث: ج ۴، ص ۲۱۸، به شماره ۶۸۹۲ ذکر کرده و گفته است: «شقیق بن سلمه: کنیه اش ابوداک است. او از اصحاب امیر المؤمنین (علیه السلام) بود، همان طور که در رجال شیخ آمده است. مامقانی گفته است: ظاهر نشان می دهد او امامی بوده، و در جنگ صفین حضور داشته است. ابن عبد البر، ابن منده و ابونعیم او را از صحابه بر شمرده اند. گفته اند: او حصیری از نی داشت که در آن زندگی می کرد و چهارپایش نیز با او بود. وقتی به جنگ می رفت آن را خراب می کرد، و وقتی باز می گشت آن را دوباره می ساخت. او در سال ۹۹ ق درگذشت.»

خطیب تبریزی در کتاب «الإكمال في أسماء الرجال: ص ۲۰۵ و ۲۰۶» درباره او گفته است: «شقیق بن ابی سلمه: او شقیق بن ابی سلمه، و کنیه اش ابووائل اسدی است. او زمان پیامبر ﷺ را درک کرد اما از ایشان (علیه السلام) چیزی نشنید. او گفته است: قبل از این که پیامبر ﷺ مبعوث شود من ده ساله بودم و در بیابان برای خانواده ام گوسفند می چراندم. او از بسیاری از صحابه از جمله عمر بن خطاب و ابن مسعود روایت کرده است، و از نزدیکان ابن مسعود و از بزرگان اصحاب او بود. او احادیث بسیاری روایت کرده، و ثقه و حجت است. او در زمان حجاج درگذشت، و گفته شده در سال ۹۹ ق فوت کرده است.»

محمد جعفر بن محمد طاهر خراسانی کرباسی در کتاب إکلیل المنهج في تحقیق المطلب: ص ۵۷۰، به شماره ۱۹۸ گفته است: «شقیق بن سلمه: تابعی کوفی، و کنیه اش ابووائل بود. او از عابدان اهل کوفه بود، و پس از واقعه جمجمه (جمجمه ها) درگذشت.»

محمد حیات انصاری در کتاب معجم الرجال و الحديث: ج ۱، ص ۹۳ گفته است: «شقیق بن سلمه اسدی، ابووائل، کوفی، در سال ۸۲ ق فوت کرده است. ابن سعد گفته است: او ثقه و بسیار حدیث گو بود. عجلی گفته است: او کنیه اش ابووائل، و از اصحاب عبدالله بصری، و مردی صالح بود. ابن معین گفته است: ثقه است، و نیازی به تحقیق درباره اش نیست. ابن عبد البر گفته است: همه بر وثاقت او اتفاق نظر دارند. او پیامبر ﷺ را درک کرد اما آن حضرت (علیه السلام) را ندید. او از علی (علیه السلام)، حذیفه، ابن مسعود، معاذ، سعد و سه نفر دیگر، و از عده ای روایت کرده است؛ و اعمش، حبیب، عاصم، معلی، منصور و زبید یامی از او روایت کرده اند. از جمله روایات او، حدیثی است که طبرانی نقل کرده است.»

بله، گفته شده او برای جنگ با امیر المؤمنین (علیه السلام) با خوارج خارج شد، اما گفته شده او پیش از جنگ توبه کرد و بازگشت، همان طور که ابراهیم بن محمد تقفی در کتاب الغارات: ج ۲، ص ۹۴۷ ذکر کرده است: «از جمله آنها ابووائل شقیق بن سلمه بود که عثمانی بود و علیه علی (علیه السلام) سخن می گفت. گفته شده است او هم نظر با خوارج بود. در این اختلافی نیست که او با خوارج خارج شد، و سپس توبه کرد و به سوی علی (علیه السلام) بازگشت. خلف بن خلیفه روایت کرده است که

ابووائل گفت: ما چهار هزار نفر بودیم که علی به مقابله با ما آمد و آن قدر با ما صحبت کرد تا دو هزار نفر از ما بازگشتند. «در هر صورت او در حدیث ثقه بوده است، همان طور که برخی از علما به آن تصریح کرده اند. همچنین روایات او که به فضائل اهل بیت (علیهم السلام) اشاره دارد به وثاقت او دلالت می کنند؛ و در اینجا یکی از این روایات را ذکر می کنم:

اعمش، از ابووائل شقیق بن سلمه، از ام سلمه روایت کرده است، گفت: «حسن و حسین در حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) در خانه من بازی می کردند. جبرئیل (علیه السلام) نازل شد و گفت: ای محمد، امت تو بعد از تو فرزندت را می کشند و با دستش به حسین اشاره کرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) گریه کرد و او را در آغوش گرفت. سپس گفت: "این تربت را نزد تو ودیعه می گذارم." پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن تربت را بویید و فرمود: "وای از کرب وبلا." ام سلمه گفت: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: "ای ام سلمه، وقتی این تربت به خون تبدیل شد بدان پسر من کشته شده است." ام سلمه آن تربت را در ظرفی قرار داد و هر روز به آن نگاه می کرد و می گفت: روزی که این تربت به خون تبدیل شود روز بزرگی خواهد بود.» (الاکمال فی أسماء الرجال، خطیب تبریزی: ص ۲۰۶)

۱. شیخ طوسی در کتاب رجال خود، در بخش اصحاب امیرالمؤمنین (علیه السلام): ص ۶۰، به شماره ۵۱۱، او را ذکر کرده و گفته است: «حذیقه بن یمان عسبی، او را در شمار انصار برشمرده اند، و از ارکان چهارگانه به شمار آمده است.»

شیخ علی نمازی شاهرودی در مستدرکات علم رجال الحدیث: ج ۲، ص ۳۱۸، به شماره ۳۲۲۱، درباره او گفته است: «حذیقه بن یمان عسبی، ابو عبد الله: از کسانی است که امام صادق و امام رضا (علیهم السلام) او را از مؤمنانی برشمرده اند که بعد از پیامبرشان تغییر نکردند و دینشان را دگرگون نکردند و ولایتشان بر ما واجب است. در "مستدرک سفینه" در بخش "جفن" (ظرف غذای آسمانی) ذکر کردیم او از کسانی است که از ظرف غذایی که از سوی خداوند برای پیامبر و اهل بیتش (علیهم السلام) نازل شده بود خورده است؛ و او بود که به ربیعہ سعدی گفت: قسم به آن که جان من در دست اوست اگر همه اعمال اصحاب محمد (صلی الله علیه و آله) از زمانی که خداوند محمد را مبعوث کرد تا روز قیامت در یک کفه ترازو قرار گیرد و عمل علی در کفه دیگر، عمل علی (علیه السلام) بر تمام اعمال آنها برتری دارد... تا آخر روایت. (جد: ج ۳۹ ص ۳؛ و کمبا: ج ۹ ص ۳۴۷)؛ و او کسی بود که آیه بهشت و جهنم را برایش بیان کرد و گفت: این سخنی کوتاه از بسیار، و جامع برای همه امور توست؛ این که آیه بهشت در این امت آن کسی است که غذا می خورد و در بازارها راه می رود. ربیعہ گفت: به او گفتم: پس آیه بهشت را برای من بیان کن تا از آن پیروی کنم، و آیه جهنم را بگو تا از آن پرهیز کنم. او گفت: قسم به کسی که جان حذیفه در دست اوست، آیه بهشت و هدایت کنندگان به آن تا روز قیامت، امامان از آل محمد (علیهم السلام) هستند، و آیه جهنم و دعوت کنندگان به آن تا روز قیامت دشمنان آنها هستند.»

خوبی او را در معجم رجال الحدیث: ج ۵، ص ۲۲۶ و ۲۲۷، به شماره ۲۶۲۶ ذکر کرده و گفته است: «حذیقه بن یمان، ابو عبد الله: او در کوفه ساکن بود و چهل روز پس از بیعت با امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مدائن درگذشت. او از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود. شیخ طوسی در کتاب رجال خود او را در شمار اصحاب علی (علیه السلام) ذکر کرده و گفته است: حذیقه بن یمان عسبی؛ او در شمار انصار بوده و از ارکان چهارگانه به شمار آمده است. برقی نیز او را در شمار اصحاب رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) آورده و گفته او در شمار انصار بوده است. او از کسانی بود که بر روش پیامبرشان باقی ماندند و نه دگرگون کردند و نه

فرمود: «با او بین رکن و مقام بیعت می‌شود. اسم او احمد و عبدالله و مهدی است؛ پس این سه اسم‌های او هستند.»^۱

پیش‌تر گفته شد هرکدام از حجت‌ها از ذریه امام مهدی علیه السلام با عنوان «مهدی» و «قائم» توصیف می‌شوند؛ و با توجه به این نکته متوجه می‌شویم «مهدی» در روایت قبلی غیر از محمد بن حسن عسکری علیه السلام است؛ زیرا اگر اسم‌های ذکر شده در وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای اولین مهدیون از ذریه امام مهدی علیه السلام (احمد) با این اسم‌ها مقایسه کنیم، همان نام‌هایی را خواهیم یافت که در این روایت آمده‌اند، و این ثابت می‌کند او همان احمد، وصی امام مهدی علیه السلام است:

«او سه اسم دارد: اسمی مانند اسم من و اسم پدرم که عبدالله و احمد است، و اسم سوم مهدی است.»

«اسم او احمد و عبدالله و مهدی است؛ پس این سه اسم‌های او هستند.»

از این روایت و سایر روایات مشخص می‌شود وصی امام مهدی علیه السلام از نقش بزرگ و عظیمی قبل از قیام امام مهدی علیه السلام برخوردار است؛ و بنده این موضوع را به تفصیل در کتاب «پژوهشی درباره شخصیت یمانی موعود، جلد اول» بیان کرده‌ام.

سید بن طاووس از کتاب «الملاحم» بطائنی نقل کرده است^۲، گفت: و این همان چیزی

تغییری دادند، همان‌طور که درباره جندب بن جناده بیان شد. او از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده، و ربیعہ سعدی از او روایت کرده است. (تفسیر قمی: سورة واقعه، در تفسیر آیه ﴿وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ﴾). کشی در شرح حال ابو ایوب انصاری گفته است: «و از فضل بن شاذان درباره ابن مسعود و حذیفه پرسیده شد؛ گفت: حذیفه مانند ابن مسعود نبود؛ زیرا حذیفه رکن بود و ابن مسعود با قوم درآمیخت و با آنها پیوند داشت، و به آنها متمایل شد و با آنها موافقت کرد.»

۱. غیبت، شیخ طوسی: ص ۴۷۰، و ص ۴۵۴.

۲. کتاب «الملاحم» نوشته حسن بن علی بن ابوحزمه بطائنی؛ و سید بن طاووس تصریح کرده این کتاب را دیده و این

۱۰۸ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) - چهل حدیث درباره مهدیون و فرزندان قائم (علیه السلام)

است که لفظ به لفظ از نسخه‌ای قدیمی در خزانه (کتابخانه) مشهد امام کاظم (علیه السلام) ذکر کرده، و همانی است که ما از ابوبصیر از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده‌ایم، گفت: فرمود: «خداوند جلیل‌تر و باعظمت‌تر از آن است که زمین را بدون امام عادل رها کند.» عرض کردم: فدایتان شوم، به من از چیزی خبر دهید که خیالم آسوده شود. فرمود: «ای ابومحمد! مادام که فرزندان بنی‌فلان بر تخت سلطنت تکیه زده‌اند امت محمد (صلی الله علیه و آله) فرج و گشایشی نخواهد داشت. وقتی دولت آنها منقرض شود خداوند به مردی از ما اهل‌بیت برای یاری امت محمد (صلی الله علیه و آله) اذن می‌دهد. او با پرهیزگاری سیر می‌کند، و به هدایت عمل می‌کند، و در حُکمش رشوه نمی‌گیرد. به خدا قسم من او را به اسم خودش و اسم پدرش می‌شناسم. سپس آن مرد با گردن ستر که یک خال [برجسته] و دو خال [مسطح] دارد، آن عادل حافظ آنچه به امانت سپرده شده برای ما می‌آید و زمین را پر از عدل و داد می‌کند همان‌طور که فاجران آن را پر از ظلم و ستم کرده‌اند.»^۱

این فرمایش امام (علیه السلام): «وقتی دولت آنها منقرض شود خداوند به مردی از ما اهل‌بیت برای یاری امت محمد (صلی الله علیه و آله) اذن می‌دهد. او با پرهیزگاری سیر می‌کند، و به هدایت عمل می‌کند، و در حُکمش رشوه نمی‌گیرد. به خدا قسم من او را به اسم خودش و اسم پدرش می‌شناسم»، به وجود مردی از اهل‌بیت (علیه السلام) قبل از قیام امام مهدی (علیه السلام) دلالت می‌کند، و چون از اهل‌بیت (علیه السلام) است پس باید از اهل‌بیت امام مهدی (علیه السلام) باشد؛ یعنی از ذریه و حتی از اوصیای آن حضرت (علیه السلام)، نه این که صرفاً از ذریه و منتسب به اهل‌بیت (علیه السلام) باشد؛ و وقتی این روایت را با روایاتی که به این موضوع اشاره می‌کنند در کنار یکدیگر قرار دهیم این معنا استوارتر می‌شود، مثل روایت وصیت که تصریح می‌کند وصی امام مهدی (علیه السلام) اولین مؤمنان است، و بنده در کتاب «وصی و

روایت را بدون واسطه از آن نقل کرده است. آقابزرگ طهرانی در الذریعه: ج ۲۲، ص ۱۸۸، شماره ۶۶۲۵ گفته است: «[الملاحم] اثر بطائی؛ او حسن بن علی بن ابوحزمه است. در الاقبال" در "۱۳ / ۱۶۲" روایتی از آن نقل شده: "زمین از امام عادل خالی نمی‌شود..." گفته است: "و این نسخه‌ای قدیمی در خزانه مشهد الکاظم (علیه السلام) است." پس به نظر می‌رسد در آن عصر مشهد کاظمیه، کتابخانه‌ای داشته است.»

۱. اقبال الاعمال: ج ۳، ص ۱۱۶؛ بحار الانوار: ج ۵۲، ص ۲۶۹.

وصیت» بیان کردم این تعبیر یعنی او اولین مؤمن به امام مهدی (علیه السلام) در زمان ظهور و قیام مقدسش است. همچنین روایت قبلی که می‌فرماید: «**با او بین رکن و مقام بیعت می‌شود. اسم او احمد و عبدالله و مهدی است؛ و این سه نام‌های اوست.**» زیرا این مهدی که بین رکن و مقام با او بیعت می‌شود همان مهدی اول از ذریه امام مهدی (علیه السلام) است، به خصوص بعد از مقایسه اسم‌های او در این روایت با روایت وصیت مقدس، که هر دو روایت برای او سه اسم ذکر کرده‌اند: «احمد و عبدالله و مهدی.»

این موضوع با روایت زیر نیز تأیید می‌شود که تصریح می‌کند «فرزند صاحب وصیت‌ها» پیش از قیام امام مهدی (علیه السلام) موجود است، و بیان خواهد شد صاحب وصیت‌ها چه کسی است و فرزند او چه کسی است.

همچنین این موضوع با آنچه حذلم‌بن بشیر از زین العابدین (علیه السلام) روایت کرده است نیز تأیید می‌شود:

شیخ طوسی: از حذلم‌بن بشیر روایت شده است، گفت: به علی بن حسین (علیه السلام) عرض کردم خروج مهدی را برای من توصیف کنید، و نشانه‌ها و علامت‌های آن را به من معرفی بفرمایید. فرمود: «**پیش از خروج او، مردی است به نام "عوف سلمی" در سرزمین جزیره، که محل زندگی او تکریت است و در مسجد دمشق کشته می‌شود. خروج "شعیب بن صالح" از سمرقند خواهد بود. سپس سفیانی ملعون از "سرزمین خشک" خروج می‌کند و او از فرزندان "عتبه بن ابوسفیان" است. وقتی سفیانی ظاهر می‌شود مهدی مخفی می‌گردد و سپس بعد از آن- خروج می‌کند.**»^۱

«این روایت به روشنی دلالت می‌کند به این که مهدی (علیه السلام) قبل از خروج سفیانی از وادی خشک، موجود و ظاهر است؛ درحالی که روایات متواتر بیان می‌کنند سفیانی یکی از نشانه‌های قبل از قیام امام مهدی (علیه السلام) است و این که او به مدت چند ماه قبل از امام خروج

می‌کند. پس این مهدی که قبل از سفیانی ظاهر شده چه کسی است؟

گمان نمی‌کنم پاسخ چندان دشوار باشد بعد از این که دانستیم زمینه‌سازی از نسل امام مهدی (علیه السلام) وجود دارد که از اهل بیت (علیهم السلام) و او نیز به «مهدی» توصیف شده است.^۱

از ابوسعید خدری روایت شده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «از ماست قائم، از ماست منصور، از ماست سفاح، و از ماست مهدی. اما قائم، خلافت به او می‌رسد بدون این که قطره‌ای خون ریخته شود. اما منصور، هیچ پرچمی به او نمی‌رسد. اما سفاح، او خون و مال [را به فراوانی] می‌ریزد. اما مهدی، زمین را پر از عدل می‌کند همان طور که از ظلم پر شده است.»^۲

نکته‌ای که در این حدیث برای ما مهم است این است که این روایت به دو شخصیت تصریح می‌کند: «قائم و مهدی»، و هر کدام از دیگری متفاوت است و وظیفه‌ای متفاوت از دیگری دارد. خلافت به قائم می‌رسد بدون این که قطره‌ای خون بریزد و ظاهر آن به حجت بن حسن عسکری (علیه السلام) دلالت می‌کند، اما مهدی در اینجا می‌تواند به مهدی اول از ذریه امام مهدی (علیه السلام) اشاره داشته باشد که وظیفه زمینه‌سازی برای پدرش و انجام جنگ‌ها و معرکه‌ها و کشتن مفسدان را به دستور پدرش (علیه السلام) به عهده می‌گیرد.

حدیث سی و یکم

نعیم بن حماد مروزی، با سند خود از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت کرده است، فرمود: «هنگامی که سفیانی سپاهی را به سوی مهدی گسیل می‌دارد در بیداء برایشان خسف رخ خواهد داد [و در زمین فرومی‌روند] که خبرش به شام می‌رسد. آنها به خلیفه خود می‌گویند مهدی خروج

۱. پژوهشی درباره شخصیت یمانی موعود: ج ۱.

۲. کنز العمال، متقی هندی: ج ۱۴، ص ۲۷۰، شماره ۳۸۶۸۸، تاریخ مدینه دمشق: ج ۳۲، ص ۳۰۲.

کرد؛ با او بیعت کن و تحت فرمان او برو که در غیر این صورت تو را می کشیم. پس برای بیعت به سوی او می فرستند. مهدی می رود تا به بیت المقدس می رسد. خزائن به او تحویل داده می شود، و عرب و عجم و «اهل حرب» و روم و غیر ایشان بدون هیچ جنگی به اطاعت او درمی آیند؛ تا این که مسجدهایی در قسطنطنیه و جاهای دیگر بنا می کند و قبل از آن مردی از اهل بیتش بر اهل مشرق خروج می کند، شمشیر را هشت ماه به دوش می کشد؛ می کشد و مثله می کند و به سوی بیت المقدس می رود؛ پس به آنجا نمی رسد تا این که بمیرد.»^۱

«این روایت چیز جدیدی به ما تحفه می دهد؛ این که این مرد مشرقی از اهل بیت امام مهدی (علیه السلام) است، و می دانیم اهل بیت امام مهدی (علیه السلام) در عصر ظهور حتماً باید از نسل و ذریه اش باشند؛ پس گریزی نیست از این که بگوییم این مرد از نسل امام مهدی (علیه السلام) است؛ و روایت بیان می کند او زمینه ساز اصلی مشرقی و صاحب حماسه هاست... بلکه تمام روایاتی که توصیف می کنند این زمینه ساز از آل محمد یا از اهل بیت (علیهم السلام) است، ناگزیر باید معنایشان این باشد که او از نسل امام مهدی (علیه السلام) و به خصوص از اوصیاست؛ زیرا خصوصیت «اهل بیت» به هرکسی که به امیرالمؤمنین (علیه السلام) منتسب باشد صدق نمی کند؛ به خصوص وقتی صفات و مسئولیت او را در روایات در نظر داشته باشیم؛ و می دانیم آخرین امام از دوازده امام (علیهم السلام)، امام مهدی حجت بن حسن (علیه السلام) است، و این مرد غیر از اوست؛ زیرا این روایت می فرماید او قبل از امام خروج می کند و از اهل بیتش است؛ و اگر به وصیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هنگام وفاتش و روایات دیگر مراجعه کنیم مصداقی برای این مرد پیدا نمی کنیم به جز مهدی اول (احمد) از نسل امام مهدی (علیه السلام) که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) او را به عنوان اولین ایمان آورندگان، و این که او را وصی امام و اولین مهدیون (علیهم السلام) توصیف فرموده است.»^۲

۱. کتاب الفتن، نعیم بن حماد: ص ۲۱۶؛ الملاحم والفتن، ابن طاووس: ب-۱۳۳، ص ۱۳۶؛ کنز العمال: ج ۱۴، ص ۵۸۹، ح ۳۹۶۶۹؛ شرح احقاق الحق، سید مرعشی: ج ۱۳، ص ۳۱۳؛ معجم احادیث الإمام المهدی (علیه السلام): ج ۳، ص ۱۱۹.

۲. پژوهشی درباره شخصیت یمانی موعود: ج ۱.

حدیث سی و دوم

شیخ طوسی در کتاب غیبت: فضل بن شاذان از حسن بن محبوب از عمرو بن ابی مقدم^۱، از جابر جعفری روایت کرده است، گفت: شنیدم امام باقر (علیه السلام) می فرمود: «به خدا مردی از ما اهل بیت بعد از مرگش ۳۰۰ سال بر زمین حکومت می کند، و ۹ سال به آن اضافه شود.» گفتم: چه وقت؟ فرمودند: «بعد از مرگ قائم.» عرض کردم: و قائم چقدر در عالم خود می ماند؟ فرمود: «نوزده سال از روز قیامش تا مرگش. سپس منتصر خروج می کند و خون حسین و یارانش را طلب می کند و می کشد و اسیر می کند تا سفاح خروج کند.»^۲

این روایت از حکومت مردی از اهل بیت (علیهم السلام) به مدت ۳۰۹ سال بعد از مرگ امام مهدی (علیه السلام) خبر می دهد؛ و ثابت شده است حکومت و خلافت و امامت بعد از امام مهدی حجت بن حسن (علیه السلام) در ذریه آن حضرت (علیه السلام) یعنی دوازده مهدی خواهد بود. بنابراین این مرد که به مدت ۳۰۹ سال حکومت خواهد کرد حتماً باید یکی از مهدیون از ذریه امام مهدی (علیه السلام) باشد.

شیخ نعمانی هم این روایت را با سند صحیح از جابر بن یزید جعفری نقل کرده است؛ به صورت زیر:

از جابر جعفری روایت شده است، گفت: شنیدم امام محمد باقر (علیه السلام) می فرمود: «به خدا مردی از ما اهل بیت بعد از مرگش ۳۰۰ سال بر زمین حکومت می کند، و ۹ سال به آن اضافه شود.» گفتم: چه وقت؟ فرمود: «بعد از مرگ قائم.» عرض کردم: و قائم چقدر در عالم خود می ماند؟ فرمود: «نوزده سال از روز قیام تا روز مرگش.»^۳

۱. توثیق او پیش تر آمد.

۲. غیبت: ص ۴۷۸ و ۴۷۹.

۳. کتاب غیبت، نعمانی: ص ۳۵۴.

و دلیل برای این که این مرد یکی از مهدیون از ذریهٔ امام مهدی علیه السلام است روایت زیر است:

شیخ طوسی با سند خود از ابوجارود نقل کرده است، گفت: ابوجعفر امام باقر علیه السلام فرمود:

«قائم علیه السلام مدت ۳۰۹ سال به مقدار سال هایی که اصحاب کهف در غار خفته بودند حکومت می کند و زمین را پر از عدل و قسط می کند، همان طور که پر از ظلم و ستم شده بود. خداوند مشرق ها و مغرب های زمین را برای او می گشاید، و او مردم را می گشاید تا جز دین محمد باقی نماند، و به روش سلیمان بن داوود عمل می کند.»^۱

این روایت تصریح می کند قائم علیه السلام ۳۰۹ سال حکومت می کند و او همان کسی است که مدت ۳۰۹ سال بعد از وفات امام مهدی علیه السلام حکومت خواهد کرد. او از ذریهٔ امام مهدی حجت بن حسن علیه السلام است و این در حالی است که بیشتر روایات تصریح می کنند خود امام مهدی علیه السلام نوزده سال یا هفت سال - که معادل هفتاد سال از سال های ماست - حکومت خواهد کرد.

و ما سخن امام صادق علیه السلام را فراموش نمی کنیم که فرموده است: «... اگر ما دربارهٔ مردی از خودمان چیزی گفتیم و در فرزندش، یا فرزند فرزندش بود آن را انکار نکنید.»^۲

۱. غیبت، شیخ طوسی: ص ۴۷۴.

۲. کافی: ج ۱، ص ۵۳۵.

حدیث سی و سوم

شیخ مفید^۱: فضل بن شاذان^۲، از معمر بن خلاد^۳، از امام کاظم (علیه السلام) روایت کرده است،

۱. شیخ مفید در کتاب «الارشاد» اندکی قبل از این روایت، به راه دسترسی خودش در نقل روایت از فضل بن شاذان اشاره کرده، و سپس به همین بسنده کرده و سند خود را با فضل بن شاذان آغاز کرده است. راه او به شرح زیر است: شیخ مفید (رحمه الله) گفته است: «ابو الحسن علی بن بلال مهلبی به من خبر داد و گفت: محمد بن جعفر مؤدب به من گفت: از احمد بن ادریس، از علی بن محمد بن قتیبه، از فضل بن شاذان...»

شرح حال رجال سند او به شرح زیر است:

الف. ابوالحسن علی بن بلال مهلبی: نجاشی در کتاب رجال خود: ص ۲۶۵، به شماره ۶۹۰، او را توثیق کرده و گفته است: «علی بن بلال بن ابو معاویه، ابو الحسن مهلبی ازدی، شیخ اصحاب ما در بصره، ثقة، و بسیار حدیث شنیده و نقل کرده است. او کتاب‌هایی تألیف کرده است، از جمله: کتاب المتعة، کتاب المسح علی الرجلین، کتاب المسح علی الخفین، کتاب البیان عن خیرة الرحمن فی ایمان اُبی طالب و آباء النبی (ص)». محمد بن محمد و احمد بن علی بن نوح از کتاب‌های او به ما خبر دادند.»

علامه حلی نیز او را در خلاصة الأقوال: ص ۱۸۷ توثیق کرده و گفته است: «علی بن بلال بن ابو معاویه، ابوالحسن مهلبی ازدی، شیخ اصحاب ما در بصره، ثقة، و بسیار حدیث شنیده و نقل کرده است.»

ب. محمد بن جعفر مؤدب: محقق خویی او را در معجم رجال الحدیث: ج ۱۶، ص ۱۸۸، به شماره ۱۰۴۳۳ توثیق کرده و گفته است: «محمد بن جعفر مؤدب: ثقة است؛ زیرا او از مشایخ نجاشی است. نجاشی در شرح حال حسین بن محمد بن سماعه از او یاد کرده است...» (مراجعه کنید به رجال نجاشی: ص ۴۰ و ۴۱، شماره ۸۴، شرح حال حسن بن محمد بن سماعه ابومحمد کندی)

ج. احمد بن ادریس: نجاشی در رجال خود: ص ۹۱ و ۹۲، به شماره ۲۲۸، او را توثیق کرده و گفته است: «احمد بن ادریس بن احمد، ابوعلی اشعری قمی، ثقة، فقیهی از اصحاب ما، بسیار حدیث نقل کرده، و روایت او صحیح است. او کتاب "النوادر" را دارد که چند تن از اصحاب ما آن را از احمد بن جعفر بن سفیان نقل کرده‌اند. احمد بن ادریس در قرعا در سال ۳۰۶ ق در راه مکه و در مسیر کوفه درگذشت.»

می‌گوییم: وثاقت و جلالت او مورد توافق است.

د. علی بن محمد بن قتیبه: شیخ طوسی او را در رجال خود: ص ۴۲۹، به شماره ۶۱۵۹، ذکر کرده و گفته است: «علی بن محمد قتیبی، شاگرد فضل بن شاذان، مردی نیشابوری، فاضل.»

نجاشی نیز او را در رجال خود: ص ۲۵۹، به شماره ۶۷۸، ذکر کرده و گفته است: «علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری (ابوعمر و کشی در کتاب الرجال به او اعتماد کرده‌اند)، ابوالحسن، شاگرد فضل بن شاذان و راوی کتاب‌های اوست. او کتاب‌هایی دارد، از جمله: کتابی که شامل ذکر مجالس فضل با اهل خلاف و مسائل اهل بلاد است. حسین به ما خبر داد و گفت: احمد بن جعفر به ما خبر داد و گفت: احمد بن ادريس از او از کتابش به ما خبر داد.» علامه حلی او را در بخش اول خلاصة الأقوال - که مربوط به موثقین و معتمدین است - ذکر کرده، و ابن داوود نیز در رجال خود چنین کرده است.

علامه حلی در خلاصة الأقوال: ص ۱۷۷ گفته است: «علی بن محمد بن قتیبه، معروف به قتیبی نیشابوری، ابوالحسن، شاگرد فضل بن شاذان، فاضل. ابوعمر و کشی در کتاب الرجال به او اعتماد کرده است.»

محقق بحرانی در الحدائق الناضرة: ج ۶، ص ۴۸ از او دفاع کرده و گفته است: «از کشی در کتاب الرجال فهمیده می‌شود او از مشایخی بوده که کشی بسیار از آنها نقل کرده است. به همین دلیل برخی از مشایخ معاصر ما درباره سخن سید در این مقام چنین نوشته‌اند: علامه در خلاصة الأقوال در شرح حال یونس بن عبدالرحمن، دو سند را که در آن علی بن محمد بن قتیبه وجود دارد صحیح شمرده است. کشی نیز در کتاب مشهور خود در علم رجال بسیار از او روایت کرده است. بنابراین بعید نیست به حدیث او اعتماد کنیم؛ زیرا او از مشایخ معتبر کشی بوده که حدیث را از آنها برگرفته است. پوشیده نیست تفاوت میان او و عبدالواحد بن عبدوس، قضاوتی است بدون دلیل روشن؛ و پرسش درباره تفاوت این دو بجاست، بلکه در واقع این شخص برای اعتماد، سزاوارتر است. نباید گمان کرد علامه او را در بخش اول خلاصة (رجال علامه حلی) آورده، و نیز نباید به صرف صحیح شمردن حدیث او در شرح حال یونس اعتماد کرد. پس درنگ کن و منصفانه ببندیش." پایان. می‌گوییم: آنچه شیخ مذکور ما علیه السلام ذکر کرده این مطلب را تأیید می‌کند که علامه در کتاب «المختلف» پس از آن که حدیث افطار با چیز حرام را ذکر می‌کند، فقط از جهت عبدالواحد بن عبدوس در صحت حدیث توقف کرده و گفته او ثقة بوده و حدیث صحیح است؛ و این نشان می‌دهد علامه، "علی بن محمد بن قتیبه" را نیز توثیق کرده، چرا که پوشیده نیست او نیز در سند حدیث به همراه عبدالواحد آمده است.»

شیخ علی نمازی شاهرودی او را در مستدرکات علم رجال الحديث: ج ۵، ص ۴۶۵ و ۴۶۶، به شماره ۱۰۴۶۸ توثیق کرده و گفته است: «علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری، ابوالحسن قتیبی: شاگرد فضل بن شاذان، فاضل، همان طور که شیخ در رجال خود گفته است. به طور کلی او راوی کتاب‌های فضل و معتمد او و معتمد کشی در کتاب رجال است. علامه و دیگران او را از معتمدین شمرده‌اند؛ بنابراین ضعف سخن کسانی که او را تضعیف کرده‌اند، و کوتاهی سخن کتاب‌های «الوجیزة» و «البلغة» که او را ممدوح دانسته‌اند آشکار می‌شود؛ و نظر کسانی که او را ثقة دانسته‌اند مانند شیخ امین کاظمی در المستدرکات و فاضل جزایری، که مامقانی آن را نقل کرده و به آن متمایل شده است. قوت بیشتری دارد.»

۱. وثاقت و جلالت او مورد توافق است و توثیق او قبلاً نقل شد.

۱۱۶ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) - چهل حدیث درباره مهدیون و فرزندان قائم (علیه السلام)

فرمود: «گویا پرچم‌های سبز رنگی را می‌بینم که از مصر می‌آیند، تا به شامات می‌رسند و به‌سوی فرزند صاحب وصیت‌ها هدایت می‌شوند.»^۲

ابتدا باید وصیت‌ها و صاحبشان را بشناسیم تا بتوانیم فرزند او را بشناسیم؛

پس می‌گوییم: وصیت‌ها جمع وصیت است و از «وصایا» نیز به‌عنوان جمع آن استفاده می‌شود؛ و منظور از «وصیت‌ها» وصایای انبیا و وصیت رسول خدا محمد (صلی الله علیه و آله) و وصیت‌های ائمه طاهر و میراث‌هایشان (علیهم السلام) است. وصیت‌های انبیا را رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به ارث برد و آنها را برای علی (علیه السلام) به میراث گذاشت، و امامی به امامی دیگر آن را به ارث بردند تا به امام مهدی (علیه السلام) رسید؛ پس اکنون نزد امام مهدی (علیه السلام) محفوظ هستند، زیرا ایشان (علیهم السلام) امام و حجت خدا بر تمام مخلوقات است.

و دلیل برای این موضوع:

روایت زیر به این مطلب دلالت می‌کند: از درست‌بن ابومنصور نقل شده است که او از ابا الحسن اول پرسید: آیا ابوطالب حجت بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود؟ فرمود: «نه، ولی او امانت‌دار وصیت‌ها بود؛ پس آن را به پیامبر سلام بر او و خاندانش سپرد.» راوی می‌پرسد: آیا با وجود این که با آن وصیت برای خود ابوطالب استدلال می‌شد آن را به او سپرد؟ فرمود: «اگر برای او برهان و حجت اقامه می‌شد آن را تقدیم پیامبر (صلی الله علیه و آله) نمی‌کرد.» راوی می‌گوید: و وضعیت ابوطالب چگونه بود؟ فرمود: «به پیامبر (صلی الله علیه و آله) اقرار کرد و به ایشان ایمان آورد و وصیت‌ها را به او سپرد و از دنیا رفت.»^۳

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هزار باب حلال و حرام به

۱. نجاشی در کتاب رجال خود: ص ۴۲۱، به شماره ۱۱۲۸، او را توثیق کرده و گفته است: «معمربن خلادبن ابوخلاد،

ابوخلاد بغدادی، ثقة است و از امام رضا (علیه السلام) روایت کرده است. او کتابی به نام الزهد دارد...»

۲. الإرشاد، شیخ مفید: ج ۲، ص ۳۷۶.

۳. کافی: ج ۱، ص ۴۴۵.

من آموخت و از آنچه بوده است و از آنچه تا روز قیامت خواهد آمد [به من آموخت]. از هر باب آن هزار باب باز می‌شود. اینها هزار هزار باب هستند؛ تا آنجا که من علم منایا و وصایا و فصل الخطاب را می‌دانم.»^۱

سلمان محمدی علیه السلام گفته است: «... بدانید نزد علی بن ابی طالب علیه السلام منایا و بلایا، و میراث وصایا، و فصل الخطاب هست...»^۲

در یکی از نامه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام به معاویه آمده است: «... ای معاویه! آیا غیر از خدا، پروردگار دیگری را می‌جویی، یا کتابی غیر از کتاب او... یا حکمی غیر از حکم او را می‌خواهی، یا امامی غیر از ما مستحفظین می‌طلبی؟ امامت از آن ابراهیم و نسل اوست و مؤمنان پیرو آنها هستند...»^۳

امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: «... و به‌راستی شش چیز به من داده شده است: علم منایا و بلایا و وصایا و فصل الخطاب، و نیز من صاحب کَرَّت‌ها و دولت دولت‌ها هستم، و من صاحب عصا و میسم و جنبنده‌ای هستم که با مردم سخن می‌گوید.»^۴

از جمله القاب زین‌العابدین علیه السلام: «... وصی وصیت‌کنندگان، و نگهدارنده وصایای فرستادگان...»^۵

پس علم وصایا نزد ائمه است، و آنها محافظ و نگهدارنده آن هستند، و به همین دلیل می‌بینیم رسول خدا صلی الله علیه و آله امام مهدی علیه السلام را در وصیت خود به‌عنوان «مستحفظ از آل محمد» توصیف کرده است: «... زمانی که وفات او فرارسید آن را به فرزندش "محمد" که مستحفظ

۱. بصائر الدرجات، صفار: ص ۳۲۵.

۲. بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۷۹.

۳. مصباح البلاغة (مستدرک نهج البلاغة)، میرجهانی: ج ۴، ص ۶۸؛ بحارالانوار: ج ۳۳، ص ۱۳۸.

۴. کافی: ج ۱، ص ۱۹۷ و ۱۹۸.

۵. بحارالانوار: ج ۴۶، ص ۴.

از آل محمد (علیهم السلام) است بسیار...»

امام صادق (علیه السلام) نیز ایشان را «الحافظ لما استودع» توصیف فرموده است: «...آن حافظ آنچه به امانت نهاده شده، زمین را پر از عدل و داد می کند همان طور که فاجران آن را از ظلم و ستم پر کرده اند.»^۱

از آنچه تقدیم نمودیم برای ما روشن می شود صاحب وصیت ها امام مهدی (علیه السلام) است؛ پس معنی «فرزند صاحب وصیت ها» می شود فرزند امام مهدی (علیه السلام)، و این فرزند پرچم ها را به سوی ایشان هدایت و از ایشان پیروی و اطاعت می کند.^۲

حدیث سی و چهارم

داستان جزیره خضراء^۳: این جزیره جایی است که فرزندان امام مهدی (علیه السلام) و شیعیان شان در آن زندگی می کنند. خبر این جزیره طولانی است و توسط عده ای از علما تأیید و روایت شده است.^۴ این داستان وجود ذریه برای امام مهدی (علیه السلام) را در دوران غیبت کبرا ثابت می کند و

۱. بحار الانوار: ج ۲۵، ص ۲۶۹.

۲. از کتاب پژوهشی درباره شخصیت یمانی موعود: ج ۱.

۳. این داستان به طور کامل همراه با اثبات و دفع شبهات درباره اش در کتاب النجم الثاقب اثر میرزای نوری: جلد ۲، صفحات ۱۷۲ تا ۲۱۴ حکایت سی و هفتم آمده است.

۴. سید یاسین موسوی، محقق کتاب النجم الثاقب، درباره کسانی که این داستان را نقل کرده اند گفته است: «این داستان در کتاب های اصحاب قدیمی مشهور بوده، و مؤلف (علیه السلام) آنها را در تعلیقات خود پس از این حکایت ذکر کرده است. در اینجا فهرستی از افرادی که این داستان را نقل کرده اند تقدیم می کنم:

از جمله علامه شیخ عبدالله افندی، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء: ج ۴، ص ۳۷۶؛ شهید سوم علامه سید نورالله تستری، مجالس المؤمنین: ج ۱، ص ۷۸؛ شیخ علی حائری، الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب: ج ۲، ص ۸۵؛

مقدس اردبیلی، حدیقة الشیعة: ص ۷۲۹، اشاره‌ای به این داستان داشته و داستان مشابهی را در (ص ۷۶۵) ذکر کرده است؛ فیض کاشانی، نوادر الأخبار، کتاب أنباء القائم (علیه السلام)، ص ۳۰۰ چاپ تحقیق شده، و داستان اول را در همین کتاب در صفحه ۲۹۵ ذکر کرده است؛ شهید اول محمدبن مکی، همان‌طور که شهید سوم در مجالس المؤمنین: ج ۱، ص ۷۹ از او نقل کرده و گفته است: این داستان به تفصیل و با جزئیات توسط شیخ بزرگوار و شهید محمدبن مکی (قدس الله روحه) - که از مجتهدان بزرگان شیعه امامیه است - با سندی به آن شخص صالح روایت شده و در برخی از مجالس او ثبت شده است. سید اجل امیر شمس الدین محمد اسدالله شوشتری، همان‌طور که شهید سوم در مجالس المؤمنین: ج ۱، ص ۷۹ از او نقل کرده و گفته است: این داستان توسط سید اجل مقدم امیر شمس الدین محمد اسدالله شوشتری (رحمه الله) ... در قالب نامه‌ای در بیان حکمت و مصلحت غیبت امام صاحب الزمان (علیه السلام) نوشته شده است. سید هاشم بحرانی، تبصرة الولي في من رأى القائم المهدى، و حکایت قبلی آن؛ شیخ اسدالله تستری معروف به محقق کاظمی، کشف القناع عن وجوه حجة الإجماع: ص ۲۳۱، چاپ سنگی؛ و روایت را به شهید نسبت داده و گفته است: و همان‌طور که از او روایت شده در داستان معروف جزیره خضرا...؛ میر لوحی: کفاية المهتدى - نسخه خطی؛ علامه میرزا محمد رضا اصفهانی: تفسیر الأئمة لهداية الأمة، همان‌طور که محقق کاظمی در کشف القناع: ص ۲۳۱ و غیره به آن نسبت داده است؛ حر عاملی، إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۷، ص ۳۷۱، چاپ ترجمه شده؛ شیخ بیاضی، الصراط المستقیم في مستحق التقديم: ج ۲، ص ۲۶۴ تا ۲۶۶، خلاصه داستان قبلی را ذکر کرده است؛ محقق کرکی شیخ نورالدین علی بن حسین بن عبدالعالی متوفی سال ۹۴۰ ق که جزیره خضرا را ترجمه کرده و در هند به چاپ رسانده و به نام سلطان شاه طهماسب صفوی ثبت شده است. همان‌طور که محقق آقابزرگ طهرانی در الذریعة: ج ۴، ص ۹۳ و ۹۴ نقل کرده است؛ استاد بزرگ مؤسس مدرسه اصولی، وحید بهبهانی، که آن را در بحث استدلالی فقهی خود گنجانده و این نکته‌ای است که اعتبار و اعتماد ویژه‌ای به آن می‌بخشد، در حاشیه مدارک الأحکام در بحث نماز جمعه: ص ۲۲۱؛ شیخ اسدالله تستری، مقابس الأنوار: ص ۱۶، چاپ سنگی؛ سید شبربن محمد موسوی حویزی: "الجزيرة الخضراء" که رساله‌ای درباره داستان آن جزیره است، همان‌طور که محقق آقابزرگ طهرانی در الذریعة: ج ۵، ص ۱۰۵، به شماره ۴۴۴ ذکر کرده است؛ علامه خوانساری، روضات الجنات: ج ۴، ص ۲۹۸؛ شیخ علی اکبر نه‌اوندی متوفی سال ۱۳۶۹ ق: العبقري الحسان: ج ۲، ص ۱۲۷ تا ۱۳۰، چاپ سنگی؛ سید عبدالله شبر: جلاء العیون؛ و سید مهدی بحر العلوم صاحب کرامات و مقامات: الفوائد الرجالية: ج ۳، ص ۱۳۶.

و جماعت دیگری از آن بزرگان ممتاز، که فرصت پیگیری همه آنها در این مجال نمی‌گنجد، افزون بر کسانی که مؤلف (رحمه الله) در اینجا نام برده است، مانند هزارجریبی و دیگران.

و در کنار این نام‌هایی که در فهرست ناقلان این حکایت ثبت شده‌اند با وجود تفاوت سلیقه‌ها در میزان پذیرش آن - بالاترین درجه پذیرش، ادعای وحید بهبهانی در حاشیه‌اش بر «مدارک» است، آنجا که می‌گوید: از جمله آثار، حکایات مازندرانی است که به جزیره صاحب (علیه السلام) رسید، و این حکایت بر اختصاص دلالت دارد... (حاشیه بر مدارک: ص ۲۲۱).

نشان می‌دهد آنها یک شهر و حتی شهرهای متعددی دارند.

سیدبن طاووس درباره این داستان گفته است:

«روایتی با سند متصل یافتیم که می‌فرماید امام مهدی (صلوات الله علیه) فرزندی دارد که در اطراف سرزمین‌های دریاها حاکم هستند، و از صفات برجسته‌ای برخوردارند.»^۱
مدقق اردبیلی گفته است:

«داستانی غریب و روایتی عجیب که به‌ندرت به گوش رسیده، و در کتاب الاربعین که توسط یکی از بزرگ‌ترین نویسندگان و مجتهدان برجسته از علمای امت سیدالمرسلین و خدمتگزاران امیرالمؤمنین (علیه السلام) تصنیف شده آمده است. و از آنجا که این روایت به دست افراد کمی رسیده، با وجود طولانی بودنش، این اوراق را با نقل آن زینت می‌دهیم تا چشم سایر مؤمنان به‌وسیله‌اش روشن شود. عالم عامل، متقی فاضل محمدبن علی علوی حسینی آن را با سند متصل به احمدبن محمدبن یحیای انباری روایت کرده است.»^۲

میر محمد لوحی - معاصر علامه مجلسی - در کتاب «کفایة المهتدی فی معرفة المهدی» درباره خبر جزیره خضراء گفته است:

«و این از جمله اخبار معتبر نادر است که در آن از شهر شیعیان و جزیره خضراء و دریای سفید ذکر شده، و می‌فرماید صاحب الزمان (علیه السلام) چندین فرزند دارد؛ و ما با این حدیث صحیح در کتاب ریاض المؤمنین توفیق یافتیم.»^۳

عالم جلیل و دانشمند برجسته شیخ اسدالله کاظمینی در ابتدای کتاب «المقاییس» در ضمن توصیف فضایل محقق - صاحب شرایع - گفته است:

«... رئیس العلماء، حکیم الفقهاء، شمس الفضلاء، بدر العرفاء، که نام و علم او در

۱. جمال الاسبوع، سیدبن طاووس: ص ۳۱۰.

۲. مراجعه کنید به: النجم الثاقب، میرزای نوری: ج ۲، ص ۶۷ و ۶۸.

۳. نقل از میرزای نوری در کتاب النجم الثاقب: ج ۲، ص ۱۹۷.

داستان جزیره خضراء مورد توجه قرار گرفته است...»^۱

این که «کاظمینی» اسم محقق حلی را در داستان جزیره خضراء به عنوان مدحی برایش ذکر کرده به این معناست که او این داستان را صحیح و معتبر دانسته، و به همین دلیل به مضمون آن استدلال کرده است.

شهید سوم، قاضی نورالله رحمته الله در کتاب مجالس المؤمنین گفته است:

«... و در آنجا قیام می کند و یقیناً هر امری را که براساس مصلحت دینی درست می بیند انجام می دهد، همان طور که از داستان مشهور دریای سفید و جزیره مشهور دانسته می شود.»^۲

میرزای نوری در توضیح کلام شهید سوم قاضی نورالله گفته است:

«از این کلام شریف مشخص می شود این داستان در میان آن طبقه شناخته شده و مشهور بوده است، و احتمال می رود آنها این داستان را از طریق سند دیگری دریافت کرده باشند...»^۳

میرزای نوری رحمته الله در اثبات این داستان و اعتماد به آن سخنان بسیاری گفته است. به کتاب النجم الثاقب: ج ۲، ص ۱۷۲ تا ۲۱۴، حکایت سی و هفتم مراجعه کنید.

حدیث سی و پنجم

شیخ نعمانی: احمدبن محمدبن سعید به ما خبر داد: از این رجال چهارگانه [محمدبن

۱. نقل از میرزای نوری در کتاب النجم الثاقب: ج ۲، ص ۱۹۸.

۲. نقل از میرزای نوری در کتابش النجم الثاقب: ج ۲، ص ۱۹۸ و ۱۹۹.

۳. النجم الثاقب: ج ۲، ص ۱۹۹.

مفضل و سعدان بن اسحاق بن سعید و احمد بن حسین بن عبدالملک و محمد بن احمد بن حسن، از این محبوب، و محمد بن یعقوب کلینی ابوجعفر به ما خبر داد و گفت: علی بن ابراهیم بن هاشم به من گفت: از پدرش، گفت: محمد بن عمران به من گفت: احمد بن محمد بن عیسی به من گفت: و علی بن محمد و دیگری به ما گفتند: از سهل بن زیاد، همه از حسن بن محبوب، گفت: و عبدالواحد بن عبدالله موصلی به ما گفت: از ابوعلی احمد بن محمد بن ابوناشر، از احمد بن هلال و او از حسن بن محبوب و او از عمرو بن ابی مقدم، و او از جابر بن یزید جعفی، گفت: ابوجعفر محمد بن علی باقر (علیه السلام) درباره قیام قائم (علیه السلام) بین رکن و مقام فرمود: «... هرکس با من درباره کتاب خدا محاجه کند من سزاوارترین مردم به کتاب خدا هستم. بدانید هرکس با من درباره سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) محاجه کند من سزاوارترین مردم به سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هستم. هرکسی را که امروز سخن مرا می شنود به خدا سوگند می دهم حاضرین [از شما] به غایبیتان برسانند؛ و شما را به حق خدا و حق رسولش و حق خودم قسم می دهم زیرا مرا بر شما حق خویشاوندی رسول خداست که ما را کمک کنید و ما را در برابر کسانی که به ما ظلم می کنند حمایت کنید، که به راستی آنها ما را وحشت زده کردند و به ما ظلم کردند و ما از دیار خود و فرزندانمان تبعید شدیم، و به ما ستم شد و ما از حق خودمان منع شدیم، و اهل باطل به ما دروغ بستند. پس خدا را به یاد آورید درباره ما. ما را خوار نکنید و ما را یاری دهید تا خدا شما را یاری کند.»^۱

«این بیان و اعلانی از سوی امام مهدی (علیه السلام) در آغاز قیامش است، مبنی بر این که به سبب تعقیب از سوی ظالمان و جست و جو به دنبال آثار ایشان (علیه السلام) در هر زمان و هر مکان از خانه و فرزندان خود رانده شده است.

این قسمت از کلام حضرت: «و ما از خانه هایمان و فرزندانمان رانده شدیم» بیش از آن که بر پدرانش (علیه السلام) انطباق داشته باشد بر امام مهدی (علیه السلام) منطبق است؛ زیرا هرچند به ائمه (علیه السلام) ظلم شد و حقشان غصب شد ولی بیشترشان با فرزندانشان و در دیار خودشان

زندگی می کردند؛ و حتی اگر بگوییم این قسمت به تمام ائمه علیهم السلام تعلق دارد باز هم امام مهدی علیه السلام را نیز شامل می شود؛ زیرا ایشان علیه السلام نیز از ائمه علیهم السلام و گوینده کلام است؛ پس این کلام ابتدا به خودش و سپس بر ائمه دیگر صدق می کند.^۱

کسی که به مطلب گفته شده در قبل و بعد از عبارت «و از دیار و فرزندانمان رانده شدیم» دقت کند درمی یابد امام مهدی علیه السلام به طور خاص درباره خودش سخن می گوید.

در داستان دیدار حاج علی بغدادی با امام مهدی علیه السلام آمده است:

«... پس در راه به موضعی وسیع از جاده روبه روی شهر شریف کاظمین رسیدیم که دو طرف آن باغ هایی بود و در کناره راست آن جاده باغ های پیوسته ای از بغداد دیده می شد. ملکی متعلق به یکی از یتیمان سادات بود که حکومت آن را به زور غصب کرده و در آن جاده ساخته بود و اهل تقوا و ورع ساکن این دو شهر (بغداد و کاظمین) همیشه از رفتن در این جاده در محدوده آن قطعه زمین پرهیز می کردند. من آن حضرت یعنی امام مهدی علیه السلام را دیدم که در این محدوده راه می رود! عرض کردم: آقای من! این قسمت متعلق به یکی از یتیمان سادات است و تصرف در آن روا نیست. فرمود: **این متعلق به جدّم امیر مؤمنان علیه السلام و فرزندان و فرزندان ماست، و تصرف در آن برای دوستان ما حلال است...**»^۲

این فرمایش امام مهدی علیه السلام: «**این متعلق به جدّم امیر مؤمنان علیه السلام و فرزندان و فرزندان ماست**» به وضوح نشان می دهد ایشان علیه السلام به صورت ویژه به فرزندان و نسل خودش اشاره می فرماید، و دلیل آن این فرمایش ایشان است: «**این متعلق به جدّم امیر مؤمنان علیه السلام و فرزندان است**». و تمامی ذریّه امیرالمؤمنین علیه السلام را تا روز قیامت شامل می شود. بنابراین فرمایش ایشان علیه السلام پس از آن «**و فرزندان ماست**» به طور خاص به ذکر ذریّه خودش اشاره دارد، و از عموم ذریّه امیرالمؤمنین علیه السلام جدا می شود.

۱. پاسخ قاطع به منکران ذریّه قائم علیه السلام.

۲. مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی: ص ۵۲۵؛ دار المتقین، چاپ اول ۲۰۰۸ م/ ۱۴۲۸ ق، بیروت - لبنان.

حدیث سی و هشتم

سلیم بن قیس هلالی، از سلمان فارسی در حدیث طولانی از رسول خدا (ص) نقل کرده است: ... رسول خدا (ص) فرمود: «برادرم علی برترین اتمم است، و حمزه و جعفر، این دو پس از علی و پس از تو و پس از دو پسر من و دو نوهام حسن و حسین و پس از اوصیایم از فرزندان این فرزندم - رسول خدا با دستش به حسین اشاره کرد - برترین اتمم هستند، و مهدی از اینان است، و کسی که قبل از اوست از او برتر است. اولی برتر از بعدی است؛ زیرا او امام اوست، و بعدی وصی اولی است. ما خاندانی هستیم که خداوند برای ما آخرت را بر دنیا برگزید...»^۱

در این حدیث شریف، رسول خدا (ص) تصریح می‌فرماید مهدی (علیه السلام) از اوصیا از ذریه حسین (علیه السلام) است؛ و مهدی در این حدیث نمی‌تواند امام دوازدهم حجت بن حسن (علیه السلام) باشد؛ زیرا رسول خدا (ص) درباره او می‌فرماید: «و کسی که قبل از اوست از او برتر است. اولی برتر از بعدی است؛ زیرا او امام اوست، و بعدی وصی اولی است.» و این یعنی پدر مهدی (علیه السلام) برتر از اوست، در حالی که از روایات بسیاری دانسته می‌شود امام محمد بن حسن مهدی (علیه السلام) از پدرش حسن بن علی عسکری (علیه السلام) برتر است. برخی از این روایات را ذکر می‌کنم:

شیخ نعمانی با سند خود از ابوبصیر، از ابوعبدالله (علیه السلام) از پدران بزرگوارش (علیهم السلام) نقل کرده است، فرمود: رسول خدا (ص) فرمود: «خداوند عزوجل از هر چیزی، چیزی را برگزید؛ از زمین، مکه را انتخاب کرد؛ و از مکه، مسجد را انتخاب کرد؛ و از مسجد، موضعی را که کعبه در آن است انتخاب کرد؛ و از چهارپایان، مؤنشان را انتخاب کرد؛ و از احشام، بز، و از روزها، روز جمعه، و از ماه‌ها، ماه رمضان، و از شب‌ها، شب قدر، و از مردم، بنی‌هاشم را انتخاب کرد؛ و از بنی‌هاشم، من و علی را انتخاب کرد؛ و از من و علی، حسن و حسین را انتخاب کرد، و نیز باقی دوازده امام از فرزندان حسین را، که نهمین آنان، باطن آنان و ظاهر آنان و برترین آنان

است و قائم آنهاست.»^۱

از ابوبصیر، از ابوجعفر (علیه السلام) نقل شده است، فرمود: «از ما نه نفر بعد از حسین بن علی (علیه السلام) خواهند بود؛ نهمین آنها قائمشان است، و او برترین آنهاست.»^۲

از سلمان فارسی نقل شده است، گفت: نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودیم، و حسین بن علی روی ران حضرت نشسته بود. ناگاه حضرت صورت او را بوسید و فرمود: «ای اباعبدالله، تو سیدی از سادات هستی، و تو امامی فرزند امام، برادر امام و پدر نه امام هستی که نهمین آنان قائمشان، عالمترینشان، داناترینشان و حکیمترینشان و برترینشان است.»^۳

بنابراین چاره‌ای نمی‌ماند جز این که بگوییم آن مهدی که پدرش از او بهتر است نمی‌تواند مهدی حجت بن حسن (علیه السلام) باشد، بلکه باید یکی از مهدی‌های دوازده‌گانه از نسل امام مهدی (علیه السلام) باشد، و با توجه به این فرمایش رسول خدا (صلی الله علیه و آله): «اولی برتر از بعدی است؛ زیرا امام اوست؛ و بعدی وصی اولی است»، مشخص می‌شود او «مهدی اول، احمد» از نسل امام مهدی (علیه السلام) است؛ زیرا حجت بن حسن (علیه السلام) از مهدی اول برتر است؛ چرا که امام اوست، و مهدی اول وصی حجت بن حسن (علیه السلام) است.

این موضوع از جواهرات پوشیده اهل بیت (علیهم السلام) بوده که آن را لابه‌لای فرمایشات خود تا «وقت معلوم» گنجانده بودند.

۱. کتاب غیبت، نعمانی: ص ۷۳.

۲. دلائل الإمامة، محمد بن جریر طبری (شیعی): ص ۴۵۳.

۳. مقتضب الأثر، احمد بن عیاش جوهری: ص ۸ و ۹.

حدیث سی و هفتم

سلیم بن قیس: از سلمان محمدی، از رسول خدا (ص) در حدیث طولانی نقل شده است: ... سپس دستش را روی حسین (علیه السلام) گذاشت و فرمود: «ای سلمان، مهدی اتم که زمین را از عدل و داد پر می کند همان طور که از ظلم و ستم پر شده است از فرزندان این است. او امام فرزند امام، عالم فرزند عالم، وصی فرزند وصی است؛ و پدرش که پس از او می آید امام و وصی و عالم است.» گفتیم: ای پیامبر خدا، مهدی برتر است یا پدرش؟ فرمود: «پدرش برتر از اوست. اولین آنها پاداش همه آنها را دارد؛ زیرا خدا آنها را با او هدایت کرده است...»^۱

مهدی در این حدیث نیز بر امام مهدی حجت بن حسن (علیه السلام) منطبق نمی شود، زیرا پیامبر (ص) درباره مهدی (علیه السلام) فرموده است: «پدرش که پس از او می آید امام و وصی و عالم است.» و مسلماً در عالم وجود پدری نیست که بعد از فرزندش بیاید. بنابراین وضعیت آن مهدی (علیه السلام) که پدرش [در فرآیند ظهور] پس از او می آید، درست همانند وضعیت امام مهدی (علیه السلام) و وصی اش احمد است؛ زیرا روایات ها به این نکته اشاره دارند که مهدی اول قبل از پدرش - امام مهدی حجت بن حسن (علیه السلام) - ظهور می کند و در نتیجه «مهدی» که پدرش بعد از او خواهد بود همان مهدی اول از نسل امام مهدی (علیه السلام) است.

این موضوع را فرمایش رسول خدا (ص) در همان حدیث تأیید می کند: «پدرش برتر از او اوست.» در حدیث قبلی آمده است امام مهدی حجت بن حسن (علیه السلام) از پدرش برتر است و برعکس نیست؛ بنابراین این حدیث به مهدی اول از نسل امام مهدی (علیه السلام) منطبق می شود؛ همان شخصی که رسول خدا (ص) او را در وصیتش «احمد» نامیده است.

حدیث سی و هشتم

شیخ طوسی: محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری، از پدرش، از علی بن سلیمان بن رشید، از حسن بن علی خزاز نقل کرده است، گفت: علی بن ابوحزمه به محضر علی ابوالحسن رضا علیه السلام وارد شد و به ایشان عرض کرد: آیا شما امام هستی؟ امام علیه السلام فرمود: «بله.» گفت: من از جدت جعفر بن محمد علیه السلام شنیدم فرمود: امامی نیست مگر آن که فرزندی داشته باشد. حضرت فرمود: «ای شیخ! آیا فراموش کردی یا خودت را به فراموشی زدی؟! جعفر این چنین نفرمود؛ بلکه او فرمود: امامی نیست مگر آن که فرزندی داشته باشد، به جز آن امامی که حسین بن علی علیه السلام بر او رجعت می‌کند؛ که او فرزندی ندارد.» ابن ابوحزمه به امام عرض کرد: راست گفتی فدایت شوم؛ بنده از جد شما شنیدم این چنین می‌فرمود.^۱

این روایت به وضوح تمام تصریح می‌کند امامی که پس از او رجعت خواهد بود امامی است که نسلی ندارد؛ یعنی فرزندی ندارد؛ درحالی که پیش‌تر گفته شد امام مهدی علیه السلام دارای نسلی شامل ائمه و حجت‌هاست.

پس این امام که پس از او رجعت خواهد بود نمی‌تواند امام مهدی محمد بن حسن عسکری علیه السلام باشد؛ و با توجه به این که هیچ‌کسی وجود ندارد که پس از امام مهدی علیه السلام به عنوان «امام» توصیف شود مگر «مهدیون» از نسل آن حضرت علیه السلام، بنابراین او یکی از مهدیون از نسل امام مهدی علیه السلام خواهد بود، و به‌طور خاص آخرین مهدیون یعنی مهدی دوازدهم خواهد بود که حکمرانی مهدیون - که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام از آنها خبر داده‌اند - با او به پایان می‌رسد؛

۱. غیبت، شیخ طوسی: ص ۲۲۴.

۲. میرزای نوری در کتاب النجم الثاقب: ج ۲، ص ۷۳ به صحت سند این روایت تصریح کرده و گفته است: «... این روایت را شیخ ثقه جلیل، فضل بن شاذان نیشابوری، در کتاب غیبت خود با سند صحیح از حسن بن علی خزاز نقل کرده است...»

۱۲۸ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) - چهل حدیث درباره مهدیون و فرزندان قائم (علیه السلام)

و پس از آن با بازگشت حسین (علیه السلام) بر مهدی دوازدهم - که فرزندی نخواهد داشت - «رجعت» آغاز می‌شود.

بنابراین این روایت شریف به‌طور کامل و محکم بیان می‌کند رجعت فقط پس از حکمرانی مهدیون دوازده‌گانه از نسل امام مهدی (علیه السلام) رخ خواهد داد که به‌عنوان ائمه پس از پدرشان (علیه السلام) توصیف شده‌اند.

حدیث سی و نهم

شیخ صدوق: حسن بن محمد بن سعید هاشمی به ما گفت: فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی به ما گفت: محمد بن علی بن احمد بن همدانی [محمد بن احمد بن علی همدانی] به ما گفت: ابوالفضل عباس بن عبدالله بخاری به من گفت: محمد بن قاسم بن ابراهیم بن عبدالله بن قاسم بن محمد بن ابوبکر به ما گفت: عبدالسلام بن صالح هروی به ما گفت: از علی بن موسی الرضا (علیه السلام)، از پدرش موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن حسین، از پدرش حسین بن علی، از پدرش علی بن ابی طالب (علیه السلام)، فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حدیث طولانی - فرمود: «... وقتی به آسمان بالا برده شدم [در معراج] جبرئیل دو تا دو تا اذان گفت، و دو تا دو تا اقامه گفت. سپس به من گفت: ای محمد پیش برو. به او گفتم: ای جبرئیل، بر تو پیشی بگیرم؟ گفت: بله، زیرا خداوند تبارک و تعالی انبیا را بر همه فرشتگانش برتری بخشیده، و تو را به‌طور خاص - برتری داده است. پس پیش رفتم و امام جماعتشان شدم و به این فخر نمی‌فروشم. هنگامی که به حجاب‌های نور رسیدم جبرئیل به من گفت: ای محمد، پیش برو و مرا پشت سر بگذار. گفتم: ای جبرئیل! در چنین جایگاهی از من جدا می‌شوی؟ گفت: ای محمد، پایان حد من که خداوند عزوجل قرار داده تا همین جایگاه است؛ اگر از آن عبور کنم به سبب تجاوز از حدود

پروردگارم بال‌هایم می‌سوزد. سپس مرا با حرکتی به جلو راند و از خود دور کرد، تا این‌که به آن جایی از بلندای مُلک خدا که خداوند می‌خواست رسیدم. ندا آمد: ای محمد! گفتیم: لبیک ربی، و سعدیک تبارکت و تعالیت. (اجابت می‌کنم ای پروردگارم و فرمان‌بردارت هستم، پربرکت و بلندمرتبه‌ای). ندا داده شدم: ای محمد! تو بنده منی و من پروردگار تو هستم، پس فقط بنده من باش (مرا بپرست) و به من توکل کن؛ زیرا تو نور من در میان بندگانم، فرستاده من به‌سوی مخلوقاتم، و حجت من بر همهٔ آفریدگانم هستی. بهشتم را برای تو و هرکسی که از تو پیروی کند خلق کردم و آتشم را برای کسی که با تو مخالفت کند آفریدم. کرامتم را برای اوصیای تو واجب کردم و ثوابم را برای شیعیان آنان مقدر نمودم. گفتم: پروردگارا، اوصیای من چه کسانی هستند؟ پاسخ آمد: ای محمد، اوصیای تو کسانی هستند که بر ساق عرش من مکتوب شده‌اند. همان‌گونه که در پیشگاه پروردگارم بودم به ساق عرش نظری کردم و دوازده نور دیدم، در هر نور، سطری سبزرنگ بود که اسم یکی از اوصیای من رویش [نوشته] بود. اولین آنان علی بن ابی‌طالب و آخرین آنان مهدی امتم بود. گفتم: پروردگارا، اینان اوصیای من بعد از من هستند؟ پاسخ آمد: ای محمد، اینان اولیای من، اوصیایم و حجت‌هایم پس از تو بر آفریدگانم هستند؛ آنان اوصیای تو، جانشینان تو و بهترین خلق من بعد از تو هستند. به عزت و جلالم سوگند دینم را به دست آنان آشکار خواهم کرد، کلمه‌ام را بالا خواهم برد، و زمین را به دست آخرین آنان از دشمنانم پاک خواهم کرد، و او را در مشرق‌ها و مغرب‌های زمین تمکین خواهم داد. باده‌ها را برایش مسخر می‌سازم، ابرهای سهمگین را برایش رام می‌کنم، او را در [سلسله] اسباب بالا می‌برم، و با سپاهیانم او را یاری خواهم داد و با فرشتگانم امدادش خواهم کرد تا این‌که دعوتم همه‌گیر و بلندآوازه شود و مخلوقاتم بر توحید من اجتماع نمایند. سپس مملکت و پادشاهی‌اش را تداوم خواهم بخشید، و روزها را بین اولیای خود تا روز قیامت دست‌به‌دست خواهم کرد.^۱

پیش‌تر گفته شد دولت امام مهدی علیه السلام پس از آن حضرت علیه السلام با رهبری مهدیون از نسل

۱۳۰ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) - چهل حدیث درباره مهدیون و فرزندان قائم (علیه السلام)

امام مهدی (علیه السلام) ادامه خواهد یافت. در این حدیث قدسی خداوند جل جلاله درباره امام مهدی (علیه السلام) می فرماید: «سپس مملکت و پادشاهی اش را تداوم خواهیم بخشید، و روزها را بین اولیای خود تا روز قیامت دست به دست خواهیم کرد» یعنی سلطنت امام مهدی (علیه السلام) را با مهدیون از نسلش استمرار می بخشم و روزگار را تا روز قیامت بین آنها به گردش درمی آورم. پس اولیای خدا پس از حجت بن حسن (علیه السلام) عبارت اند از دوازده مهدی از نسل آن حضرت (علیه السلام).

حدیث چهل

چندین حدیث صحیح روایت شده اند که به وضوح بیان می کنند اوصیای پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دوازده امام (علیهم السلام) و وصی از نسل علی بن ابی طالب و فاطمه (علیها السلام) هستند؛ یعنی تعداد آنها به همراه علی (علیه السلام) به روشنی- به سیزده وصی و امام می رسد؛ و این دلالت می کند به این که مهدی اول از نسل امام مهدی (علیه السلام) با پدرانیش -امامان دوازده گانه- برشمرده شده است، به دلیل خصوصیت خاصی که در او هست، همان طور که از برخی روایات فهمیده می شود. این روایات را پشت سرهم و بدون شرح ذکر خواهیم کرد:

روایت اول:

شیخ کلینی: محمد بن یحیی^۱، از محمد بن احمد^۲، از محمد بن حسین^۳، از ابوسعید

-
۱. محمد بن یحیی ابوجعفر عطار قمی را نجاشی در کتاب رجال خود: ص ۳۵۳، به شماره ۹۴۶، توثیق کرده است.
 ۲. محمد بن احمد بن یحیی بن عمران بن عبدالله بن سعد بن مالک اشعری قمی ابوجعفر را نجاشی در کتاب رجال خود: ص ۳۴۸، به شماره ۹۳۹، و شیخ طوسی در الفهرست: ص ۲۲۱، به شماره ۶۲۲، توثیق کرده اند.
 ۳. محمد بن حسین بن ابی خطاب ابوجعفر زیات همدانی را نجاشی در کتاب رجال خود: ص ۳۳۴، به شماره ۸۹۷، توثیق کرده است؛ و محقق خویی در معجم خود: در ج ۱۶، ص ۲۴۸، به شماره ۱۰۵۷۶، و ص ۳۰۸، به شماره ۱۰۵۸۱، به تفصیل درباره او سخن گفته است.

عصفوری^۱، از عمرو بن ثابت^۲، از ابوجارود^۳، از ابوجعفر (علیه السلام) نقل کرده است، فرمود: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: من و دوازده تن از فرزندانم و تو ای علی میخ‌های زمین یعنی نگهدارنده‌ها و کوه‌هایش- هستیم. خداوند به وسیله ما زمین را استوار کرده است تا ساکنانش را در خود فرو نبرد. وقتی دوازده فرزندم از روی زمین بروند زمین ساکنانش را در خود فرو می‌برد، و به آنها مهلت داده نمی‌شود.»^۴

روایت دوم:

۱. میرزای نوری در خاتمة المستدرک: ج ۱، ص ۵۳ و ۵۴ او را مدح کرده، و محقق خویی نیز در معجم: ج ۱۰، ص ۲۲۷ به شماره ۶۱۳۵، و ص ۲۳۶ به شماره ۶۱۵۷، و ج ۲۲، ص ۱۸۴ به شماره ۱۴۳۴۴ او را توثیق کرده است.
۲. روایتی درباره او نقل شده که نشان‌دهنده علو مقام و حسن موالات او نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) است؛ برای اطلاعات بیشتر به کتاب اختیار معرفة الرجال شیخ طوسی: ج ۲، ص ۶۹۰ مراجعه کنید. علامه در بخش اول خلاصة الأقوال: ص ۲۱۲، او را ذکر کرده، و شیخ علی نمازی شاهرودی نیز در مستدرکات علم رجال الحديث: ج ۶، ص ۲۳، به شماره ۱۰۷۲۱ او را توثیق کرده است؛ علاوه بر این او در اسناد تفسیر قمی و کامل الزیارات - که محقق خویی آنها را دلیلی بر وثاقت راویان می‌داند- آمده است. برای اطلاعات بیشتر به شرح حال عمرو بن ابومقدام در معجم رجال الحديث: ج ۱۴، ص ۸۰ و ۸۱، به شماره ۸۸۶۳ مراجعه کنید.
۳. زید بن منذر ابوجارود همدانی اعمی را محقق خویی در معجم خود: ج ۸، ص ۳۳۲ به شماره ۴۸۱۵، توثیق کرده، و شیخ علی نمازی شاهرودی نیز در مستدرکات علم رجال الحديث: ج ۳، ص ۴۵۴ و ۴۵۵، به شماره ۵۸۷۴ وثاقت او را تأیید کرده است.
۴. کافی: ج ۱، ص ۵۳۴.

شیخ کلینی: ابوعلی اشعری^۱، از حسن بن عبیدالله^۲، از حسن بن موسی خشاب^۳، از

۱. او را نجاشی در کتاب رجال خود: ص ۹۲، به شماره ۲۲۸، و شیخ طوسی در الفهرست: ص ۷۱، به شماره ۸۱ توثیق کرده‌اند.

۲. حسین بن عبدالله = حسین بن عبیدالله: نجاشی او را در کتاب خود: ص ۴۲ تا ۴۴ به شماره ۸۶، ذکر کرده و گفته است: «حسین بن عبیدالله سعدی ابوعبدالله، فرزند عبیدالله بن سهل، یکی از افرادی است که به او اشکال وارد کرده و او را به غلو متهم کرده‌اند. او کتاب‌هایی با احادیث صحیح دارد که از جمله آنها می‌توان به التوحید، المؤمن والمسلم، المقت والتوبیخ، الإمامة، النوادر، المزار، و المتعة اشاره کرد. ابوعبدالله بن شاذان به ما گفت: علی بن حاتم به ما گفت: احمد بن علی فائدی از حسین "کتاب المتعة" را به‌طور خاص روایت کرده است. همچنین محمد بن علی بن شاذان به ما گفت: احمد بن محمد بن یحیی به ما گفت: پدرم به ما گفت: حسین بن عبیدالله کتاب‌هایش را برای ما روایت کرده است، که از جمله آنها کتاب الإیمان و صفة المؤمن است...»

شیخ علی نمازی شاه‌رودی نیز در مستدرکات علم رجال الحديث: ج ۳، ص ۱۵۱، به شماره ۴۴۶۳ او را ذکر کرده و گفته است: «حسین بن عبیدالله بن سهل سعدی، ابوعبدالله، یکی از افرادی است که به او طعنه زده و او را به غلو متهم کرده‌اند. او کتاب‌هایی با احادیث صحیح دارد. نجاشی این را گفته و سپس کتاب‌های او و ابواب کتاب را برشمرده است. احمد بن ادريس کتاب حسن بن علی بن ابوعثمان را از او در حال استقامت روایت کرده است. احمد بن علی فائدی کتاب‌های مفضل بن عمر را از او و از ابراهیم بن هاشم روایت کرده است، همان‌طور که در رجال نجاشی: ص ۲۹۵ آمده است. او کتابی در موضوع امامت دارد، همان‌طور که در ابتدای کتاب مدینه المعاجز آمده، و نام جلدش ذکر نشده است. در برخی نسخه‌ها نام پدرش عبدالله به‌صورت برجسته ذکر شده، همان‌طور که قبلاً آمده است.»

۳. نجاشی او را در کتاب خود: ص ۴۲ به شماره ۸۵، ستایش کرده و گفته است: «حسن بن موسی خشاب از چهره‌های سرشناس اصحاب ما، مشهور و دارای علم و حدیث فراوان است. او تألیفات متعددی دارد، از جمله کتاب الرد علی الواقفة، و کتاب النوادر. همچنین گفته شده او کتاب الحج و کتاب الأنبياء را نیز دارد. محمد بن علی قزوینی به ما گفت: احمد بن محمد بن یحیی به ما گفت: پدرم به ما گفت: عمران بن موسی اشعری، از حسن بن موسی روایت کرده است.»

علامه حلی در خلاصة الأقوال، بخش اول: ص ۱۰۴ او را ذکر کرده و گفته است: «حسن بن موسی خشاب، از بزرگان اصحاب ما، مشهور، و دارای علم و حدیث فراوان است.»

علی بن سماعه^۱، از علی بن حسن بن رباط^۲، از ابن اذینه^۳، از زراره^۴ نقل کرده است، گفت: شنیدم ابوجعفر (علیه السلام) می فرمود: «دوازده امام از آل محمد (علیهم السلام) همه محدث [فرشتگان با آنان سخن می گویند] و از فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین هستند؛ و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) پدران [آنها] هستند.»^۵

روایت سوم:

شیخ کلینی: محمد بن یحیی، از عبدالله بن محمد خشاب، از ابن سماعه، از علی بن حسن بن رباط، از ابن اذینه، از زراره نقل کرده است، گفت: شنیدم ابوجعفر (علیه السلام) می فرمود: «دوازده امام از آل محمد (علیهم السلام) همه محدث از رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، و از فرزندان علی هستند؛ و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) پدران [آنها] هستند.» سپس علی بن راشد که برادر ناتنی علی بن حسین بود سخنی گفت و آن را انکار کرد. آنگاه ابوجعفر (علیه السلام) چهره درهم کشید و فرمود: «بدان

۱. در کتاب غیبت، شیخ طوسی: ص ۱۵۱، حدیث ۱۱۲، «حسن بن سماعه» به جای «علی بن سماعه» آمده است، و همین طور در بحار الانوار: ج ۳۶، ص ۳۹۳. «علی بن سماعه» فقط در سند این روایت در کافی ذکر شده و در کتاب های رجالی نیامده است. و این نکته تأییدی است بر این که تصحیف اتفاق افتاده و صحیح آن «حسن بن سماعه» بوده است. این که کلینی همین روایت را با اختلافی اندک در ج ۱، ص ۵۳۱، ذکر کرده و در سند آن «ابن سماعه» آمده - که به حسن بن سماعه معروف اشاره دارد- نیز همین نکته را تأیید می کند. برای بررسی بیشتر به معجم رجال الحديث، محقق خویی: ج ۲۳، ص ۱۹۶ تا ۱۹۸، شماره ۱۵۱۱۵ مراجعه کنید.

«حسن بن سماعه» را نجاشی در رجال خود: ص ۴۰ و ۴۱، شماره ۸۴، توثیق کرده است. همچنین به معجم رجال الحديث، محقق خویی: ج ۵، ص ۳۴۲، شماره ۲۸۶۰، ج ۶، ص ۱۲۶، شماره ۳۱۱۵، ج ۲۳، ص ۱۹۶، شماره ۱۵۱۱۵ مراجعه کنید.

۲. نجاشی او را در ص ۲۵۱، شماره ۶۵۹، توثیق کرده است.

۳. نجاشی در کتاب رجال خود او را به گونه ای ستوده که نشان از وثاقتش دارد، در ص ۲۸۳ و ۲۸۴، به شماره ۷۵۲، و گفته است: «شیخ اصحاب ما در بصره و چهره برجسته شان.» شیخ طوسی نیز او را در الفهرست: ص ۱۸۴ به شماره ۵۰۳ توثیق کرده است.

۴. وثاقت و جلالت او مورد اتفاق است.

۵. کافی: ج ۱، ص ۵۳۳.

که پسر مادرت یکی از آنهاست.»^۱

روایت چهارم:

شیخ کلینی: محمد بن یحیی^۲، از محمد بن حسین^۳، از ابن محبوب^۴، از ابو جارود^۵، از ابوجعفر (علیه السلام)، از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده است، گفت: «به حضور فاطمه (سلام الله علیها) وارد شدم و در پیش رویش لوحی بود که نامهای اوصیا از نسل ایشان در آن نوشته شده بود. دوازده نفر شمردم که آخرین آنها قائم (علیه السلام) بود. سه نفر از آنها محمد و سه نفر از آنها علی بودند.»^{۷، ۶}

روایت پنجم:

شیخ کلینی^۸: محمد بن یحیی^۹، از محمد بن حسین^{۱۰}، از مسعدة بن زیاد^{۱۱}، از

۱. کافی: ج ۱، ص ۵۳۱.

۲. نجاشی او را توثیق کرده است: ص ۳۵۳، شماره ۹۴۶.

۳. توثیق او پیشتر آمد.

۴. او حسن بن محبوب است. شیخ طوسی او را در الفهرست: ص ۹۶ و ۹۷، به شماره ۱۶۲ و نیز در کتاب رجال خود: ص ۳۳۴، به شماره ۴۹۷۸، توثیق کرده است.

۵. توثیق او پیشتر آمد.

۶. کافی: ج ۱، ص ۵۳۲.

۷. این خبر با همین لفظ در کتابهای معتبر دیگری غیر از کافی، مثل کتاب غیبت شیخ طوسی، و با سند دیگری آمده است.

۸. شیخ کلینی این روایت را با دو سند نقل می کند که اولی به امام صادق (علیه السلام) و دومی به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می رسد: و بدیهی است توثیق یکی از این دو سند برای اثبات اعتبار روایت کافی است، اما بنده توثیق هر دو سند را خواهم آورد.

۹. نجاشی او را در کتاب رجال خود: ص ۳۵۳، به شماره ۹۴۶، توثیق کرده است.

۱۰. او محمد بن حسین بن ابوطالب است که نجاشی در رجال خود: ص ۳۳۴، به شماره ۸۹۷، توثیق کرده است.

۱۱. نجاشی او را در رجال خود: ص ۴۱۵، به شماره ۱۱۰۹، و علامه حلی در خلاصة الاقوال: ص ۲۸۱ توثیق کرده اند.

برای اطلاعات بیشتر به معجم رجال الحدیث، خویی: ج ۱۹، ص ۱۴۷، به شماره های ۱۲۳۰۱ و ۱۲۳۰۲ مراجعه کنید.

ابوعبدالله علیه السلام و محمد بن حسین^۱، از ابراهیم، از ابویحیی مدائنی (ابراهیم بن ابویحیی مدائنی)^۲، از ابوهارون عبدی^۳، از ابوسعید خدری^۴ نقل کرده است، گفت: «وقتی ابوبکر

۱. پیش‌تر توثیق او در سند اول بیان شده است.

۲. صحیح «ابراهیم بن ابویحیی مدائنی» است همان‌گونه که شیخ طوسی و نویسنده کتاب ثلاثیات الکلبینی در صفحه ۱۶۶ ثابت کرده‌اند، و در پاورقی نیز خاطرنشان اشاره کرده صحیح همین است.

ابراهیم بن ابویحیی مدائنی را نجاشی در رجال خود: ص ۱۴ و ۱۵، به شماره ۱۲، ستوده و گفته است: «ابراهیم بن محمد بن ابویحیی، ابواسحاق، مولای اسلم، مدنی، از ابوجعفر و ابوعبدالله علیهما السلام روایت کرده و با آنها ارتباط نزدیک داشته است، و به همین دلیل عامه او را تضعیف می‌کنند...»

میرزای نوری نیز او را در خاتمة المستدرک: ج ۴، ص ۱۲ تا ۱۴ ستوده و گفته است: «... اما ابراهیم همان ابراهیم بن محمد بن ابویحیی ابواسحاق مدنی مولای اسلمی‌هاست، از اصحاب باقر و صادق علیهما السلام است. او کتابی فصل‌بندی‌شده در حلال و حرام از صادق علیه السلام دارد و ارتباط نزدیکی با ایشان علیهما السلام داشته است...»

همچنین به معجم رجال الحديث، محقق خویی: ج ۱، ص ۱۸۱، به شماره ۹۲ و ص ۱۸۲ به شماره ۹۳ و ص ۲۵۰ به شماره ۲۵۰ مراجعه کنید. او درباره ابراهیم بن ابویحیی گفته دست‌کم به‌عنوان فردی حسن شناخته می‌شود.

۳. ثقه است، با توجه به این‌که محقق خویی به‌دلیل بودن او در اسناد تفسیر قمی ذکر کرده است. برای جزئیات بیشتر به معجم رجال الحديث: ج ۲۳، ص ۸۱ و ۸۲، به شماره ۱۴۹۲۱ مراجعه کنید. محمد جواهری نیز در کتاب المفید من معجم رجال الحديث: ص ۷۲۷، به شماره‌های ۱۴۸۹۵ و ۱۴۸۹۱ و ۱۴۹۲۱ به این موضوع اشاره کرده و گفته است: «ابوهارون عبدی: در تفسیر قمی روایت کرده، بنابراین ثقه است؛ در کافی، تهذیب و کامل الزیارات روایت کرده است.»

۴. علامه حلی در کتاب خلاصة الأقوال در بخش اول بخش موثقین و معتمدین- صفحه ۳۰۲، او را ذکر کرده است: «ابوسعید خدری از سابقینی است که به امیرالمؤمنین علیه السلام رجوع کرده‌اند.»

ابن داوود او را در رجالش: صفحه ۲۱۸، ذکر کرده و گفته است: «ابوسعید خدری ل، ی (کش) از سابقینی است که به امیرالمؤمنین علیه السلام رجوع کرده‌اند، و بر مسیر درست بوده است، خدا رحمتش کند.»

محمدعلی اردبیلی در کتاب جامع الرواة: جلد ۱، صفحه ۳۵۲ او را ستوده و گفته است: «سعد ابوسعید خدری [ل] عربی انصاری در اصفیا از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر شده است، در [صه] و [قی] و در [کش] از فضل بن شاذان نقل شده او از سابقینی بوده که به امیرالمؤمنین علیه السلام رجوع کرده‌اند، و به طرقی که بیشتر آنها صحیح هستند ذکر شده او فردی با اعتقاد درست بوده، و این امر روزی‌اش شده است (مح).»

شیخ علی نمازی شاهرودی در مستدرکات علم رجال الحديث: جلد ۴، صفحات ۱۹ تا ۲۲، به شماره ۶۰۸۶ او را توثیق کرده است.

درگذشت و عمر به خلافت رسید من حضور داشتم. یکی از بزرگان یهودیان یثرب آمد و یهودیان مدینه ادعا می کردند او داناترین مردم زمانه اش است، تا این که نزد عمر برده شد و به او گفت: ای عمر، من نزد تو آمده ام و خواستار اسلام هستم. اگر بتوانی به سؤالاتم پاسخ دهی، پس تو داناترین یاران محمد به کتاب و سنت و هرآنچه می خواهم بپرسم هستی. عمر گفت: من آن شخص نیستم اما تو را به کسی راهنمایی می کنم که او داناترین امت ما به کتاب و سنت و تمام چیزهایی است که می خواهی از او بپرسی، و او این شخص است (و به علی (علیه السلام) اشاره کرد). یهودی به عمر گفت: ای عمر، اگر به این صورت است که تو می گویی پس چرا مردم با تو بیعت کردند درحالی که او داناترین شماس است! عمر او را ساکت کرد. سپس آن یهودی نزد علی (علیه السلام) رفت و پرسید: آیا تو همان طوری هستی که عمر گفت؟ علی (علیه السلام) گفت: «عمر چه گفت؟» و ماجرا را تعریف کرد. یهودی گفت: اگر تو همان طور باشی که او گفته است از تو درباره چیزهایی می پرسم که می خواهم بدانم آیا کسی از شما از آنها اطلاع دارد، و به این ترتیب متوجه می شوم شما در ادعایتان - که بهترین و داناترین امت ها هستید - راست گو هستید؛ و اگر این طور باشد به دین شما اسلام وارد می شوم. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «بله، من همان طورم که عمر به تو گفت. هرچه می خواهی بپرس، ان شاء الله به تو خبر می دهم.» یهودی گفت: مرا از سه و سه و یک خبر بده. علی (علیه السلام) پرسید: «ای یهودی، چرا نمی گویی: از هفت چیز به من خبر بده؟» یهودی گفت: اگر از سه [چیز] به من خبر بدهی درباره چیزهای دیگر از تو می پرسم، وگرنه دست می کشم. اگر به این هفت چیز به من پاسخ بدهی پس تو داناترین مردم زمین هستی و از همه مردم به مردم سزاوارتری. فرمود: «هرچه به نظرت می رسد بپرس ای یهودی.» یهودی پرسید: به من از اولین سنگی که روی زمین گذاشته شد خبر بده؟ و اولین درختی که روی زمین کاشته شد؟ و اولین چشمه ای که روی زمین جاری شد؟ امیرالمؤمنین (علیه السلام) به او پاسخ داد. سپس یهودی گفت: به من درباره این امت خبر بده که چند امام هدایت دارد؟ و درباره پیامبران محمد خبر بده که منزل او در بهشت کجاست؟ و به من خبر بده چه کسانی با او در بهشت هستند؟ امیرالمؤمنین (علیه السلام) به او فرمود: «این امت دوازده امام هدایت از نسل پیامبرش دارد و آنها از من هستند؛ و اما منزل پیامبران

در بهشت در بهترین و شریف‌ترین آن، در بهشت عدن است؛ و اما کسانی که با او در منزلش در آنجا هستند این دوازده نفر از نسل او و مادرشان و مادر بزرگشان و مادر مادر بزرگشان و نسل هایشان هستند و کسی با آنها در آن شریک نیست.»^۱

روایت ششم:

خزاز در «کفایة الأثر» نقل کرده است: محمد بن وهبان بصری به من خبر داد، گفت: داود بن هیثم بن اسحاق نحوی به من خبر داد، گفت: جدّم اسحاق بن بهلول بن حسان به من خبر داد، گفت: طلحة بن زید رقی به من خبر داد: از زبیر بن عطاء، از عمیر بن هانی عیسی، از جنادة بن ابی‌امید، گفت: به نزد حسن بن علی (علیه السلام) در آن بیماری که از دنیا رفت وارد شدم در حالی که برابرش طشتی بود که خون در آن می‌ریخت و جگرش از سمی که معاویه (لعنه الله) به ایشان خورانده بود قطعه‌قطعه بیرون می‌افتاد. گفتم: ای مولای من، چرا خود را درمان نمی‌کنید؟ فرمود: «ای عبدالله، با چه چیزی مرگ را درمان کنم؟!» گفتم: انا لله و انا الیه راجعون. سپس به‌سوی من برگشت و فرمود: «به خدا سوگند، این عهدهی است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از ما ستانده است؛ این که این امر به دوازده امام از نسل علی و فاطمه (علیهم السلام) خواهد رسید؛ و هیچ کدام از ما نیست مگر این که مسموم یا کشته می‌شود!»^۲

روایت هفتم:

خزاز قمی نقل کرده است: ابومفضل محمد بن عبدالله (علیه السلام) به ما گفت: رجاء بن یحیی ابوالحسین معربانی کاتب به ما گفت: از محمد بن جلال در «سر من رای: سامرا» از ابوبکر باهلی به من گفت: ابن معاد به ما گفت: ابن عون به ما گفت: از هشام بن زید، از انس بن مالک، گفت: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درباره حواریون عیسی پرسیدم، حضرت فرمود: «آنها از

۱. کافی: ج ۱، ص ۵۳۱ و ۵۳۲؛ غیبت، شیخ طوسی: ص ۱۵۲ و ۱۵۳، ح ۱۱۳؛ بحارالانوار: ج ۳۰، ص ۱۰۶ تا

۱۰۸، و ج ۳۶، ص ۳۸۰ و ۳۸۱؛ اعلام الوری: ج ۲، ص ۱۶۷ و ۱۶۸؛ کشف الغمة اربلی: ج ۳، ص ۳۱۰ و ۳۱۱.

۲. کفایة الأثر، خزاز قمی: ص ۲۲۶ و ۲۲۷.

۱۳۸ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) - چهل حدیث درباره مهدیون و فرزندان قائم (علیه السلام)

بهترین‌ها و برگزیدگان او بودند، و دوازده نفر بودند، پاک و بی‌آلایش در یاری خدا و رسولش، بدون کوچک‌ترین تردید یا ضعف یا شک. آنها با بصیرت کامل، اراده قوی، شور و شوق و تلاش بسیار او را یاری می‌کردند.» عرض کردم: ای رسول خدا، حواریون شما چه کسانی هستند؟ فرمود: «امامان بعد از من دوازده تن از صلب علی و فاطمه هستند. آنان حواریون من و انصار من هستند؛ سلام و درود خدا بر آنان باد.»^۱

روایت هشتم:

خصیبه گفت: و با این سند از امام صادق (علیه السلام)، از پدر بزرگوارش امام باقر (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «سلمان فارسی (علیه السلام)، مقداد بن اسود کندی، ابوذر جندب غفاری، عمار بن یاسر، حذیفه بن یمان، ابوالهیثم مالک بن تیهان، خزیمه بن ثابت، و ابوطفیل عامر به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) وارد شدند درحالی که غم در چهره‌هایشان آشکار بود... (تا آنجا که فرمود): عمو و پدر من هر زمان که در جمع مردم می‌نشستند نوری از صلب پدرم با نور علی از صلب پدرش نجوا می‌کرد، تا این که ما از صلب پدرانمان و رحم مادرانمان بیرون آمدیم. جبرئیل (علیه السلام) از زمان تولد علی آگاه بود و می‌گفت: این اولین ظهور نبوت تو و اعلام وحی و آشکار شدن رسالت توست؛ زیرا خداوند تو را با برادرت، وزیرت، همدمت، جانشینت، و کسی که با او پشتیبانی شدی و با او یادت را بلند کرد - علی بن ابی طالب - یاری داد. من به سرعت برخاستم و فاطمه بنت اسد مادر علی بن ابی طالب - را یافتم که درد زایمان او را فرا گرفته بود، و او را در میان زنان و قابله‌های اطرافش یافتم. حبیبم جبرئیل گفت: بین او و زنان پرده‌ای بکش؛ هنگامی که علی را به دنیا آورد او را با دست راست بگیر. من دستورات او را اجرا کردم و دست راستم را به سوی مادرش دراز کردم و ناگهان علی روی دستم ظاهر شد درحالی که دست راستش را بر گوشش گذاشته بود و اذان و اقامه می‌گفت و به یگانگی خداوند عزوجل و رسالت من شهادت می‌داد. سپس به من اشاره کرد و گفت: ای رسول خدا، بخوان. گفتم می‌خوانم؛ و قسم به خدایی که جان

محمد در دست اوست او با صحیفه‌هایی که خداوند بر آدم و پسرش شیت نازل کرده بود آغاز کرد و آنها را از اولین حرف تا آخرین حرف خواند، به‌گونه‌ای که اگر شیت حضور داشت اعتراف می‌کرد او آنها را بهتر از او می‌خواند. سپس صحیفه‌های نوح را خواند به‌گونه‌ای که اگر نوح حضور داشت اعتراف می‌کرد او آنها را بهتر از او می‌خواند. سپس صحیفه‌های ابراهیم را خواند به‌گونه‌ای که اگر ابراهیم حضور داشت اعتراف می‌کرد او آنها را بهتر از او می‌خواند. سپس زبور داوود را خواند به‌گونه‌ای که اگر داوود حضور داشت اعتراف می‌کرد او آنها را بهتر از او می‌خواند. سپس تورات موسی را خواند به‌گونه‌ای که اگر موسی حضور داشت اعتراف می‌کرد او آنها را بهتر از او می‌خواند. سپس انجیل عیسی را خواند به‌گونه‌ای که اگر عیسی حضور داشت اعتراف می‌کرد او آنها را بهتر از او می‌خواند. سپس با من سخن گفت و من با او سخن گفتم، همان‌طور که پیامبران با هم سخن می‌گویند. سپس به کودکی اش بازگشت؛ و همین روش برای دوازده امام از نسل او هنگام تولدشان خواهد بود، و آنها همان کاری را خواهند کرد که او انجام داد.»^۱

روایت نهم:

از اصغ بن نباته نقل شده است، گفت: روزی نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمدم و دیدم ایشان متفکرانه با چوبی روی زمین چیزی می‌کشد. گفتم: ای امیرالمؤمنین، شما را می‌بینم متفکرانه روی زمین چیزی می‌کشید! آیا تمایلی به آن دارید؟ ایشان فرمود: «نه؛ به خدا سوگند، نه به زمین و نه به دنیا هرگز تمایلی نداشته‌ام؛ ولی درباره مولودی فکر می‌کردم که از پشت فرزند یازدهم من است. او همان مهدی است که زمین را از قسط و عدل پر می‌کند همان‌طور که از جور و ظلم پر شده است. او حیرت و غیبتی دارد که مردمانی در آن هدایت، و دیگران گمراه می‌شوند.» گفتم ای مولای من، این حیرت و غیبت چه مدت است؟ فرمود: «شش روز، شش ماه یا شش سال.» گفتم: آیا این اتفاق خواهد افتاد؟ فرمود: «بله، طوری

۱۴۰ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) - چهل حدیث درباره مهدیون و فرزندان قائم (علیه السلام)

که گویی او هم اکنون خلق شده است؛ ولی ای اصبغ! تو را با این امر چه کار؟! آنها نیکان این امت به همراه نیکان این عترت هستند.» گفتیم: بعد از آن چه می شود؟ فرمود: «هرچه خدا بخواهد همان می شود، که به راستی سرآغازها، اراده ها، غایت ها و نهایت ها از آن اوست.»^۱

می دانیم یازدهمین امام از نسل امیرالمؤمنین (علیه السلام)، امام محمد بن حسن عسکری (علیه السلام) است، و در نتیجه مولودی که از نسل آن حضرت (علیه السلام) است «مهدی اول» از نسل او خواهد بود.

ابن شهر آشوب در کتاب «مناقب آل ابی طالب: ج ۳، ص ۴۵» در مقایسه نبی خدا موسی (علیه السلام) با امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفته است: «موسی دوازده سبط داشت، و علی دوازده امام دارد.»

همچنین در ج ۳، ص ۴۲، در مقایسه نبی خدا یعقوب (علیه السلام) با امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفته است: «یعقوب دوازده فرزند داشت که برخی مطیع و برخی عاصی بودند، ولی علی دوازده فرزند دارد که همه معصوم و پاک هستند.»

والحمد لله رب العالمین، و صلی الله علی محمد و اله الأئمة و المهدیین وسلم تسلیماً.

۱. غیبت، شیخ طوسی: ص ۱۶۴ تا ۱۶۶، ح ۱۲۷، و ص ۳۳۶، ح ۲۸۲؛ دلائل الإمامة طبری (شیعی): ص ۵۲۹ و ۵۳۰، ح ۵۰۴؛ الاختصاص، شیخ مفید: ص ۲۰۹؛ الهدایة الكبرى، حسین بن حمدان خصیبی: ص ۳۶۲ با اندکی اختلاف.

پیوست

بعد از ذکر روایات و اخبار متواتری که چه به صراحت و چه اشاره‌وار- به اثبات نسل پاک امام مهدی علیه السلام پرداخته‌اند، اکنون به بررسی دو روایت می‌پردازیم که برخی از افرادی که به نادانی مبتلا شده‌اند از آنها برای نفی نسل امام مهدی علیه السلام یا حجت‌های مهدی از نسل آن حضرت علیه السلام استفاده کرده‌اند.

روایت اول:

شیخ طوسی: جماعتی به من خبر دادند: از ابومفضل محمد بن عبدالله بن محمد بن عبیدالله بن مطلب رضی الله عنه گفت: ابوالحسین محمد بن بحر بن سهل شیبانی رهنی به ما گفت: علی بن حارث به ما خبر داد: از سعد بن منصور جواشنی، گفت: احمد بن علی بدیلی به ما خبر داد و گفت: پدرم به من خبر داد: از سدید صیرفی، گفت: با مفضل بن عمر و ابوصیر و ابان بن تغلب به حضور مولایمان صادق علیه السلام شرفیاب شدیم. دیدیم روی خاک نشسته، و جبه خیبری لبه‌دار بدون یقه آستین کوتاهی پوشیده، و چون مادری فرزند از دست داده و جگر سوخته گریه می‌کند. آثار حزن و اندوه تا گونه‌هایش رسیده، و رخساره‌اش دگرگون شده، و چشمانش پر از اشک شده بود و می‌فرمود: «[آقای من،] غیبت تو خواب از چشمانم ربود، و آرامشم را از من گرفت، و آسایش قلبم را زدود. آقای من، غیبت تو مصیبت‌هایم را به فاجعه‌های ابدی پیوند داد، و از دست رفتن یکی پس از دیگری را به نابودی جمع و شمار رساند. دیگر اشکی را که بر چشم‌هایم خشکیده و ناله‌ای را که از سینه‌ام سر می‌کشد احساس نمی‌کنم.» سدید گوید: از این اتفاق هولناک و پدیده مهلک عقل از سرمان پرید و دل‌هایمان چاک‌چاک شد و گمان بردیم از آسیب کوبنده‌ای در سوز و گداز است و مصیبتی از روزگار به ایشان علیه السلام وارد شده است. عرض کردیم: ای فرزند بهترین خلق خدا، خدا دیده‌ات را نگریند، از چه پیشامدی اشک‌هایت روان و دیده‌ات گریان شده است؟ برای شما چه پیش آمده که شایسته چنین سوگواری است؟ امام صادق علیه السلام آهی کشید که از درونش برآمد، و ترس و نگرانی‌اش از آن افزون شد و فرمود:

«وای بر شما، بامداد امروز در کتاب جفر نگریستم؛ کتابی که علم گرفتاری‌ها و مرگ‌ومیرها و اطلاع بر آنچه بوده است و تا قیامت خواهد بود در آن مندرج است؛ همان کتابی که خداوند، محمد و امامان پس از او را به آن اختصاص داده است؛ درباره تولد قائمان و غیبت او و به تأخیر افتادن [ظهور] او، و طول عمرش و گرفتاری مؤمنان در آن زمان، و شک و تردیدهایی که از طول غیبت در دلشان پدید می‌آید و بیشترشان از دین برمی‌گردند و طوق اسلام را از گردن وامی‌نهند تأمل کردم؛ همان طوقی که خداوند عزوجل فرموده است: ﴿وَكُلُّ إِنْسَانٍ لِّلرَّحْمَٰنِ طَائِرَةٌ فِي عُنُقِهِ﴾^۱ (و سرنوشت هر انسانی را به گردنش آویخته‌ایم)؛ یعنی ولایت. پس دلم به درد آمد، و اندوه بر من غلبه کرد.» گفتیم: ای پسر رسول خدا، آیا به ما لطف می‌فرمایی و از برخی از آنچه درباره این امر می‌دانی ما را بهره‌مند می‌سازی و به ما تفضل می‌نمایی؟ فرمود: «خدای بلندمرتبه در وجود قائم از ما سه ویژگی قرار داده است که آنها را در سه تن از رسولانش نیز قرار داده بود: تولد او را همچون تولد موسی (علیه السلام)، غیبتش را همچون غیبت عیسی (علیه السلام)، و تأخیرش را همچون تأخیر نوح (علیه السلام) تقدیر کرد، و پس از آن عمر بنده صالح یعنی خضر (علیه السلام) را دلیلی برای عمر او قرار داد.» گفتیم: ای پسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، وجوه این معانی را برای ما روشن بفرمایید. فرمود: «در خصوص تولد موسی (علیه السلام)، وقتی فرعون آگاه شد زوال سلطنتش به دست او خواهد بود فرمان داد کاهنان را حاضر کنند؛ آنان نیز فرعون را به نسب او راهنمایی کردند و این که او از بنی اسرائیل خواهد بود. پس فرعون پیوسته به یارانش دستور می‌داد تا شکم زنان باردار بنی اسرائیل را بشکافند، تا آنجا که در جست‌وجوی موسی (علیه السلام) بیش از بیست هزار نوزاد را کشت، اما به سبب حفظ الهی، دستش از قتل موسی (علیه السلام) کوتاه ماند. بنی‌امیه و بنی‌عباس نیز به همین ترتیب وقتی دریافتند زوال سلطنت امیران و جبارانشان به دست قائم از ما خواهد بود، دشمنی با ما را علنی کردند و شمشیرهای خود را برای قتل اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و نابودی نسل او به کار گرفتند، به امید این که به قتل قائم (علیه السلام) دست یابند؛ اما خداوند نخواست امر او بر یکی از ستمگران آشکار شود، تا آن‌گاه که نور خود را کامل

گرداند، هرچند مشرکان را خوش نیاید. اما غیبت عیسی (علیه السلام) یهود و نصارا اتفاق نظر داشتند او کشته شده است، ولی خداوند (عزوجل) دروغشان را آشکار ساخت و فرمود: ﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ﴾^۱ (و او را نکشتند و به صلیب نکشیدند، بلکه برای آنها چنین به نظر آمد). غیبت قائم نیز این گونه است. امت به خاطر طول غیبت، آن را انکار خواهند کرد. برخی خواهند گفت اصلاً او به دنیا نیامده است؛ و برخی افترا خواهند زد او به دنیا آمده و مرده است؛ و برخی کفر خواهند ورزید و خواهند گفت یازدهمین امام عقیق بوده و فرزندی نداشته است؛ و برخی نیز از دین خارج می شوند و خواهند گفت به سیزدهمین نفر رسیده و بیشتر خواهد شد؛ و برخی هم با ادعای خود خدا را معصیت خواهند کرد که روح قائم (علیه السلام) در جسم دیگری حلول کرده است و سخن می گوید.^۲

بررسی این روایت از دو جنبه انجام می شود؛ سند و دلالت:

بررسی از نظر سند:

این روایت از نظر سند بسیار ضعیف است به دلیل: محمد بن عبدالله بن محمد بن

۱. نساء: ۱۵۷

۲. غیبت، شیخ طوسی: ص ۱۶۷ تا ۱۷۰، ح ۱۲۹.

عبیدالله بن مطلب^۱، محمد بن بحر رهنی^۲، علی بن حارث^۳، سعد بن منصور جواشنی^۴، احمد بن علی بدیلی^۵، و علی بدیلی^۶. بنابراین این روایت -طبق و راه و روش خود این جماعت- برای استدلال، بی اعتبار است و هیچ راهی برای تقویت آن وجود ندارد.

شیخ صدوق این روایت را از محمد بن علی حاتم نوفلی معروف به کرمانی^۷ نقل کرده است، از ابوالعباس احمد بن عیسی و شاء بغدادی، از احمد بن طاهر (قمی)، و سپس محمد بن بحر، و باقی سند شیخ طوسی با سند فوق یکسان است.

طریق شیخ صدوق به «محمد بن بحر رهنی» ضعیف است، به دلیل «احمد بن عیسی

۱. تضعیف شده است. نجاشی در صفحه ۳۹۶، شماره ۱۰۵۹، گفته است: «محمد بن عبد الله بن محمد بن عبید الله بن بهلول بن همام بن مطلب بن همام بن بحر بن مطربن مرة الصغری بن همام بن مرّ بن ذهل بن شیبان، ابوالفضل. او عمری را در جست و جوی حدیث سفر کرده بود، اصالتاً کوفی بود، و در ابتدا ثابت و معتبر بود، اما سپس عقایدش تغییر کرد و بیشتر اصحاب ما او را مورد انتقاد قرار دادند و تضعیفش کردند... من این شیخ را دیده و احادیث بسیاری از او شنیده‌ام، و سپس از نقل روایت از او خودداری کردم مگر با واسطه‌ای میان من و او.

۲. متهم به غلو، و تضعیف شده، و محقق خوبی نظرات مختلف را درباره او بررسی کرده و به این نتیجه رسیده او مجهول است. برای اطلاعات بیشتر به معجم رجال الحديث: جلد ۱۶، صفحات ۱۳۱ تا ۱۳۳، شماره ۱۰۳۲۴ مراجعه کنید.

۳. مجهول؛ توثیق نشده است. علی اکبر غفاری در تحقیق کتاب کمال الدین گفته است: «علی بن حارث مهمل و سعید بن منصور جواشنی از رؤسای زبیده بوده‌اند، و من هیچ اطلاعاتی درباره احمد علی بدیلی و پدرش پیدا نکردم؛ آنها مهمل هستند و حدیث نیز غریب است.» (کمال الدین و تمام النعمة: پاورقی صفحه ۳۵۲)

۴. مجهول؛ در منابع اصلی رجالی و نیز در منابع بعدی ذکری از او نشده است. برای اطلاعات بیشتر به مستدرکات علم رجال الحديث: جلد ۴، صفحه ۴۹، شماره ۶۱۶۹ مراجعه کنید.

۵. مجهول؛ برای اطلاعات بیشتر به مستدرکات علم رجال الحديث: جلد ۱، صفحه ۳۷۱، شماره ۱۲۰۲ مراجعه کنید.

۶. مجهول؛ هیچ اطلاعاتی درباره او پیدا نکردم.

۷. در میان متقدمان و کسانی که پس از آنها آمده‌اند ذکری از او به میان نیامده است، اما شیخ علی نمازی شاهرودی او را حسن دانسته است. برای اطلاعات بیشتر به مستدرکات علم رجال الحديث: جلد ۵، صفحه ۳۲۲، شماره ۹۷۸۴ مراجعه کنید.

و شاء»^۱ و «احمد بن طاهر»^۲، و به علاوه باقی سند شیخ طوسی نیز بسیار ضعیف است.

بررسی از نظر متن و دلالت:

در چند نکته انجام می شود:

نکته اول: در این حدیث، روی سخن امام صادق علیه السلام متوجه افرادی است که وجود امام مهدی علیه السلام و امامت و بقای او را انکار می کنند. بنابراین این که می فرماید «... و برخی نیز از دین خارج می شوند و خواهند گفت به سیزدهمین نفر رسیده و بیشتر خواهد شد...» یعنی کسی که به عدد سیزدهم و بالاتر از آن همراه با اعتقاد به وفات امام مهدی علیه السلام در غیبت صغرا یا کبرا باور دارد، نه این که فقط به وجود نسل یا خلفایی برای امام مهدی علیه السلام - که جانشینان آن حضرت علیه السلام بعد از قیام مقدسش خواهند بود، و اولین آنها زمینه سازش است - اعتقاد داشته باشد.

دلیلش این است که امام علیه السلام درباره غیبت امام مهدی علیه السلام، و ارتداد و انحراف مردم از ایشان علیه السلام سخن می گوید؛ لذا آنچه در اینجا ممنوع است، ادعای مرگ امام مهدی علیه السلام در غیبت و تعیین حجت سیزدهم بعد از ایشان است؛ زیرا این گفته به معنای آن است که امام مهدی علیه السلام تا ظهورش زنده نخواهد ماند تا زمین را از قسط و عدل پر کند، پس از آن که از ظلم و جور پر شده است، همان طور که ده ها یا صدها روایت به آن تصریح کرده اند؛ اما اعتقاد به وجود اوصیایی برای امام مهدی علیه السلام با اعتقاد به زنده بودن امام مهدی علیه السلام تا وقتی که دولت عدل الهی را بنیان نهد، این روایت چنین باوری را نفی نکرده است، بلکه ده ها روایت به این معنا تصریح کرده اند؛ یعنی ده ها روایت وجود مهدیون از نسل امام مهدی علیه السلام را بیان داشته اند.

۱. نه متقدمان و نه کسانی که پس از آنها آمده اند یادی از او نکرده اند. برای اطلاعات بیشتر به مستدرکات علم رجال الحدیث: جلد ۱، صفحه ۳۹۷، شماره ۱۳۳۳ مراجعه کنید.

۲. نه در میان متقدمان و نه کسانی که پس از آنها آمده اند یادی از او نشده است. برای اطلاعات بیشتر به مستدرکات علم رجال الحدیث: جلد ۱، صفحه ۳۳۱، شماره ۱۰۵۷ مراجعه کنید.

بنابر این روایت درباره موضوعی غیر از موضوع اوصیای امام مهدی (علیه السلام) صحبت می‌کند؛ یعنی این روایت درباره اعتقاد کسانی که مرگ امام مهدی (علیه السلام) را در طول غیبت باور دارند و به امام سیزدهم معتقد شده‌اند صحبت می‌کند؛ به عبارت دیگر «اعتقاد باطل» باور داشتن وجود اوصیایی برای امام مهدی (علیه السلام) نیست، بلکه ایمان به اوصیا به همراه اعتقاد به وفات امام مهدی (علیه السلام) در غیبت است، و این به صورت تخصصی یعنی موضوعی - از موضوع اعتقاد به دوازده وصی از نسل امام مهدی (علیه السلام) خارج است؛ زیرا ما به آنها اعتقاد داریم و در عین حال به امامت امام مهدی (علیه السلام) در غیبت کبرا و این که آن حضرت (علیه السلام) حجت اصلی است تا زمانی که قیام کند و زمین را از قسط و عدل پر کند نیز باور داریم... پس ما به مرگ امام مهدی (علیه السلام) در غیبت اعتقاد نداریم تا این روایت بر ما منطبق شود... این کجا و آن کجا؟! و حقیقت این است کسانی که با این روایت به ما اعتراض می‌کنند در نهایت جهل و خیال پردازی به سر می‌برند.

همچنین سخنان باطلی که امام صادق (علیه السلام) آنها را [از زبان افراد مختلف] ذکر کرده و همه به معنای اعتقاد به عدم وجود امام مهدی (علیه السلام) یا وفات اوست به گفته ما دلالت می‌کند؛ به این یاهوهایی که در روایت ذکر شده و افراد بیان می‌کنند نگاه کنید:

«**کسانی که بدون هدایت می‌گویند او به دنیا نیامده است**»، یعنی کسانی که می‌گویند امام مهدی (علیه السلام) اصلاً به دنیا نیامده است.

«**و کسانی که می‌گویند او به دنیا آمده و وفات کرده است**»، یعنی کسانی که می‌گویند امام مهدی (علیه السلام) به دنیا آمده و سپس فوت کرده است.

«**و کسانی که می‌گویند یازدهمین ما عقیم بوده است**»، یعنی کسانی که می‌گویند امام حسن عسکری (علیه السلام) عقیم بوده و امام مهدی (علیه السلام) را به دنیا نیاورده، که نتیجه آن عدم وجود امام مهدی (علیه السلام) در غیبتش است.

«**و کسانی که از دین خارج می‌شوند و می‌گویند به سیزدهمین نفر رسیده و بیشتر خواهد شد**»، یعنی کسانی که می‌گویند امامت به نفر سیزدهم و بیشتر منتقل شده است، که نتیجه

آن نیز انکار وجود و امامت امام مهدی (عج) در غیبتش است؛ بنابراین، روایت به طور کلی بر کسانی متمرکز است که وجود امام مهدی (عج) را در غیبتش انکار می کنند.

«و برخی هم با این ادعای خود خدا را معصیت خواهند کرد که روح قائم (عج) در جسم دیگری حلول کرده است و سخن می گوید»، و این نیز یعنی روح قائم در بدن غیر او حلول کرده یا در بدن دیگری سخن می گوید، که این نیز باطل است و به این معناست که حجت غیر از امام مهدی (عج) است؛ یعنی حجت کسی است که روح قائم به او تعلق دارد.

نکته دوم: به علاوه این روایت در برخی کتابها به صورت زیر آمده است: «و کسانی که با این گفته از دین خارج می شوند که امامت به سیزدهمین نفر سرایت کرده و فراتر نرفته»، و این یعنی امامت در غیبت قائم (عج) به سیزدهمین نفر منتقل نشده است. به طور قطع کسی که بگوید امامت به شخص دیگری غیر از امام مهدی (عج) منتقل شده و آن حضرت (عج) در غیبتش فوت کرده از دین خارج شده است.

این فرمایش امام (عج) «و فراتر نرفته» یعنی امامت همچنان منوط به امام مهدی (عج) در غیبتش است و آن حضرت (عج) حجت اصلی بر خلائق است؛ و طبیعتاً این به معنی نفی وصی یا امام بعد از او (عج) نیست؛ چرا که اعتقاد به وصی به این معنا نیست که امامت از آن حضرت (عج) منتقل شده یا به وصی اش رسیده است. علی بن ابی طالب (عج) وصی رسول خدا محمد (ص) در حیاتش بود اما هیچ کس نگفته حجت بودن بر خلق به امام علی (عج) منتقل شده است، بلکه این انتقال فقط پس از وفات رسول خدا (ص) صورت پذیرفت. حسن و حسین (عج) نیز وصی امام علی (عج) در دوران حیاتش بودند، اما این به معنی انتقال امامت از امام علی (عج) به آنها نبود، بلکه این انتقال فقط پس از وفات امام علی (عج) انجام شد. سایر امامان (عج) نیز به همین ترتیب اوصیایی داشتند، اما این به معنی انتقال امامت و حجیت از امام قبلی به بعدی نبود، مگر پس از وفات امام قبلی. به نظر بنده این مسئله از جمله مسائلی است که به شرح و بسط چندانی نیاز ندارد.

ما اکنون نمی‌گوییم امامت از امام مهدی (عج) به اوصیایش مهدیون منتقل شده است، بلکه می‌گوییم حجت بر تمام خلائق امام مهدی (عج)، حجت بن حسن (عج) است، و حجت مطلق مهدیون بعد از وفات امام مهدی (عج) خواهد بود.

واضح است حسین (عج) در زمان رسول خدا محمد (ص) و امام بود، و نیز در زمان امام علی (عج)، و در زمان امام حسن (عج)، زیرا رسول خدا محمد (ص) چنین معنایی فرموده است: «**حسن و حسین امام هستند، چه قیام کنند و چه بنشینند**». اما اعتقاد به امامت حسین (عج) به معنی انتقال حجت بر خلائق از رسول خدا محمد (ص) یا از امام علی (عج) با از امام حسن (عج) به امام حسین (عج) نیست، و حجت فقط در دو حالت منتقل می‌شود: یا بعد از وفات آنان، یا زمانی که امام حسین (عج) به‌عنوان نایب و فرستاده از طرف رسول خدا محمد (ص) یا از طرف امام علی (عج) یا از طرف امام حسن (عج) مکلف شود.

همچنین می‌دانیم علی بن ابی طالب (عج) در زمان رسول خدا محمد (ص) حجت بود، و این حجت هنگام غیبت رسول خدا (ص) بود، یا هنگامی که رسول خدا (ص) او را به مأموریت خاصی مکلف می‌فرمود، مثل فرستادن آن حضرت (عج) به سوی مردم یمن؛ اما این به معنی آن نیست که حجت به‌طور کامل از رسول خدا (ص) به امام علی (عج) منتقل شده باشد، بلکه به‌صورت نیابتی بوده است، و حجت فقط پس از وفات رسول خدا محمد (ص) به‌طور کامل منتقل شد.

نکته سوم: با توجه به اثبات ضعف سند این روایت و نقص دلالت آن، هرگز نمی‌توان با روایات و دعا‌های صحیح و صریح در خصوص امامت و حجت مهدیون از ذریه امام مهدی (عج) - که در این تحقیق به آنها اشاره شد - مخالفت کرد.

نکته چهارم: به‌علاوه فرقه‌ای که می‌گفته امام مهدی (عج) مرده و امامت به فرزندش منتقل شده، مدت‌ها پیش یعنی تقریباً بلافاصله پس از غیبت صغرا منقرض شده است. شیخ طوسی در کتاب خود، غیبت: ص ۲۲۸ تصریح کرده این فرقه در آغاز غیبت منقرض شده و به پایان رسیده است.

بنابراین سخن امام صادق علیه السلام محقق شده و ناظر بر این فرقه‌ای است که به مرگ امام مهدی علیه السلام و انتقال امامت به پسرش در عصر غیبت اعتقاد داشته‌اند، و میان سخن امام صادق علیه السلام با نفی ذریه یا اوصیای امام مهدی علیه السلام هیچ ارتباطی وجود ندارد.

تا همین حد معتقدم مسئله همچون آفتاب در میانه روز روشن شده است.

روایت دوم:

حسین بن حمدان خصیبی گفت: و از او^۱، از محمد بن علی، از محمد بن احمد بن عیسی بن عبدالله بن ابو خدان، از مفضل بن عمر نقل شده است، گفت: شنیدم ابو عبدالله علیه السلام می‌فرمود: «پرهیزد از شهرت دادن. به خدا سوگند مهدی شما سال‌هایی از روزگارتان که بر شما طولانی می‌شود غیبت می‌کند و می‌گویید کدام، ای کاش، شاید، و چگونه؛ و شک‌ها و تردیدها دل‌های شما را از او خالی می‌کند، تا آنجا که گفته می‌شود مُرد و هلاک شد و [آیا] می‌آید و کجا رفت؛ و چشم‌های مؤمنان برای او اشک می‌ریزد، و همان‌گونه که کشتی‌ها در امواج دریا سرگردان‌اند شما هم سرگردان می‌شوید و نجات نمی‌یابد مگر کسی که خداوند میثاق او را در روز ذر گرفته، و در قلب او ایمان را نوشته، و او را با روحی از جانب خودش تأیید کرده باشد. برای او دوازده پرچم متشابه برافراشته می‌شود که نمی‌دانند امرشان چیست و چه می‌کنند.» مفضل گفت: من گریه کردم و گفتم اولیای شما چه کنند؟ امام به خورشیدی که از روزنه‌ای به داخل تابیده بود نگریست و فرمود: «ای مفضل، این خورشید را می‌بینی؟» عرض کردم: بله. فرمود: «به خدا سوگند امر ما نورانی‌تر و آشکارتر از این است. گفته می‌شود مهدی در غیبت مُرد، و می‌گویند فرزندی دارد، و بیشترشان ولادت او و بودن او و ظهور او را انکار می‌کنند؛ لعنت خدا و تمام فرشتگان و پیامبران و مردم بر آنها باد.»^۲

این روایت نیز از دو جنبه مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ از نظر سند و متن:

۱. ظاهراً «ضمیر» به موسی بن محمد برمی‌گردد، اما در کتاب‌های رجال هیچ ذکری از او پیدا نکردم.

۲. الهدایة الکبری، حسین بن حمدان خصیبی: ص ۳۶۰ و ۳۶۱.

بررسی سند:

روایت به دلیل وجود این اشخاص از نظر سندی ضعیف است: حسین بن حمدان خصیبی^۱، موسی بن محمد^۲، محمد بن علی^۳، محمد بن احمد بن عیسی بن عبدالله بن ابوخذان^۴، و مفضل بن عمر^۵. سند روایت از ابتدا تا انتهایش شامل افراد مجهول یا کسانی است که به ضعف آنها تصریح شده است، بنابراین از این جهت -طبق روش این جماعت- اعتبار ندارد.

بررسی متن:

در دو نکته بررسی می شود:

نکته اول: این روایت در منابع معتبر بدون متن زیر نقل شده است: فرمود: «به خدا سوگند امر ما نورانی تر و آشکارتر از این است. گفته می شود مهدی در غیبت مُرد، و می گویند فرزندی دارد، و بیشترشان ولادت او و بودن او و ظهور او را انکار می کنند؛ لعنت خدا و تمام فرشتگان و پیامبران و مردم بر آنها باد.» و این متن را فقط حسین بن حمدان خصیبی در

۱. نجاشی و ابن غضائری و دیگران او را تضعیف کرده اند. شیخ نمازی شاهرودی از او دفاع کرده است. برای اطلاعات بیشتر می توانید به رجال نجاشی: ص ۶۷، شماره ۱۵۹ و معجم رجال الحدیث: ج ۶، ص ۲۴۴، شماره ۳۳۸۱ مراجعه کنید؛ و محقق خویی در ج ۱۴، ص ۲۵۳ به ضعف او تصریح کرده است؛ به شرح حال غیاث بن ابراهیم رازی: شماره ۹۲۹۹ مراجعه کنید. همچنین می توانید به مستدرکات علم رجال الحدیث، شیخ نمازی: ج ۳، ص ۱۲۱ تا ۱۲۳، شماره ۴۳۱۶ مراجعه کنید.

۲. نام او را در کتاب های رجال نیافتم.

۳. این نام با بسیاری دیگر مشترک است که در میان آنها افراد ثقه، ضعیف و مجهول وجود دارند؛ بنابراین تنها در صورتی می توان به آن اعتماد کرد که با دلیل واضح تعیین و وثاقتش ثابت شود.

۴. مجهول است، و نام یا ذکری از او نیافتم.

۵. نجاشی او را در رجال خود: ص ۴۱۶، شماره ۱۱۱۲، تضعیف کرده و گفته است: «مفضل بن عمر، ابو عبد الله، و گفته شده ابومحمد، جعفری، کوفی، فاسد المذهب، مضطرب الروایة است، به او توجه نمی شود. گفته شده او خطیب توانایی بوده است. برای او تألیفاتی ذکر شده که اعتمادی به آنها نیست.»

«هدایة الکبری» نقل کرده است.

در کتاب‌هایی که به اتفاق مورد اعتماد هستند این روایت از زبان امام علیه السلام به این صورت نقل شده است: «**بر حذر باشید از شهرت دادن.**» و با این جمله پایان می‌یابد: «**به خدا سوگند امر ما آشکارتر از این خورشید است.**» و افزوده‌ای با مضمون زیر در آنها وجود ندارد: «گفتم: بله. فرمود: به خدا سوگند امر ما نورانی‌تر و آشکارتر از این است. گفته می‌شود مهدی در غیبت مُرد، و می‌گویند فرزندی دارد، و بیشترشان ولادت او و بودن او و ظهور او را انکار می‌کنند؛ لعنت خدا و تمام فرشتگان و پیامبران و مردم بر آنها باد.»

منابعی که این روایت را بدون قسمت اضافه نقل کرده‌اند عبارت‌اند از: الإمامة والتبصرة، ابن بابویه قمی: ص ۱۲۵ و ۱۲۶؛ کافی، شیخ کلینی: ج ۱، ص ۳۳۶؛ کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق: ص ۳۴۷؛ کتاب غیبت، محمدبن ابراهیم نعمانی: ص ۱۵۳ و ۱۵۴؛ دلائل الإمامة، محمدبن جریر طبری (شیعی): ص ۵۳۲ و ۵۳۳؛ غیبت، شیخ طوسی: ص ۳۳۷ و ۳۳۸؛ ح ۲۸۵، و منابع دیگر.

بنابراین این «اضافه» نامتعارف است و در هیچ کدام از کتاب‌های معتبر موجود نیست، و این موجب ضعف اعتبار این قسمت اضافه می‌شود.

نکته دوم: این فرمایش امام علیه السلام «گفته می‌شود مهدی در غیبت مُرد، و می‌گویند فرزندی دارد، و بیشترشان ولادت او و بودن او و ظهور او را انکار می‌کنند؛ لعنت خدا و تمام فرشتگان و پیامبران و مردم بر آنها باد»، طبق این روایت، اعتقاد به فرزند امام مهدی علیه السلام به دو صورت ممکن خواهد بود:

شکل اول: اعتقاد به وجود ذریه برای آن حضرت علیه السلام به صورت بالفعل یا بالقوه، و این همان طور که خواهد آمد- در روایت به صراحت بیان نشده است؛ به علاوه روایات بسیاری هستند که به وجود ذریه برای امام مهدی علیه السلام تصریح می‌کنند؛ پس چگونه می‌توان تعدادی روایت صریح را کنار گذاشت و به یک روایت مبهم معتقد شد؟!

شکل دوم: اعتقاد به امامت فرزند امام مهدی (علیه السلام)، که به دو وجه ممکن خواهد بود:

وجه اول: اعتقاد به امامت فرزند امام مهدی (علیه السلام) بعد از قیام مقدس ایشان (علیه السلام) و بعد از وفات امام مهدی (علیه السلام)؛ و این نمی‌تواند معنی روایت باشد؛ زیرا روایت به صراحت به این موضوع اشاره نکرده و این وجهی بعید است؛ این از یک سو. از سوی دیگر روایات بسیاری تقدیم گردید که به امامت و حجیت و وصایت مهدیون از ذریه امام مهدی (علیه السلام) تصریح می‌کنند. حال چگونه می‌توان تمامی این روایات و نصوص را با یک روایت در بهترین حالت متشابه رد کرد؟!

وجه دوم: امامت فرزند با اعتقاد به مرگ امام مهدی (علیه السلام) در غیبتش و انتقال امامت به فرزندش، که با توجه به سیاق و قرائن خارجی این معنای صحیح برای این روایت است: «گفته می‌شود مهدی در غیبت مُرد، و می‌گویند فرزندش دارد، و بیشترشان ولادت او و بودن او و ظهور او را انکار می‌کنند؛ لعنت خدا و تمام فرشتگان و پیامبران و مردم بر آنها باد.» این روایت درباره افتراق و چنددستگی مردم پس از غیبت امام مهدی (علیه السلام) و گمراهی آنها صحبت می‌کند؛ این که برخی منکر تولد او می‌شوند، و برخی می‌گویند او در غیبتش مرده و امامت به فرزندش منتقل شده است. معنای «می‌گویند» یعنی معتقدند، و این در گفتار عرب بسیار رایج است. به عنوان مثال روایت زیر را ذکر می‌کنم:

شیخ کلینی نقل کرده است: حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبد الله نقل کرده است، گفت: «عبدالله بن هلیل قائل به امامت عبدالله بود، سپس به عسکر (سامرا) رفت و از آن عقیده بازگشت. از او درباره دلیل برگشتش پرسیدم، گفت: قصد داشتم از ابوالحسن (علیه السلام) درباره این موضوع سؤال کنم، تا این که در راهی تنگ با او مواجه شدم؛ پس به سوی من متمایل شد و چون به کنارم رسید، چیزی را از دهانش به سوی من انداخت که روی سینه‌ام افتاد. آن را گرفتم؛ دیدم کاغذی است که رویش نوشته بود: نه چنین بوده است، و نه آن گونه است.»^۱

این گفته او: «عبدالله بن هلیل قائل به امامت عبدالله بود»، یعنی عبدالله بن هلیل به امامت عبدالله افطح -فرزند امام صادق (علیه السلام)- اعتقاد داشت.

پس این فرمایش ایشان (علیه السلام): «گفته می شود مهدی در غیبت مُرد، و می گویند فرزندی دارد»، به وضوح دلالت می کند به این که مسئله، اعتقاد به مرگ امام مهدی (علیه السلام) در غیبتش و انتقال امامت به فرزندش است، و این روایت -در صورتی که با اعتقاد به مرگ امام مهدی (علیه السلام) در غیبتش همراه نباشد- در هیچ زمانی هیچ ارتباطی با اعتقاد به وجود ذریه برای امام مهدی (علیه السلام) ندارد. همچنین به وجود ائمه و حجت ها از ذریه امام مهدی (علیه السلام) بعد از قیام مقدس و وفاتش نیز هیچ ارتباطی ندارد.

این که این تفسیر، تفسیر صحیح باشد، یا ارجح باشد، و حتی اگر تنها وجه ممکن باشد، تمام تلاش ها برای استدلال بر خلاف آن را از بین می برد، همان طور که گفته اند «هرگاه احتمال وارد شود استدلال باطل می گردد»؛ و در نتیجه روایات و اخباری که به وجود فرزندان امام مهدی (علیه السلام) و امامت آنان تصریح دارند -اساساً- بی هیچ معارضی باقی می مانند.